



بدایع

افصح المتكلمين شيخ مصلح الدين

سعدی شیرازی

نقی ارانی



بدایع

افصح المتكلمين شيخ مصلح الدين
سعدی شیرازی

تقی ارانی



تهران، ۱۳۵۸



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

بدایع شیخ سعدی شیرازی

زیر نظر تقی ارانی

چاپ اول: ۱۳۰۴ چا پخانه کاو یان برلین

چاپ دوم: ۱۳۵۸

چاپ و صفافی: چا پخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است

حال مرحوم لوکاس کینگ

لوکاس کینگ پسر هانری کینگ در سنه ۱۸۵۶ در شهر دوبلن متولد شده و پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسه عالی ترتی دوبلین در سنه ۱۸۷۸ خدمات دولت انگلستان را در هند عهده دار گردید و چون لیاقت و جدیتی بظهور رسانید مشاغل مهمی باو واگذار گردید مثل حکومت نواحی پیشاور، ملتان و راولپندی. پس از مراجعت از هندوستان در تاریخ ۱۹۰۵ پرفسور زبان فارسی و عربی در انورسته دوبلن شد مشارالیه علاوه بر زبان فارسی سایرالسنه مشرق را هم بخوبی میدانست.

تالیفاتش از قرار ذیل است:

تاریخ بابر، شرح احوال امیر تیمور گورکان (هنوز در تحت طبع است) رساله های متعدد و یادداشتهای مفصلی در خصوص اورالازائی. لوکاس کینگ در سنه ۱۸۹۱ دختر مستر الفرد هارمس ورت را بعقد نکاح خود درآورده صاحب یک پسر و سه دختر گردید.

مقدمه

بدایع شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که خود از بدایع روزگار بود یکی از نفیست‌ترین قسمت‌های گنجینه کلمات این شاعر بزرگوار را تشکیل می‌دهد.

در خصوص مؤلفات و شرح حیات سعدی تحقیقات زیادی بعمل آمده علمای چند عمری مصروف این خدمت نموده‌اند. بهمین ملاحظه ما در اینجا از ذکر جزئیات احوال شاعر صرف نظر نموده فقط بایراد بعضی ملاحظات میپردازیم؛ کتاب موسوم به ESSAI SUR LE POET SA'DI (تحقیقات در باره سعدی شاه‌عر) که در سال ۱۹۱۹ مسیحی بتوسط یکنفر فرانسوی موسوم به «هانری ماسه» در پاریس انتشار یافته است و شاید بهترین رساله‌ای باشد که در این موضوع تألیف شده کتاب بسیار نفیس و جامعی است، این کتاب در ۳۴۷ صفحه شامل چهار بابست و هر باب چند فصل دارد که ما برای استحضار خوانندگان مختصراً بدانها اشاره می‌کنیم: باب اول در خصوص شخص سعدی، باب دوم در تحقیق عقاید و افکار او، باب سوم در صفت شاعری او، باب چهارم در خصوص کتب و رساله‌ایست که تا کنون در باره سعدی بالسنه مختلفه تألیف شده، از اینرو این کتاب جامع تمام تحقیقات راجع بسعدی است. علاوه بر این در کتاب تاریخ ادبیات ایران بزبان انگلیسی A LITERARY HISTORY OF PERSIA. (جلد از فردوسی تا سعدی صفحه ۳۲۶) تألیف براون و در کتاب «اساس فیلولوژی ایرانی» بزبان آلمانی GRUNDRISS DER IRANISCHEN PHILOGOLOGIE. بقلم اته شرح مفیدی راجع بسعدی موجود است. (۱)

سعدی بعقیده مشهور در شیراز بسال ۵۸۰ متولد و ۶۹۰ یا ۶۹۱ وفات یافته است و معاصر با اتابکان فارس بوده نام پدرش عبدالله ولی اسم خود (۱) کتاب. اخیر شاید بهترین و جامع‌ترین کتابیست که در باره زبان فارسی نوشته شده.

شاعر معلوم نیست و شیخ مصلح الدین که بسعدی خطاب میشود نام پدر اوست و لقب خودش شیخ مشرف الدین است و سعدی تخلص شاعرانه اوست که بمناسبت اسم مدوح خود اختیار کرده .

در آخر نسخه ای که در این کتاب زیر صفحات جزء یادداشتها باعلامت .۱ بدان اشاره میشود (شرح این نسخه در زیر خواهد آمد) و تاریخ تحریر آن سی و شش سال پس از وفات شاعر است عبارت عربی ذیل موجود است: (نقلت من خط المصنّف و هو مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله) این عبارت دو اهمیّت دارد یکی اینکه از روی آن بخوبی واضح میشود که نام سعدی مشرف الدین است و مصلح الدین اسم پدر اوست دیگر اینکه صحّت و قدمت نسخه سابق الذکر را ثابت نموده آشکار میکند که این نسخه از روی خط خود سعدی استنساخ شده است و بهمین نظر این نسخه اهمیّت زیاد در نظر محققین دارد ولی متأسفانه ناقص است. سعدی از دوازده سالگی شروع بمسافرت کرده سی سال از زندگانی صد و اند ساله خود را در مدرسه نظامیه بغداد بتحصیل علوم پرداخته سی سال دیگر همواره در سفر بوده، مسافرتهاى او را اگر چه نمیتوان با ترتیب و تاریخ دقیق معین کرد ولی آنچه که از اشارات مختلفه گلستان و بوستان او بر میآید به بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و مراکش و شام و بیلقان (شاید از شهر تبریز) و کجرات و غیره سفر کرده و مسافرت او در مغرب مصادف با جنگهای صلیبی بوده و سعدی اسیر شده . پس از سی سال جهانگردی بشیراز آمده و در گوشه ای بیرون شیراز رحل اقامت افکنده شاید اغلب آثار خود را نیز در همان زمان تألیف نموده است و اگر تاریخ تولد که ذکر کردیم صحیح باشد سعدی گلستان خود را مطابق شعری که میگوید :

در آن مدّت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
در سنّ هفتاد و شش سالگی پس از مسافرتها و جهانگردیها تألیف نموده .
این شاعر بزرگوار در زمان حیات خود نیز مورد توجه بوده، تربتش بیرون شهر شیراز در باغ با صفا و دلگشاییست .

تألیفات سعدی چون نتیجه و حاصل تحصیلات و تجربیات طولانیست بسیار پر معنی و در نهایت درجه اهمیت است و از لطیفترین محصولات گلستان ادبیات فارسی میباشد .

مجموع تألیفات شاعر را تقریباً سی و پنج سال پس از وفات او شخصی موسوم به علی بن احمد بن ابی بکر بیستون جمع کرده، نخستین بار کلیات سعدی (شامل رسالات، گلستان، بوستان، پندنامه، قصائد عربیه، قصائد فارسی، قطعات، مامقات، طنبیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیمه، خبیثات، رباعیات و مفردات) بدستباری مولوی محمد رشید و هارینگتون (Harington) انگلیسی در سال ۱۲۰۹ در کلکته بخط نستعلیق چاپ شده که بهترین چاپهای کلیات است . پس از آن تا کنون قریب بیست بار دیگر کلیات بچاپ رسیده هشت بار در بمبئی، چهار بار در طهران، سه بار در تبریز، دو بار در کلکته، یک بار در لکنهو، یک بار در دهلی و یک بار هم در خانیور . در خود ایران برای اولین دفعه در شهر تبریز بسال ۱۲۵۷ چاپ شده . گلستان برای اولین بار مدتها قبل از کلیات بسال ۱۰۶۹ در امستردام چاپ شده ولی تا اوقت ترجمه گلستان یکبار در پاریس بطبع رسیده بود بعد از آن چند بار در کلکته چاپ شد . در ایران برای نخستین مرتبه در سال ۱۲۴۰ در تبریز چاپ شد . رو بهمرفته گلستان ۷۲ مرتبه طبع شده و چاپ اخیر آن (بنظر نگارنده) چاپ برلین است که در مطبعه کایانی با اسلوب خوبی بطبع رسیده . گلستان ۵۵ مرتبه بالسنه مختلفه ترجمه شده و ترجمه آلمانی آن که از «دکتر روزن»^(۱) است ترجمه بسیار خوبیست و میتوان گفت که انسان از خواندن بعضی قسمتهای آن باندازه خود اصل محظوظ میشود .

کتاب بوستان به تنهایی اولین بار بسال ۱۲۲۹ در کلکته بطبع رسیده ولی مدتی قبل از آن بالسنه خارجی ترجمه شده بود . در ایران نخستین دفعه سال ۱۲۴۷ در تبریز چاپ شده و کلیته ۳۴ مرتبه طبع و ۱۷ بار ترجمه شده است . غزلیات سعدی تا این اواخر جداگانه بطبع نرسیده فقط جزء کلیات انتشار

(۱) سابقاً سفیر آلمان در طهران و اخیراً وزیر امور خارجه آلمان بود .

یافته بود. ولی بالاخره اهمیت و مقام ادبی این ترانهای شیرین ادبیات شرقی نظر اهل نظر و مستشرقین را متوجه خود ساخت تا اینکه مقداری از غزلیات جداگانه منتشر شد.

غزلیات سعدی چهار دسته است: طنبات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیمه. عدد غزلیات طنبات بیشتر از سه قسمت دیگر یعنی ۴۱۸ است در صورتیکه مجموع غزلیات سه جزء دیگر فقط ۲۹۶ میباشد. نسخه حاضر که عبارت از جزء بدایع است ۱۹۰ غزل دارد.

اگر در غزلیات سعدی کاملاً دقت کنیم ملاحظه خواهیم نمود که شاعر بعرفان و تصوّف کاملاً آشناست و از این نقطه نظر اشعار او دارای مقام مهمّی است ولی بعقیده بعضی در تغزل بیایه حافظ و در تصوّف بیایه مولوی رومی و عطار نمیرسد. اما مستشرق انگلیسی «پرفسور براون» در کتاب تاریخ ادبیات ایران (که بدان اشاره کردیم) در این خصوص مینویسد:

... in his Odes Sa'di considered as inferior to no Persian Poet, not even Hafiz.

در تغزل سعدی از هیچیک از شعرای ایران حتّی از حافظ هم کمتر نیست. با تمام این احوال غزلیات سعدی در ادبیات ایران پایه بس بلندی دارد که هر صاحب ذوق سلیم را مجذوب خود مینماید.

زحمت انتشار یک سلسله غزلیات را مرحوم پروفیسور «لوکاس کینگ»^(۱) شروع نمود. طنبات را با اسلوبی که در همین نسخه بدایع ملاحظه میشود سال ۱۹۲۰ در کلکته انتشار داد و زحمت ترتیب و مطابقه نسخه حاضر را متحمل شده غزلیات را بزبان انگلیسی نیز ترجمه نمود. متأسفانه چند ماه قبل پس از تمام شدن چاپ بدایع آخرین مراسله که از انگلیس میرسید فوت پروفیسور لوکاس کینگ را خبر میداد ولی زحمات او از نظر دانش پژوهان محو نشده ذکر خیرش باقی خواهد ماند.

در این کتاب نسخه‌بدلها بتوسط اشارات نسخ مختلفه در زیر صفحات معین شده تا خواننده در صورت داشتن آن از تمام نسخ خطی و چاپی دیگری نیاز باشد و نیز وزن اشعار با تعیین نام عروضی و اشاراتی که مابین مستشرقین برای تعیین اوزان اشعار شرقی معمولست بالای هر غزل نوشته شده .
 مادر زیر علامات و اشارات یادداشتهای زیر صفحات را شرح داده نیز ترجمه بعضی کلمات انگلیسی را که اغلب تکرار میشود مینویسیم . (۱)

اشارات بنسخ خطی

- (I) : اشاره بنسخه اداره هندوستان است و مادر. مشروحات گذشته از این نسخه اسم بردیم، تاریخ تحریر آن ۷۲۸ هجری (۱۳۲۷ میلادی) است و اشعار آن بترتیب حروف هجا مرتب نشده غزل اول طیبیات با قافیه (ی) شروع میشود ولی چنانکه گفتیم متأسفانه این نسخه با وجود اهمیت و اعتبار زیاد ناقص است و به تنهایی از روی آن نمیتوان رساله کاملی انتشار داد .
- (I a) : نسخه دیگری از اداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی خیلی قدیم و معتبر است .
- (I b) : باز نسخه قدیمی است از اداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی با وجود قدمت چندان معتبر نیست .
- (B) : نسخه موزه بریطانی (British Museum) که تاریخ آن ۹۷۴ هجری (۱۵۶۶ میلادی) است و آن اعتبار زیاد ندارد .
- (P) : نسخه کتابخانه ملی پاریس (Bibliothèque Nationale) بتاریخ ۷۷۶ هجری (۱۳۶۵ میلادی) است این نسخه غیر معتبر است و ۸۰ غزل از طیبیات را ندارد و اغلب غزلیات قسمتهای مختلفه داخل یکدیگر شده است .
- (S) : نسخه کتابخانه شاهی پترگرا (Imperial Library) که نسبت بنسخ سابق الذکر خیلی معتبر است و تاریخ تحریر آن ۷۸۷ هجری (۱۳۸۵ میلادی) است .

(۱) علت وجود کلمات انگلیسی برای انتشار این کتاب در انگلیس و امریکا است .

(R) : نسخه کتابخانه شاهی کابل که در دست پرفسور لوکاس کینگ بوده و این نسخه بخط خوب نوشته شده و عموماً نسخه معتبر است .

اشارات بنسخ چاپی

(T) : نسخه طهران (۱۸۵۱ میلادی)

(Z) : نسخه تبریز (۱۸۴۱)

(C) : نسخه کلکته (۱۷۹۱)

Y(a) : بمبئی (۱۸۸۰)

Y(h) : « (۱۸۹۱)

در بمبئی سه نسخه انتشار یافته ولی نسخه اولی با نسخه Y(a) شبیه است .

(D) : دهلی (۱۸۵۲)

(L) : لکنهو، سه نسخه در لکنهو انتشار یافته سال ۱۸۷۰، ۱۸۷۶ و ۱۸۸۵ .

برای اینکه ایرانیان محترمی که انگلیسی نمیدانند نیز از مقایسه نسخ مختلفه که در زیر صفحات نوشته شده استفاده نمایند کلمات ذیل را که اغلب تکرار میشود ترجمه مینمایم .

تمام = all, و = and, هستند = are, ذیل زیر = follows, برای = for,

ایضاً = for do, در = in, است = is, سطر = Line, نسخه خطی = Ms,

(مخفف کلمه Manuscript) نه = No, محذوف = omitted, نسخه چاپی = Text,

s در آخر کلمه Ms و Text علامت جمع است)، این = This.

چاپخانه ککاوایی و آفتاب که خدماتش بمعارف ایران فراموش نشدنی

است با وجود گرفتاریهای زیاد نسخه حاضره بدایع و ترجمه انگلیسی آنرا بچاپ

رسانده به گنجینه ادبیات ایران میسپارد و امیدوار است که برای تکمیل خدمت

بقیه غزلیات شاعر را نیز بچاپ رساند .

ت. ارانی

معلم ادبیات شرقی در دارالفنون برلین

مهرماه ۱۳۰۴ هجری شمسی

- ميّينات^{١٢} لمن اضحى له بصرأ بنور معرفة الرحمن مكتحلا^{١٣}
 يزجى^{١٤} السحاب^{١٥} والامام هادمة^{١٦} يعيدها بعد يدس مربعا خلا^{١٧}
 انشا* برحمته من حبة شجراً سوى بقدرته من نطفة رجلا
 مولا لقاصرت^{١٨} الاوهام عاجزة لا يهتدون^{١٩} الى ادراكه سبلا
 ما العالمون بمحصر حق نعمته^{٢٠} و للعلائك فى تسبيحهم زحلا^{٢١}
 جل^{٢٢} المهيمن ان تدرى^{٢٣} حقايقه من لاله المثل لا تضرب^{٢٤} له مثلا^{٢٥}
 سعدى حسبك و اقصر عن مبالغة لا تنطقن^{٢٦} بدعوى يورث^{٢٧} الخجلا

١٢ P, C, L; يصاب, for ميّينات : Y(a), Y(b); بالجهل, for do.

١٣ P; مكتحلا, for مرتحلا.

١٤ P; يزجى, for ترقى; R, C, L; يزجى, for do. د: * «انشاء»

١٥ R, C, L; سحاب, for سحب.

١٦ All texts & all MSS. but I, R; هادمة, for هادمة.

١٧ This is the I, I(a) variant.

The second hemistich verses as follows in P; بقدرها من من مر بعل فضل -

»	»	R; يعيدها بعد مرتعلا خلا
»	»	C; يعيدها بتبئس مرتقا خلا
»	»	L; يعيدها بتبئس مرتقا خلا
»	»	Y(a); يعيدها بتبئس مرتقا خلا

N. B. This verse is omitted in Y(b).

١٨ P, L; لقاصرو, for لقاصرت : R, C; تقاصر, for do: Y(a), Y(b);

مولا لقاصرت, for ان البصائر و

١٩ R, C, L, Y(a); يهتدون, for تهتدون.

٢٠ P; بمحصر حتى نعمته, for قد يحصى خواتمه; R, C, Y(a): يحصى, for do.

Y(b); يحصوا, for do.

٢١ R, C, L; زحلا, for زحلا : Y(a), Y(b); زحلا, for do.

٢٢ Z, L; علا, for جل.

٢٣ R; يدرى, for تدرى.

٢٤ I omits لا, before تضرب. P, Z, C, L; يضرب, for تضرب. Y(a),

Y(b); يضرب, for do.

٢٥ This couplet is omitted in P.

٢٦ C, Y(a); تنطقن, for تنطق.

٢٧ Y(b); تورث, for يورث.

Metre: هزج مثنیٰ سالم [-----|-----|-----|-----]

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر غمت مارا^۱
 بوصل خود دوائی کن دل دیوانه مارا
 علاج درد مشتاقان طیب عام شناسد
 مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدارا
 گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
 نبایستی نمود اوّل بما آن روی زیبارا
 چو بنمودی و بر بودی ثبات از عقل و صبر از دل
 ببايد چاره کردن کنون این ناشکیبارا
 مرا سودای بت رویان نبودی پیش ازین در سر
 و لیکن تاترا دیدم گزیدم راه سودارا
 مراد ما وصال تست از دینی و از عقی
 و گرنه بی شما قدری نباشد دین و دنیارا
 چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گر روزی
 بر آید از دلم آهی بسوزد هفت دریارا
 بیا تا یک زمان امروز خوش باشیم در خلوت
 که در عالم نمیداند کسی احوال فردارا
 سخن شیرین همی گوئی برغم دشمنان سعدی
 ولی بیمار استسقا چه داند ذوق حلوارا

۱ R; مارا, for یارا.

N. B. This ode is only found in I and R.

سعدی ز فراق تونه آن رنج کشیده است کز شادی وصل تو فرامش کند آنرا
گر تیر جراحت زند و ^۸ باز هم آید از جای جراحت نتوان برد نشانرا ^۹

۶

مجتث مثنون محبون مقطوع Metre: [---|---|---|---|]

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را که تیر غمزه تمامست صید آهورا
هزار صید دلت ^۱ پیش تیر ^۲ باز آید ^۳ بدین صفت که تو داری کمان ابرورا
تو خود بجوشن و برگستوان نه ^۴ محتاجی که روز معرکه بر تن زره کنی مورا
دیار هند و اقالیم ترک بسپارند چو چشم ترک تو بیننده وزلف هندورا
مغان که خدمت بت میکنند در فرخار ندیده اند مگر دلبران ^۵ بت رو را
حصار قلعه یاغی ^۶ بمنجنیق مده ^۷ بیام ^۸ قصر بر افکن کند گیسورا
لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم سخن بگفتی و قیمت برفت ^۹ لؤلورا
مرا که عزلت عنقا گرفته می همه عمر چنان اسیر گرفتی که باز تیهورا
بهای ^{۱۱} روی تو بازار ماه و خور بشکست چنانکه معجز موسی طلسم جادورا

۷ I (a), P, C, L, Z, Y (a), Y(b); for تیر جراحت زندو, و نیز جراحت بدو.

۸ Y(a), Y(b); نشانرا, for سنانرا.

۹ P, C, Y(a), Y(b); چودل, for دلت; I (a); دگر, for do.

۲ L, Z; در کند, for باز.

۳ P; آید, for آیند; Y(a), Y(b); آمد, for do.

۴ I (a), P, Z, L; چه, for نه.

۵ Y(a); نارند, for بینند.

۶ I, R, Z; کودکان, for دلبران.

۷ P, R, C, Z, L; یاغی, for یاغی.

۸ I (a); مگیر, for مده.

۹ Y (a); زبام, for بیام.

۱۰ C, L, Y (a), Y(b); شکست, for برفت.

۱۱ All text & all MSS. but I; بهای, for شعاع. In R this line is omitted.

برنج بردن بیهوده^{۱۲} گنج نتوانبرد که بخت راست فضیلت^{۱۳} نه زور بازورا
بعشق روی نکو دل کسی دهد سعدی که احتمال کند خوی زشت و^{۱۴} نیکورا

۷

مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف: Metre

گرماه من بر افکند از رخ نقاب را	برقع فرو هلد بجمال آفتاب را
گوئی دو چشم جا دوی عابد فریب او	بر چشم من بسحر بستند خواب را
اول نظر ببرد ^۱ ز دستم عنان عقل	و آنرا که نیست عقل چه آید ^۲ صواب را
گفتم مگر بوصل رهائی ^۳ بود ز عشق	بی حاصلست خوردن مستسقی آب را
دعوی درست نیست گراز دست نازنین	چون شربت شکر نخوری ^۴ زهر ناب را
عشق آدمیت است ^۵ گر این ذوق در تو نیست	هم شرکتی بخوردن و خفتن دوا بر را
آتش بیار و خرمن آزادگان ^۶ بسوز	تا پادشه خراج نخواهد خراب را
بیم است دم بدم که بسوزم در اشتیاق	تا کی رها کنند در آتش ^۷ کباب را
قوم از شراب مست و زمن منظور ^۸ بی نصیب	من مست ازو چنانکه نخواهم شراب را
سعدی نگفتمت که مرو در کند عشق	تیر نظر بیفگند افراسیاب را

^{۱۲} All texts & all MSS. but I; بردن بیهوده, for دیده ای دوست.

^{۱۳} L, Z; مسام, for فضیلت.

^{۱۴} In L, Y(a), Y(b); و is omitted after زشت.

^۱ I (a); برود, for برد: P, R, L, Z; برت, for do: C, Y (a), Y (b);
ببرد زدستم, for زدست برقم.

^۲ All texts & all MSS. but I; نیست عقل چه آید, for عقل رفت چه داند.

^۳ P; روائی, for روائی.

^۴ P; نخوری, for بخوری.

^۵ R & all texts; آدمیتی است, for آدمیت است.

^۶ I (a); بیچارگان, for آزادگان.

^۷ This line is only found in I.

^۸ I (a); معشوق, for منظور.

Metre: مضارع مثنیٰ اُخرب [---|---|---|---|---|---]

مشتاق و صبوری از حد گذشت یارا +
 گر توشکیب داری طاقَت نماند مارا
 باری بچشم احسان بر حال ^۱ ما نظر کن
 کز خوان پادشاهان راحت رسد ^۲ گذارا
 سلطان که ^۳ خشم گیرد بر بندگان خدمت ^۴
 حکمش رسد و لیکن حدّی بود جفا را
 من بی تو زندگانی خود را نمی پسندم
 کسایشی نباشد بی دوستان بقارا
 چون ^۵ تشنه جان سپردم آنکه چه سود دارد
 آب از دو چشم دادن بر خاک ^۶ من گیارا
 حال نیازمندی در وصف می نیاید
 آنکه که باز گردی ^۷ گوئیم ماجرا را ^۸
 باز آو جان شیرین از من ستان بخدمت
 دیگرچه برگ ^۹ باشد درویش بی نوارا ^{۱۰}

۱ I; حال, for روی.

۲ I; رسد, for بود.

۳ I(a), R; که, for چو.

۴ All texts & all MSS. but I; حضرت, for خدمت.

۵ C, Y(a), Y(b); من, for چون.

۶ I(a); خاک, for گور.

۷ C, L, Y(a), Y(b); گردیم, for گردی.

۸ In Z this line is omitted. P. breaks off at this couplet & is not resumed till ode 104.

۹ I(a); برگ, for نزل.

۱۰ This line is omitted in Z.

یا رب تو آشنا را مهلت ده و سلامت
 چندانکه باز بیند دیدار آشنا را
 فی ملک پادشاه در چشم خوبرویان
 قدریست ^{۱۱} ای برادر فی ^{۱۲} زهد پارسا را
 ای کاش بر فتادی برقع زروی لیلی
 تا مدعی نماندی ^{۱۳} مجنون مبتلارا ^{۱۴}
 سعدی قلم بسختی رفته است نیک بختی ^{۱۵}
 پس ^{۱۶} هر چه پیش آید گردن بنه قضارا

۹

Metre: [— — — — | — — — — | — — — — | — — — —]

من بدین خوبی و زیبائی ^۱ ندیدم روی را
 وین دلاویزی و دلبندی نباشد موی را
 روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن ^۲
 مشک غماز است نتواند نهفتن بوی را
 ای ^۳ موافق صورت و معنی که در چشم من است
 از تو زیباتر ندیدم روی و ^۴ خوشتر خوی را ^۵

^{۱۱} R, Z, L; واقعی, for قدری.

^{۱۲} R; نا, for فی: C, Z, Y(a), Y(b); نه, for do.

^{۱۳} I, I(a); نماندی, for نماند: Z, L; نماند, for do: Y(b); نبودى, for do.

^{۱۴} I(a), L, Z; مبتلا, for بنوا. In C and Y(a) this line is omitted.

^{۱۵} Y(a), Y(b); شور بختی, for نیکبختی.

^{۱۶} I(a), R, ., for پس.

^۱ I, R; محبوبی, for زیبائی.

^۲ Z; سیمین بدن, for نامهربان.

^۳ C; این, for ای.

^۴ In L و is omitted after روی.

^۵ This line is omitted in I and R.

دیده را فایده آنست که دلبر ببندد ورنه نیند^۳ چه بود^۴ فایده بینائی را
عاشقانرا چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم^۵ رسوائی را
من همانروز دل و صبر بیغما دادم که مقید شدم آن دلبر یغما را
همه دانند که من سبزه خط دارم دوست نه چو دیگر حیوان سبزه صحرائی را
سرو بگذار که قدی و قوامی^۶ دارد گو بین آمدن و رفتن^۷ رعنائی را
گر برانی نرود و برود باز آید ناگزیر است مگس دکه حلوائی را
بر^۸ حدیث من و حسن تونیفزاید کس حدهمین است^۹ سخندانی و زیبائی را
سعدیان و بتی امشب دهل صبح^{۱۰} بکوفت^{۱۱} یا^{۱۲} مگر روز نباشد شب تنهائی را

۱۱

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] محبت مثنیٰ مخبون مقصور

اگر تو برفکنی در میان شهر نقاب هزار مؤمن مخلص در افکنی بعقاب^۲
کرا مجال نظر بر لقای میمونست^۳ بدین^۴ صفت که تو دل میبری و رای حجاب
درون ما ز تو یکدم نمیشود خالی کنون که شهر گرفتی روا مدار خراب^۵

۳ I; ببند، for بینی.

۴ بود، for کند; I(a).

۵ I(a), R; تنهائی، for رسوائی.

۶ C, L, Y(a), Y(b); قوامی، for قیامی.

۷ In L, Y(a), Y(b); و is added after رفتن.

۸ L, Z; بر، for به.

۹ I(a); بود، for Z; حدهمین است، for حدش این بود.

۱۰ R; وقت، for صبح.

۱۱ C, L, Z; نکوفت، for بکوفت.

۱۲ R; تا، for یا.

۱ L, Y(b); عذاب، for عقاب.

۲ All texts & all MSS. but I; جمال میمونست، for لقای میمونست.

۳ I, R; ازین، for بدین.

۴ In R, couplets 3, 4 and 5, are omitted.

بموی تافته پای دلم فرو بست
چو موی تافتی ای نیکبخت روی متاب
ترا حکایت ما مختصر بگوش آید
که حال تشنه نمدانی^۵ ای گل سیراب
اگر چراغ بمیرد صباچه غم دارد
و گر برزد کتّان چه غم خورد مهتاب
دعات گفتم^۶ و دشنام گردهی سهلست
که باشکرده نان خوش بود سؤال و جواب
بجائی اینکه تعنت کفی و طعنه زنی
تو بر کناری و ما اوفتاده در غرقاب
اسیر بند^۷ بلار اچه جای سرزنش است
گرت^۸ معاونتی دست میدهد در یاب
اگر چه صبر من از روی دوست ممکن نیست
همی کنم بضرورت چو صبر ماهی از آب^۹
تو باز دعوی پرهیز میکنی سعدی
که دل بکس ندهم^{۱۰} کَل مدّع کذاب

۱۲

Metre: [-----] منسرح مثنی مطوی موقوف

آب حیات منست^۱ خاک سرکوی دوست
گر^۲ دو جهان خرّمست^۳ ما و غم^۴ روی دوست
ولولّه شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
شربت مشتاق چیست زهر زدست نگار
مرهم عشاق چیست زخم زبازوی دوست

۵ Z; نمدانی, for ندانی تو.

۶ C, Y (a), Y (b); گویم, for گفتم.

۷ I (a); اسیر بند, for غریق بحر.

۸ I; اگر, for گرت.

۹ In R this line is omitted.

۱۰ C, L, Y (a), Y (b); ندهم, for ندمی.

۱ حیات منست, for حیاتی نه جز; Y (a): منست, for نیست مگر.

۲ C; گر, for و.

۳ I; خرّمست, for خرمنست.

۴ I (a); غم روی, for سرکوی Z; غم می و.

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا^۵
 گوش من و تابخشر حلقه هندوی^۶ دوست
 گر متفرق شود خاک من اندر جهان
 باد نیارد ربود گرد^۷ من از کوی دوست
 گر شب هجران^۸ مرا تاختن آرد اجل
 روز قیامت زخم خیمه بیهلوی دوست
 هر غزلی نامه ایست قصه عشق اندرو^۹
 نامه نوشتن چه سود چون نرسد^{۱۰} سوی دوست
 لاف مزن سعدیا شعر تو خود سحرگیر
 سحر نخواهد خرید غمزۀ جادوی دوست

۱۳

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مَثَمَّنْ اُخْرَبْ مَكْفُوفْ مَقْصُورْ

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست
 درویش هر کجا که شب آید سرای اوست
 بیخان و مان^۱ که هیچ ندارد بجز خدا
 اورا گدا مگوی که سلطان گدای اوست

- ۵ In all texts & all MSS. but I, this hemistich runs as follows;
 «گر بکند لطف او هندوی خویشم لقب» except that I substitute زلف,
 for لطف.
- ۶ All texts & all MSS. but I, گیسوی, for هندوی.
- ۷ C, Y (a), Y (b); خاک, for گرد.
- ۸ I; عمر, for هجران.
- ۹ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs as follows; —
 . هر غزل نامه ایست صورت حالی دور (درآن)
- ۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); نرود, for نرسد. N. B. in R. this
 ode is omitted.
- ۱ Z, L; خاتمان, for خان و مان.

مرد خدا بشرق و مغرب غریب نیست
 چندان^۲ که می‌رود همه ملک خدای اوست
 آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی
 بیگانه شد بهر که رسد^۳ آشنای اوست
 کوتاه دیدگان^۴ همه راحت طلب کنند
 عارف بلا که راحت او دربالای اوست
 عاشق چو^۵ برمشاهده^۶ دوست دست یافت
 در^۷ هر که^۸ بعد از آن نگرد ازدهای اوست
 بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
 این پنجروزه عمر که مرگ^۹ ازقهای اوست
 هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد^{۱۰}
 ملک نعیم و عیش^{۱۱} ابد خونبهای اوست
 از دست دوست هر چه ستانی شکر بود
 سعدی رضای خود مطلب چون^{۱۲} رضای اوست

۲ All texts & all MSS. but I; هر جا، for چندان.

۳ C, Z; Y (a), Y (b); رسید، for رسد.

۴ L, Y(a), Y(b); همتان، for دیدگان.

۵ I; هر for چو: C, Y(a), Y(b); که، for do.

۶ I(a); ملاحظه از، for مشاهده.

۷ C, L, Y (a), Y (b); بر، for در.

۸ R, Z; هر چه، for هر که.

۹ I; موت، for مرگ.

۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); گشت، for شد.

۱۱ R, Z, L, Y (a), Y (b); گو غم نخور که ملک، for ملک نعیم و عیش.

۱۲ I(a); جز، for چون: C, L; تا، for do: Y (a), Y (b); با، for do.

۱۴

Metre: [---|---|---|] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

آفرین خدای بر جانت که چه شیرین لبست و دندانت
هرگز اگم شد^۱ است یوسف دل گو بین در چه ز نخدانت
قننه در فارس بر نمی خیزد مگر از چشمهای فتانت
سرو اگر نیز آمدی و شدی نرسیدی بگرد جولانت
شب تو روز دیگران باشد کآفتابست در شبستان
تاکی ای بوستان روحانی گله از دست بوستانبانت
بلبلانیم یک نفس بگذار نا بنالیم در گلستان
گر هزارم جفا و جور کنی دوستدارم هزار چندانت
آزمودیم زور بازوی صبر و آبگینه^۲ است پیش سندان
تو وفاگر کنی و گر نکنی ما بآخر بریم پیمانت
مژده از منستان^۳ بشادی وصل گر بمرم بدرد هجرانت
سعدیا زنده عارفی باشی گر برآید در این طلب جانت

۱۵

Merre: [---|---|---|] منسرح مثنی مطوی موقوف

آنکه دل^۱ من چو گوی درخمن چو گمان اوست
موقف آزادگان بر سر میدان اوست

۱ All texts and all MSS. but I, I(a); شده, for شد

۲ I(a), Y(a), Y(b), omit و before آبگینه L, Z; کابگینه, for آبگینه

۳ R; رسان, for بستان

۱ Z; دل از, for دل

ره بدر از کوی دوست^۲ نیست که بیرون روند^۳
 سلسله پای جمع زلف پریشان اوست
 چند نصیحت کنند بیخبرانم بصر
 درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست
 گر کند انعام او^۴ در من مسکین نگاه
 ورنه نکند حاکمست بنده بفرمان اوست^۵
 گر بکشد^۶ بیگناه عادت بخت منست
 ورنه بنوازد بلطف غایت احسان اوست
 میل ندارم بیباغ انس بگیرم بسرو
 سروی اگر لائق است قدّ خرامان^۷ اوست
 چون بتواند نشست آنکه دلش غایب است
 یا بتواند گریخت آنکه بزندان اوست
 حیرت مشتاق^۸ را عیب کند ب بصر
 بهره ندارد ز عشق آن^۹ که نه حیران اوست^{۱۰}
 چون تو گلی کس ندید در چمن روزگار
 خاصه که مرغی چو من بلبل بستان اوست

^۲ I (a), R, C, Y (a), Y (b); دوست, for عشق.

^۳ I (a), L, Z; روند, for do; R; بروند, for do.

^۴ I (a); او, for اوست.

^۵ This line is omitted in R.

^۶ All texts & all MSS. but I; بزند, for بکشد.

^۷ I omits this line.

^۸ All texts & all MSS. but I; عشاق, for مشتاق.

^۹ All texts & all MSS. but I; هر, for آن.

^{۱۰} This line is omitted in R & Z.

گر همه مرغی زند سخت کمانات بتیر
 حیف بود بلبل کی همه دستان^{۱۱} اوست
 سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر
 کعبه دیدار دوست صبر^{۱۲} بیابان اوست

۱۶

Metre: |---|---|---|---|---|---| مضارع مثنوی اُخرب مکفوف مقصور:

ای کاتب زندگانی من در دهان تست تیر هلاک ظاهر من در کمان تست
 گر برقی فرو نگذاری برین^۱ جمال در شهر هر که کشته شود در زمان تست
 تشبیه روی تو نکم من بآفتاب^۲ کین مدح آفتاب نه تعظیم شان تست
 گر یکنظر بگوشه چشم عنایتی^۳ با ما کنی و گر نکنی حکم از آن تست
 هر روز خلق را سرباری و صاحبی است مارا همین سر است که بر آستان تست
 بسیار دیده ایم درختان میوه دار به زین ندیده ایم که در بوستان تست
 گردست دوستان نرسد باغراچه جرم منعی^۴ که می رود گنه از باغبان تست
 بسیار در دل آمد از اندیشه و رفت نقشی که آن می رود از دل نشان تست
 با من هزار نوبت اگر دشمنی کنی ای دوست همچنان دل من مهربان تست
 سعدی بقدر خویش تمناي وصل کن سیمرغ ما^۵ نه در خور^۶ زاغ آشیان تست

۱۱ In I this couplet is omitted.

۱۲ C, Y (a), Y (b); حد, for صبر.

۱ R; بدین, for برین.

۲ R, Z, L; بر آفتاب, for بآفتاب.

۳ I, I (a), R; Z; ارادت, for عنایتی.

۴ R, Z; جرمی, for منعی.

۵ Ċ, L, Y (a), Y (b); را, for ما.

۶ All texts & all MSS. but I; چه لایق, for نه در خور.

نمیتوانم بی اولشست یک ساعت
 چرا که از سر جان بر نمیتوانم خاست
 جمال در نظر و شوق همچنان باقی
 گدا اگر همه عالم بدودهند گداست
 میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم
 تفاوتی نکند چون نظر بعین رضاست
 مرا بعشق تو اندیشه از ملامت نیست
 وگر^{۱۰} کنند ملامت نه بر من تنهاست
 هر آدمی که چنین شخص دلستان بیند
 ضرورتست که گوید بسرو ماند^{۱۱} راست
 بروی خوبان گفتی^{۱۲} نظر خطا باشد
 خطا نباشد پندارم این نظر^{۱۳} که خطاست
 خوشست باغم هجران دوست سعدیرا
 که گرچه^{۱۴} درد^{۱۵} بجان میرسد امید دواست^{۱۶}
 بلا و محنت^{۱۷} امروز بردل درویش^{۱۸}
 از آن خوشست که امید رحمت^{۱۹} فرداست

۱۰ C, Y (a), Y (b); اگر, for وگر .

۱۱ I; ماند, for مانی .

۱۲ C, Y (a), Y (b); گفتی, for بگفتی .

۱۳ All texts & all MSS. but I; دیگر چنین مگو, for پندارم این نظر .

۱۴ All texts & all MSS. but I; که گر, for اگر .

۱۵ C, Y (a), Y (b); رنج, for درد .

۱۶ This line is omitted in I(a).

۱۷ I(a), C, Y (a), Y (b); زحمت, for محنت .

۱۸ I(a); درویش, for سعدی .

۱۹ I(a); راحت, for رحمت . N. B. This ode is omitted in R.

۱۸

Metre: [---|---|---|---|] رمل مثنیٰ مخبون مقصور +

ای که از سرو روان قد تو چالا کتر است
 دل بروی تو ز روی تو طربنا کتر است
 دگر از حربۀ^۱ خونخوار اجل نندیشم
 که نه از غمزۀ خونریز تونا با کتر^۲ است
 چست بودست مرا کسوت معنی همه وقت
 باز بر قامت زیبای تو چالا کتر است
 نظر^۳ پاك مرا دشمن اگر طعنه زند
 دامن دوست بحمدالله از آن پاکتر است
 تا گل روی تو در باغ ملاحـت^۴ بشکفت
 پرده صبر من از دامن گل چا کتر است
 پای بر دیده سعدی نه اگر بخرامی
 که بصدمـزات^۵ از خاک درت خاکتر^۶ است

۱۹

Metre: [---|---|---|---|] خفیف مسدس مخبون مقطوع مسبغ +

با همه مهر و با منش کین است چکنم حظ بخت من اینست
 شاید ای نفس اگر^۱ دگر نکنی پنجه با ساعدی که سیمین است

۱ I(a); حربۀ, for دشنه; C, Y(a), Y(b); غمزۀ, for do.

۲ I(a), C, Y(b); ی, for تا.

۳ I, R; دیده, for نظر.

۴ All texts & all MSS. but I; لطافت, for ملاحـت.

۵ I(a); مرتبت, for دمـزات.

۶ I; خاکتر, for پاکتر.

۷ All texts & all MSS. but I; تا, for اگر.

نهد پای تا نبیند جای هر کرا چشم مصلحت بین است
 مثل زیرکاف و چنبر عشق طفل نادان و مار رنگین است
 دردمند فراق سر نهد مگر آتش که گور^۲ بالین است
 گریه گو برهلاک من مکنید که نه این نوبت نخستین است
 لازمست احتمال چندین جور که محبت هزار چندین است
 مرد اگر شیر در کند آرد چون کندش گرفت مسکین است^۳
 گر هزارم جواب تلخ دهی اعتقاد من آنکه شیرین است
 سعدیا تن به نیستی درده چاره با سخت بازوان اینست

۲۰

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اخب مکفوف مقصور

ای پیک پی^۱ خجسته که داری نشان دوست
 با ما مگو بجز سخن^۲ دلستان^۳ دوست
 حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
 یا از زبان آنکه شنید از دهان دوست
 ای یار آشنا علم کاروان کجا ست
 تا سر نهیم بر^۴ قدم ساربان دوست

۲ C, L, Y(a), Y(b); خشت, for گور.

۳ This line is omitted in I and R.

۱ I(a); پی, for پی; Y(b); فر, for do.

۲ با ما مگو بجز سخن, for با من مگوی جز سخن; I.

۳ All texts & all MSS. but I, I(a); دلشان, for دلستان.

۴ I(a); بر, for در.

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار
 ما سر فدای پای رسالت رسان^۵ دوست
 دردا و حسرتا که عنانم زدست رفت
 دستم نمیرسد که بگیرم عنان دوست
 رنجور عشق دوست چنانم که هر که دید
 رحمت کند مگر دل نامهربان دوست
 گر دوست بنده را بکشد یا^۶ بپرورد
 تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
 کر آستین دوست نیفتد^۷ بدست من
 چندانکه زنده‌ام سر من و آستان دوست
 بیحسرت از جهان نرود هیچکس بدر
 الا شهید^۸ عشق بتیر از^۹ کجای دوست
 بعد از تو هیچ در دل سعدی گذرنکرد
 و آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست
 دل رفت و دیده خون شد و جان ضعیف ماند
 و آن هم برای آنکه کنم جان فشان دوست^{۱۰}

^۵ Y(a), Y(b); رسان , for ستان . This line is omitted in R.

^۶ I(a), C, Y(a), Y(b); یا , for ور .

^۷ Z, L, Y(a), Y(b); نیفتد , for بیفتد .

^۸ All texts & all MSS. but I; شهید , for قتل .

^۹ All texts & all MSS. but I, I(a); از , for و .

^{۱۰} This line occurs only in I.

۲۱

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست
 تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
 دل زنده میشود بامید وفای یار
 جان رقص میکند بسماع کلام دوست
 تا نفع صور باز نیاید بخویشتن
 هر کو فتاد مست محبت ز جام دوست
 من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم
 هیچ ارمغان نیاورم الا سلام دوست^۱
 رنجور عشق به نشود جز بسوی یار
 و در رفتنی است هم نرود^۲ جز بنام دوست^۳
 وقتی امیر مملکت خویش بودی
 اکنون^۴ با اختیار و ارادت غلام دوست
 گر دوست را بدیگری از من^۵ فراغتست^۶
 من دیگری ندارم قائم مقام دوست
 بالای بام دوست چوتوان نهاد پای
 هم چاره آنکه سر بنهم^۷ زیر بام دوست

۱ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—

هیچ ارمغانی نبرم جز پیام دوست. In R this line as well as lines 5 and 8 are omitted.

۲ All texts & all MSS. but I (a); جان نهد, for هم نرود.

۳ This line is omitted in I.

۴ I(a), R; و اکنون, for اکنون.

۵ I, I(a); ما, for من.

۶ I(a); قناعت, for فراغت.

۷ C, Y(a), Y(b); بنهی, for بنهم.

درویش را که نام برد پیش پادشاه
 هیئات از افتقار من و احتشام دوست
 و ر^۸ کام دوست کشتن سعدیست بی سبب^۹
 اینم حیات بس که بمیرم بکام دوست

۲۲

Metre: [---|---|---|---] محث مثنی مجنون مقطوع مسبق

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت^۱
 که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت
 بلای غمزه نا مهربان خونخوارت
 چه خون که در دل یاران مهربان انداخت
 ز عقل و عافیت آروز بر کران ماندم^۱
 که روزگار حدیث تو در میان انداخت
 نه باغ ماند^۲ و نه بستان که سرو قامت تو
 برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
 تو دوستی کن و از دیده مفگم زنهار
 که دشمن ز برای تو در^۳ زبان انداخت

^۸ All texts & all MSS. but I; for گر.

^۹ All texts & all MSS. but I; باک نیست، for سبب.

N: B. In I(a) is found the following additional line as verse 7:—

گر دوست بنده را بکشد و بر پیرورد بیرون شدم مباد ز سلك نظام دوست

^۱ Z, L, Y(a), Y(b); بودم، for ماندم.

^۲ Y(b); بود، for ماند; I, R; باغبان، for باغ ماند.

^۳ Z, L, Y(a), Y(b); در، for بر.

بچشمهای تو کانچشم کز تو برگیرند
 دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت^۴
 همین حکایت روزی بدوستان^۵ ماند
 که سعدی از پی جانان برفت و جان انداخت^۶

۲۳

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی مسبیح

چه دلها بردی ای ساقی بچشم^۱ فتنه انگیزت
 دریغابوسه چند از^۲ ز نخدان^۳ دلاویزت
 خدنگ غمزه از^۴ هر سونهان^۵ انداختن^۶ تاکی
 سپر انداخت عقل از دست ناوکهای خونریزت
 برآمیزی و بگریزی و بنمائی و بربائی
 فغان از قهر لطف اندود^۷ و زهر شکر آمیزت
 لب شیرینت ار شیرین بدیدی در سخن گفتن
 براو شکرانه بودی گر بدادی ملک پرویزت

۴ R omits this line.

۵ C, Y(a), Y(b); دوستان, for داستان.

۶ R; انداخت, for باخت.

N.B. This ode is omitted in I(a).

۱ All texts & all MSS. but I; ساق, for چشم.

۲ I(a), R, Z, L, Y(b); چند از, for چندی بر. C, Y(a); چندین, for do.

۳ I(a); آن لعل, for نخدان.

۴ I(a), R, Z, L; ات, for از. Y(a), Y(b); را, for do.

۵ I; سنان, for سنان.

۶ R; انداختن تاکی, for انداخت ناوکها.

۷ All texts & all MSS. but I; اندود, for اندوز.

جهان از فتنه و آشوب یکچندی بر آسودی
 اگر نه روی شهر آشوب و چشم^۸ فتنه انگیزت
 دگر رغبت کجا ماند کسی را سوی هشیاری
 چو بیند دست در آغوش مستان^۹ سحر خیزت
 دمامد در کش ای سعدی شراب صرف^{۱۰} و دم درکش
 که با مستان مجلس^{۱۱} در نگیرد زهد و پرهیزت

۲۴

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنی مخبون مقطوع مستع

چو ترک دلبر من شاهی بشنگی نیست
 چو زلف بر شکش حلقه فرنگی نیست
 دهانش ارچه نبینی مگر بوقت سخن
 چو نیک در نگری چون دلم بتنگی نیست
 بتیر غمزه خونخوار لشکری زنی
 زن که^۱ همبر نو^۲ هیچ مرد جنگی نیست
 قوی پچنگ^۳ من افتاده بود دامن وصل
 ولی چه سود که دولت بتیز چنگی نیست

^۸ I(a); بودی, for چشم.

^۹ I; مرغان, for do, C, Y(a); مستان, for مردان.

^{۱۰} I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); صرف, for وصل.

^{۱۱} All texts & all MSS. but I; مجلس, for مفلس.

^۱ R; بزنی که باتو, for بزنی که.

^۲ I(a), R, L, Z; باتو درو, and C, Y(a), Y(b); همبر تو, for باتو در آن, which is the I variant.

^۳ I(a), Y(a), Y(b); چنگ, for دست.

ورم^۴ بلطف ندارد^۵ عجب که چون سعدی

غلام سعد ابو بکر سعد زنگی نیست^۶

۲۵

هزج مسدّس مقصور Metre: [-----|-----|-----]

چه رویست آنکه پیش کاروانست مگر شمع بدست ساربانست
 سلیمانست گوئی در^۱ عماری که بر باد صبا تختش روانست
 جمال ماه پیکر بر بلندی بدان ماند که ماه آسمانست
 بهشتی صورتی در جوف محمل چو برجی کافتابش در میانست
 خداوندان عقل اینطرفه بینند که خورشیدی بریر سایه بانست
 چو نیلوفر در آب و مهر^۲ درمیغ پریرخ در نقاب پرنیانست
 ز روی کار من برقع بر انداخت^۳ بیکبار آنکه در برقع نهانست^۴
 زهی اندک وفای سست پیمان که آن سنگین دل نا مهر بانست^۵
 شتر پیشی گرفت از من برفتار^۶ که بر من بیش از او^۷ بار گرانست
 تراگر دوستی با ماهمین بود وفا و عهد ما با تو^۸ همانست

۴ I, I(a), R; for ورم, دوم.

۵ C, Y(a), Y(b); ندارد, بدارد.

۶ In L & Z, lines 4 & 5 are transposed.

۱ Z; در, بر.

۲ I(a), R, Z, L; ماه, for مهر.

۳ I; انداخت, for انداز.

۴ In R this line is omitted.

۵ This line is omitted in I(a).

۶ In L; بیکبار, for برفتار.

۷ C, L, Y(a), Y(b); او, for آن.

۸ All texts & all MSS. but I(a); وفا و عهد ما با تو, for وفای ما و عهد ما.

بدارای ساربان محل ۹ زمانی که عهد وصل را آخر زمانست ۱۰
وفا کردیم و با ما غدر کردی ۱۱ برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایان پیری نه وقت پنجه کردن با جوانست

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنى اُخرب مكفوف مقصور

چشم‌ت چو ^۱ تیغ ^۲ غمزه خونخوار برگرفت
تا ^۳ عقل و هوش خلق ^۴ بیکبار بر ^۵ گرفت
عشق ^۶ بنای عقل ^۷ بکلی خراب کرد
جورث در امید بیکبار ^۸ بر گرفت
عاشق ز سوز درد تو فریاد در نهاد
مؤمن ^۹ ز دست ^{۱۰} عشق ^{۱۱} تو ز نار برگرفت ^{۱۲}

٩ I(a), Z, C, Y(b); آخر, for محمل.

1. In I this line is omitted.

۱۱ All texts & all MSS. but I; کردند, for کردی.

چشمت چو for چشم تو Z; ۱

۲ L; تیر, for تیغ.

۳ I(a); ل for ل : L; خود, for do.

ε In l, Z, L, عقل, and هوش are transposed.

• I(a); در, for پر .

٦ C; چشمت, for عشقت : Y (a); غلظت, for do.

v I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); صبر, for عقل.

جورت در امید بیکبار, for, جورت ز در در آمد و امید R,

۹ R; زاهد, for مومن.

۱۰. $C, Y(a), Y(b)$; داغ, for دست.

۱۱ R; درد, for عشق.

12 In C, Y(a), Y(b), lines 3 & 4 are transposed.

شوری ز وصف روی تو در خائنه فتاد
 صوفی طریق خانه خمار بر گرفت
 با هر که مشورت کنم از جور آن صنم
 گوید بیایدت دل ازینکار^{۱۳} بر گرفت
 دل را^{۱۴} توانم از سر^{۱۵} جان برگرفت و چشم^{۱۶}
 نتوانم از مشاهده یار بر گرفت
 سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها
 این بار پرده از سر اسرار برگرفت

۲۷

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنی مخبون مقطوع

خسرو آنست که در صحبت^۱ او شیرین است
 در بهشتست که همخوابه حورالعین است
 دولت آنست که امکان فراغت باشد
 تکیه بر بالش بیدوست نه بس نمکین است
 همه عالم صنم چین به حکایت گویند
 صنم ماست که در هر خم زلفش چین است
 روی اگر باز کند حلقه سیمین در گوش
 همه گویند که آن^۲ ماهی و این پروین است

^{۱۳} R omits this line.

^{۱۴} Z, L; بر, for را.

^{۱۵} Z, L; سرو, for سر.

^{۱۶} In R this hemistich runs thus: — دل را توانم از دل و چشم برگرفت.

^۱ C, Y(a), Y(b); همخوابه, for صحبت.

^۲ I(a), C, Y(a); این, and آن are transposed.

گرمش دوست ندارم همه کس دارد دوست^۳
 تا چه ویس^۴ است که از هر طرفش رامین است
 سر موئی نظر آخر ز کرم با ما کن
 اینکه در هر سر^۵ مویت دل صد مسکین^۶ است^۷
 جز بیدار توام دیده نمیباشد باز
 گوئی از مهر^۸ تو با هر که^۹ جهانم کین است
 هر که ماه ختن و سرو روانت گوید
 او هنوز از رخ^{۱۰} و بالای تو صورت^{۱۱} بین است
 بنده خوبشتم خوان که بشاهی برسم
 مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است
 نام سعدی همه جا رفت بشاهد بازی
 وین نه عیب است که در مذهب^{۱۲} ما تحسین است
 کافرو کفر^{۱۳} و مسلمان و ناز و من^{۱۴} و عشق
 هر یکی را که تو بینی بسر خود دین است

۳ L, Z; عالم دارند, for کس دارد دوست; I(a), C, Y(a), Y(b);

دارندش دوست, for do.

۴ ویس, for روی; I.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); در, for از.

۶ Z, L; بن, for سر.

۷ Z; موی تو, for مویت. In all MSS. & all texts but I; صد is omitted before مسکین.

۸ R omits this line.

۹ I(a); مهر, for بهر.

۱۰ C, L; هر دو, for هر که.

۱۱ All texts & all MSS. but I; قد, for رخ.

۱۲ I(a); کوتاه, for صورت.

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); ملت, for مذهب.

۱۴ L, Y(a), Y(b); گبر, for کفر.

۱۵ L omits و before من.

۲۸

Metre: [---|---|---|---|---]

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست
 طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست
 آن ^۱ قامتست فی بحقیقت قیامتست
 زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست
 بر مرگ دل خوش است در اینواقعہ مرا
 کاب حیات در لب یاقوت فام اوست
 بوی بهار میدمد ^۲ این یا نسیم صبح
 باد شمال میگذرد ^۳ یا پیام اوست
 دل عشوه میفروخت که من مرغ زیر کم
 اینک فتاده در سر زلف چودام ^۴ اوست
 بیچاره مانده ام همه روزی بدام او ^۵
 وینک ^۶ فتاده ام بغریبی که کام اوست
 هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
 تا ^۷ خود غلام کیست که سعدی غلام اوست

۱ I(a), Z, L; این , for آن .

۲ C, L, Y(a), Y(b); باد بهار میوزد , for بوی بهار میدمد .

۳ C, L, Y(a), Y(b); بوی غیر میدمد , for I(a);
 باد شمال میگذرد
 for do. یا نکھت صبا زختن

۴ In C, and Y(a) this line is omitted.

۵ I(a); دل , for او .

۶ I(a), C, Y(a), Y(b); اینجا , for وینک .

۷ R; یا , for تا .

Metre: [~~~~|~~~~|~~~~|~~~~]

دریغ صحبت دیرین و حق دید و شناخت
 که سنگ تفرقه ایام درمیان ^۱ انداخت
 دو دوست یکنفس از عمر بر نیا سودند ^۲
 که آسمان بسر وقت ^۳ شان دواسبه نداشت
 چو دل بقهر بیاید گسست و مهر برید
 خنک تنی که دل اول ^۴ نبست و مهر نداشت
 جماعتی که پرداختند از ما دل
 دل از محبت ایشان نمیتوان پرداخت
 بروی همنفسان برگ عیش ساخته بود
 بر آنچه ^۵ ساخته بودیم روزگار نداشت
 نگشت سعدی از آن روز گرد صحبت خلق
 که بیوفائی دوران آسمان ^۶ بشناخت
 اگر چو چنگ ببر درکشد زمانه ترا ^۷
 بس اعتماد مکن کانگهت زند که نواخت

۱ میان, for کنار; I.

۲ R, Z, L, Y(b); غم بجا بر آسودند, for عمر بر نیا سودند; C, Y(a); یکدیگر نیا سودند
for do.

۳ Y(a), Y(b); نخت, for وقت.

۴ I, Z; بر او دل, for تنی که دل اول; I(a), R, C, Y(a), Y(b); تر آنکه درودل
for دل اول.

۵ I(a); چنانچه, for آنچه.

۶ R. بیوفائی دوران آسمان, for قدر صحبت محبوب خویشتن.

۷ I(a); ترا, for دون.

۸ In I 6(a) and 7(b) are Joined together, while 6(b) and 7(a) are omitted.
This line is omitted in R.

Metre: |---|---|---|---|---|---|

دردیست درد عشق که هیچش طیب نیست
 گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
 دانند عاقلان که مجاین عشق را
 پروای پند ناصح و قول^۱ ادیب نیست
 هر کو^۲ شراب شوق^۳ نخورده است و دُرد درد
 آنست کز حیات جهانش نصیب نیست
 از^۴ مشک و عود و عنبر و امثال طیبات
 خوشتر ز بوی دوست دگر هیچ طیب نیست^۵
 صید از کند اگر بدر آید عجب^۶ بود
 ورنه چو در کنند بمیرد عجیب^۷ نیست
 گر^۸ دوست واقفست که بر من^۹ چه میرود
 پاک از جنای دشمن و جور رقیب نیست
 بگریست چشم دشمن من بر حدیث من
 فضل از غریب هست و وفادر قریب نیست

۱ In all texts & all MSS. but I, پند and قول are transposed.

۲ R, Y; هر که, for هر کو.

۳ C, Y(a), Y(b); شوق for عشق.

۴ L, Z, C, Y(a), Y(b); در, for از.

۵ This line is omitted in R & I.

۶ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); بجهد بو العجب, for بدر آید عجب.

۷ I(a); غریب, for عجیب.

۸ I; گر, for گری.

۹ R, L, Z, Y(b); ما for من.

از خنده گل چنان بقفا^{۱۰} اوقتاد باز
 کورا خبر ز مشغلهٔ عندلیب نیست
 سعدی ز دست دوست شکایت. کجا برد^{۱۱}
 هم صبر بر حبیب که^{۱۲} صبر^{۱۳} از حبیب نیست

۳۲

Metre: [-----|-----|-----|-----] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مستیع

دلی که دید که پیر امن خطر میگشت
 چو شمع زار و چو پروانه در بدر میگشت
 هزار گونه غم از هر سوئیست^۱ دامنگیر
 هنوز در تک و پوی غمی^۲ دگر میگشت
 سرش مدام زشور شراب عشق خراب
 چو مست دایم از آن گرد شور و شر میگشت
 چو بیدلان همه در کار عشق می آویخت
 ز بخت بی ره و آئین و پا و سمری زیست
 ز عشق بی دل و آرام و خواب و خور میگشت

۱۰ C, Y(a); قفا for فقا.

۱۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); برد., for بری.

۱۲ I(a), C, L, Y(a), Y(b); که for چو.

۱۳ R; جور, for صبر.

۱ هر سوا, for درد, عشق; I(a).

۲ All texts; غمی, for غم.

هزار بارش ازین پند بیشتر دادم
 که گرد بیهده کم گرد بیشتر میگشت
 بهر طریق که باشد نصیحتش مکنید^۲
 که او بقول نصیحت گران^۴ بترمیگشت

۳۳

Metre: [---|---|---|---|---|---|] محبت مثنیٰ محبوب مقطوع مسجع

زهر چه هست گزیراست و ناگزیر از دوست
 بقول هر که جهان مهر بر مگیر از دوست
 بیندگی و صغیری^۱ گرت قبول کنند^۲
 سپاس دار که فضل بود کبیر از دوست
 بجای دوست گرت هر چه در جهان بخشند
 رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست
 جهان و هر چه در او هست با نعیم بهشت
 نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست
 نه گر قبول کنند^۳ سپاس داری و بس
 که گر هلاک شوی متنی پذیر از دوست
 مرا که دیده بدیدار دوست بر کردم
 حلال نیست که بر هم زخم بتیر از دوست

^۱ مکنید، for بکنید؛ C.

^۲ All MSS. but I(a), and all texts but C; گران، for کتان.

N. B. This ode is omitted in I and R.

^۳ L, Z; غلامی، for صغیری.

^۴ R, C, Z, Z(b); کنند، for کند.

^۵ R; کند، for کنند.

بناز اگر بخرامی جهان خراب کنی^۳
 بخون خسته^۴ اگر تشنه هلا ایدوست
 بداغ عشق^۵ چنانم که گر اجل برسد
 بشرعم از تو ستانند خونبها ایدوست
 وفای عهد نگهدار و از جفا بگذر
 بحق آنکه^۶ نیم یار بیوفا ایدوست
 هزار سال پس از مرگ من چو باز آئی
 ز خاک نعره بر آید^۷ که مرحبا ایدوست
 غم تو دست بر آورد و^۸ خون چشم^۹ ریخت
 مکن که دست بر آرم برینا ایدوست
 اگر بخوردن خون آمدی هلا برخیز
 اگر بردن جان^{۱۰} آمدی بیا ایدوست^{۱۱}
 بساز با من رنجور ناتوان ای یار
 ببخش بر من^{۱۲} مسکین بینوا^{۱۳} ایدوست
 حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کند^{۱۴}
 بدشمنان نتوانگفت^{۱۵} ماجرا ایدوست

۳ C, Y(a), Y(b); for آشوبی, خراب کنی.

۴ I(a), Z, L; بنده, for خسته.

۵ I(a), Z, L; هجر, for عشق.

۶ Y(a), Y(b); بدوستی که, for بحق آنکه.

۷ R; بر آید, for بر آرم.

۸ In Z, C, L, Y(a), و is omitted before خون.

۹ I(a), C, Y(a); چانم, for چشم.

۱۰ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); دل, for جان.

۱۱ This line is omitted in I(a).

۱۳ I(a); دل, for من.

۱۳ I(a); مبتلا, for بی نوا; Z; نا توان, for do.

۱۴ C, Y(a), Y(b); کنم, for کند.

۱۵ I(a); برد, for گفت.

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مستیع

دلم از دست غمت ^۱ دامن صحرا بگرفت
 غمت از سر تنهم گردلت از ما بگرفت
 خال مشکین تو از بنده چرا در خط شد
 مگر از دود ^۲ دلم روی تو سودا بگرفت
 دوش چون مشعلۀ درد تو در گرد جهان ^۳
 سایه در دلم انداخت به ^۴ صد جا بگرفت
 بدم سرد سحر گاهی من باز نشست
 هر چراغی که زمین از دل ^۵ صها بگرفت
 الغیاث از من ^۶ دلسوخته‌ای سنگین دل
 در تو نگرفت که خون در دل خارا بگرفت ^۷
 دل شوریدۀ ما ^۸ عالم اندیشه ماست
 عالم از شوق ^۹ تو در تاب ^{۱۰} که غوغا بگرفت

۱ L; غمت, for نعمت.

۲ L, Y(a), Y(b); داد, for دود.

۳ In R this hemistich runs thus:-- دوش چون مشعلۀ در گرد جهان میافروخت
 & in C, Z, L, Y(a), Y(b), as, follows:--

دوش چون مشعلۀ شوق تو بگرفت وجود.

۴ l(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); که, for به.

۵ l, R; لب, for دل.

۶ I omits از before من.

۷ R omits this line.

۸ l; ما, for من.

۹ R; عشق, for شوق.

۱۰ l; در تاب, for یاب.

باختیار شکیبائی از تو نتوان کرد^۴
 باضطرار توان بود اگر^۵ شکیبائیست
 نظر بروی تو هر بامداد نوروزیست
 شب فراق تو هر شب^۶ که هست یلدائیست
 خلاص ده تو^۷ خدایا همه اسیرانرا
 مگر کسی که اسیر کند زیبائیست^۸
 حکیم بین^۹ که بر آورد سر بشیدائی
 حکیم را که^{۱۰} دل از دست رفت شیدائیست
 و لیک عذر توانگفت پای سعدیرا
 که در لجم^{۱۱} چو فروشد نه اولین پائیست

۳۷

Metre: [= --- | ~ ~ ~ | ~ ~ ~ | ~ ~ ~] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

سر تسلیم نهادیم بحکم و رایت تا چه اندیشه کند رای جهان آرایت
 نو بهر جا که فرود آمدی وخیمه زدی کس دیگر تواند که بگیرد^۱ جایت

۴ I; کرد, for برد.

۵ Y(b); بود, for تو گر; I(a); بود, for کرد.

۶ Z, L; که, for شب.

۷ I(a), Z, C, L, Y(b); بخش, for تو ده.

۸ R; زیبائی, for دانا.

۹ I; بین که, for شهر; I(a); بین, for من.

۱۰ C, L, Y(a), Y(b); که, for چو.

۱۱ L, Y(a), Y(b); و حل, for لجم; I(a); لجم, for do.

۱ I; بگیرد, for نشیند.

همچو مستسقی بر چشمه نوشین^۲ زلال^۳ سیرتوان شدن ازدیدن^۴ مهرافزایت^۵
روزگار نیست که سودای نو دارم در سر^۶ مگرم سر برود تا برود^۷ سودایت
قدر آن خاک ندارم^۸ که بر او^۹ میگذری که بهر وقت همی^{۱۰} بوسه دهد بر پایت
دوستان عیب کنندم که نبودی هشیار تا فرو رفت بگل بای جهان پیمایت
چشم در سر^{۱۱} بچکار آید و جان در زن شخص گر تأمل نکند صورت جان آسایت^{۱۲}
دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست^{۱۳} هم در آئینه توان دید مگر همتایت
روز آنست که مردم ره صحرا گیرند خیز تا سرو بماند خجل از بالایت
دوش در واقعه دیدم که نگارین^{۱۴} میگفت سعدیا گوش مکن بر سخن اعدایت
عاشق صادق دیدار من آنکه باشی که بدنیا و بعقی نبود پروایت
طالب آنست که از بند^{۱۵} نگرداند روی تا نباید که بشمشیر بگردد رایت

۲ I (a); نوشاب، for نوشین.

۳ I, R; حیات، for زلال.

۴ L; دیده، for دیدن.

۵ I; آفرای، for افزایت.

۶ All texts & all MSS. but I; در سر دارم، for در سر دارم.

۷ L; نرود، for برود.

۸ R; ندارم، for بدارم.

۹ Z, Y(a), Y(b); آن، for او.

۱۰ I; مگر، for همی; R; هم، for do.

۱۱ R; بر سر، for در سر.

۱۲ I; افزایت، for آسایت.

۱۳ L; نیست، for بست.

۱۴ All texts have نگاری، for نگارین.

۱۵ All texts & all MSS. but I; شیر، for بند.

Metre: [----|----|----|----] منسرح مثنی مطوی موقوف

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست غافل^۱ ازین ماجراست
گر بزنندم بقیغ در^۲ نظرش بیدریغ
دیدن او یکنظر^۳ صد چو مرا^۴ خونبهاست
گر برود جان ما در طلب وصل^۵ دوست^۶
حیف نباشد که دوست دوسترا از جان ماست
دعوی مشتاق^۷ را شرع نخواهد^۸ بیان
کونه زردش^۹ دلیل ناله زارش^۹ گواست
مایه^{۱۰} پرهیز کار قوت عقل است و صبر
عقل گرفتار عشق صبر زبون هواست
دلشده پای بند گردن جاب در کند
زهره گفتار نه کن چه سبب و آن^{۱۱} چراست

۱ All texts & R; غافل, for فارغ.

۲ I; در, for کز.

۳ Z; نظر, for نفس.

۴ All texts & all MSS. but I; منش, for مرا.

۵ R; روی, for وصل.

۶ Z; یار, for دوست.

۷ C, L, Y(a), Y(b); عشاق, for مشتاق.

۸ I(a); نباید, for نخواهد.

۹ R; م, for ش.

۱۰ R; سایه, for مایه; Y(b); پایه, for do.

۱۱ L; این, for آن.

مالک ملک وجود حاکم رد و ۱۲ قبول
 هر چه کند جور نیست ور ۱۳ تو بنالی جفاست
 تیغ برآر از نیام زهر بر افکن بجام
 کز قبل ما قبول وز طرف ۱۴ ما رضاست ۱۵
 ور ۱۶ بنوازی بلطف یا ۱۷ بگذاری بقهر
 حکم تو بر ما روان ز جر تو بر من رواست
 هر که بجور رقیب یا بجفای حبیب ۱۸
 عهد فرامش کند مدعی ۱۹ بیوفاست
 سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید ۲۰ نکوست
 گو همه دشنام ده ۲۱ کز لب شیرین دعاست

۳۹

[---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور Metre:

شادی بروزگار گدایان کوی دوست بر خاک ره نشسته با میدروی دوست
 گفتم بگوشه بنشینم ولی دلم ننشیند از کشیدن خاطر بسوی دوست
 صبرم ز روی دوست میسر نمیشود دانی طریق چیست تحمل زخوی دوست

- ۱۲ I omits the و after .
 ۱۳ R, Y(a); گر, for ور .
 ۱۴ R; نظر, for طرف .
 ۱۵ L, Z; دعا, for رضا .
 ۱۶ All texts & all MSS. but I; گر, for ور .
 ۱۷ All texts & all MSS. but I; for, for یا .
 ۱۸ Z; ضیب, for حبیب .
 ۱۹ All texts & R omit و after مدعی .
 ۲۰ R; بگویند, for برآید .
 ۲۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); گو, for ده .

ناچار هر که دل بغم روی دوست داد کارش بهم برآمده باشد چو موی دوست
 خاطر بباغ میکشدم وقت ^۱ نوبهار تا برکنار ^۲ گل بنشیم بیوی دوست
 فردا که خاک مرده بچشر آدمی کنند ای باد خاک من مطلب جز بکوی ^۳ دوست
 سعدی چراغ میکشد اندر ^۴ شب فراق ترسد که دیده باز کند جز روی دوست

۴۰

Metre: [~~~~~|~~~~~|~~~~~|~~~~~] منسرح مثنوی موقوف

صبر کن ای دل که صبر زینت ^۱ اهل صفاست
 چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست
 مالک ردّ و ^۲ قبول هر چه کند پادشاست ^۳
 گر بکشد ^۴ حاکمست ^۵ ورنه نواز درواست
 گرچه بخواند هنوز دست جزع بر دعاست
 ورچه براند هنوز روی ^۶ امید از قفاست
 برق یمانی بجست باد بهاری بخاست
 طاقت مجنون برفت ^۷ خیمه ^۸ لیلی نجاست

۱ I, R; for روز; .

۲ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); بادرخت, for کنار; .

۳ R, C, Z, L, Y(a); بوی, for کوی; I(a); به, for ز; .

۴ R, I, I(a), L, Z; می نکند در, for میکشد اندر; .

۵ All texts & all MSS but I; سیرت, for زینت; .

۶ In I the و after ردّ is omitted.

۷ I(a); حاکم, for پادشا; .

۸ R, C, Z, Y(b); زند, for کشد; .

۹ I(a); حاکم است, for بنده ایم; .

۱۰ R; چشم, for روی; .

۱۱ L, Z, C, Y(a), Y(b); نماند, for برفت; .

۱۲ I; خانه, for خیمه; .

غفلت^۹ ایام عشق پیش محقق خطاست^{۱۰}
 اول صبح است خیز گآخر دنیا فناست
 صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست
 یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست
 درد دل دوستان گر تو پسندی رواست
 هر چه مراد شماست غایت مقصود ماست
 بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست
 گر تو قدم می نهی^{۱۱} تا^{۱۲} بنهم چشم راست
 از در خویشم مران کین نه طریق وفاست
 در همه شهری غریب در همه ملکی گداست
 با همه جرمم^{۱۳} امید با همه خوفم رجاست
 گر درم ما مس است لطف شما کیمیاست
 سعدی اگر عاشقی میل و صالت چراست
 هر که دل دوست جست مصلحت خود نخواست

۴۱

Metre: رمل مسدّس مقصور

[— — — — | — — — — | — — — —]

عشق در دل ماند و یار از دست رفت
 دوستان دستی که کار از دست رفت

۹ In I(a), R, Z, L, از is inserted after غفلت .

۱۰ I(a); for بود , خطاست .

۱۱ I(a); قدمی , for تو قدم .

۱۲ C, Y(a), Y(b); من , for تا .

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); جرمم , for جورم .

العجب گرمی رسم بر ^۱ کام دل ^۲
 کی رسم چون روزگار از دست رفت ^۳
 بخت و رای و ^۴ زور و زر بودم دریغ ^۵
 کاندرین غم ^۶ هر چهار از دست رفت
 عشق و سودا و هوس در سر بماند ^۷
 صبر و آرام و قرار از دست رفت
 نیم جانی مانده کوخون میخورد ^۸
 ورنه این دل چند بار از دست رفت ^۹
 گرمی از پای اندر آیم گودرآی
 بهتر از من صد هزار از دست رفت ^{۱۰}
 مرکب سودا جهانیدن ^{۱۱} چه سود
 چون زمام اختیار از دست رفت
 سعدیا با یار عشق آسان بود
 پایدار ^{۱۲} اکنون که کار از دست رفت

۱ I(a); در, for بر.

۲ Y(a), Y(b); خویش, for دل.

۳ I omits this line.

۴ I omits the و, after رای.

۵ All texts & all MSS. but I; ولیک, for دریغ.

۶ All texts & all MSS. but I; تا غم آمد, for کاندرین غم.

۷ I, Y(b); بماند, for بماند.

۸ In all texts this hemistich runs as follows:—
 بیم جان کاین بار خونم می خورد
 except that L, Z, Y(a) have باز, for بار; R has the same but with
 بیم جان, for چون کنم.

۹ In I this line is omitted.

۱۰ This line is only found in I.

۱۱ L, Z; دوانیدن, for جهانیدن.

۱۲ All texts & all MSS. but I; پایدار, for عشق باز.

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

عشرت^۱ خوشست و بر طرف جوی خوشتر است
 می با سماع^۲ بلبَل خوشگوی خوشتر است
 عیش است بر کنار سمن زار خواب صبح
 فی در کنار یار سمن بوی خوشتر است
 خواب از خمار بادۀ^۳ نوشین با مداد^۴
 بر بستر شقائق خودروی خوشتر است
 روی از جمال دوست بصحرا مکن که روی
 در روی همنشین وفا جوی خوشتر است
 آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گو مباح
 مارا حدیث همدم^۵ خوش خوی^۶ خوشتر است
 گر^۷ شاهد است سبزه^۸ بر اطراف گلستان^۹
 بر عارضین^{۱۰} شاهد گلروی خوشتر است
 آب از نسیم باد زره پوش گشته است^{۱۱}
 مقتول^{۱۲} زلف یار زره موی خوشتر است

۱ عشرت، for سروت; L;

۲ I; با سماع، for می با سماع: all MSS. & all texts but Y(b); بر، for با.

۳ Y(a); ناله، for بادۀ.

۴ I(a); بیامداد، for مداد.

۵ I(a), R, L, Z, C, Y(a), Y(b); دایر، for همدم.

۶ I(a), R, C, Y(a); Y(b); همخوی، for خوشخوی.

۷ R; گو، for گر.

۸ I adds a و، before سبزه.

۹ I(a); جویبار، for گلستان.

۱۰ I(a); بر عارضین، for خط بر عذار.

۱۱ In I this hemistich runs thus: — I(a): آب از هبوب باد زره روی کشته گیر — R, C, L, Y(a): آب از نسیم باد زره کشت زار — R, C, L, Y(a); آب از نسیم باد زره کشته گیر.

۱۲ R, C, Z, Y(a); مقتول، for do: L; مقتول، for مقتول.

گو چشمه آب کوثر و بستان بهشت باش
 مارا مقام بر سر این کوی خوشتر است
 سعدی جفا نبرده ^{۱۲} چه دانی تو قدر یار
 تحصیل کام دل بتگاپوی خوشتر است

۴۳

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور:

گفتم مگر بخواب ببیم خیال ^۱ دوست
 اینک علی الصبح نظر بر جمال دوست
 مردم هلال عید بدیدند و پیش ما
 عید است از آن ^۲ دو بروی همچون هلال دوست
 مارا دگر بسرو بلند التفات ^۳ نیست
 از دوستی ^۴ قامت سرو ^۵ اعتدال دوست
 زآن بیخودم که عاشق صادق نباشدش
 پروای نفس خویشتن از اشتغال دوست ^۶

^{۱۲} I (a); نبرده، for ندیده.

^۱ R; وصال، for خیال؛ C، Y(a)؛ جمال، for do.

^۲ C، Y(a)، Y(b) omit از، before آن؛ R؛ آنکه بیند، for است از آن دو.

^۳ Y(a)؛ اعتماد، for التفات.

^۴ Y(a)، Y(b)؛ راستی، for دوستی.

^۵ R، L، Z، C، Y(a)، Y(b)؛ با، for سرو.

^۶ In R this line is omitted and the following inserted as verse

دشمن که گفت بیهده سودا میز که جان — تا دیده‌اش برکتم اینک وصال دوست 2؛

ای خواب گرد دیده سعدی دگر مگرد

در ^۷ دیده جای خواب بود یا خیال ^۸ دوست ^۹

۴۴

Metre: [— — — — | — — — — | — — — — | — — — —] رمل مثنوی مخبون مقطوع هـ سبغ

گر کی سرو شنیده است که رفتست ^۱ اینست

یا صنوبر که بنا گوش و برش سیمین است

نه بلند نیست ^۲ بصورت که تو معلوم کنی

که بلند از نظر مردم کوتاهین است

خواب در عهد تو بر چشم من آید هیاهات

عاشقی کار سری نیست که بر بالین است

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

و آنچه ^۳ در خواب نشد چشم من ^۴ مسکین ^۵ است

خود گرفتم که نظر بر ^۶ رخ خوبان کفر است

من از این بازیابیم ^۷ که مرا این دین است

^۷ Z, L, Y(a), Y(b); یا, for در.

^۸ I(a); خیال, for جمال.

^۹ In R this hemistich runs as follows:—

N. B. In I this Ode is omitted. در خانه جای رخت بود یا جمال دوست

^۱ L, Y(b); رفتار, for رفتست.

^۲ R, C, Z, L, Y(a); بلندست, for بلند نیست.

^۳ All texts & R; آنچه, for آنکه.

^۴ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), add و after من.

^۵ All texts & all MSS. but I; پروین, for مسکین.

^۶ I, R, Z; بر, for در.

^۷ I(a), C, L, Y(a), Y(b); نگریم, for بازیابیم.

وقت ^۸ آنست که مردم ره صحرا گیرند
 خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است
 چمن امروز بهشت است و تو در می نائی ^۹
 تا خلایق همه گویند ^{۱۰} که حور العین است
 هر چه گفتیم در اوصاف کالیت دوست ^{۱۱}
 همخوان هیچ نگفتم که صد چندین است
 آنچه سر پنجه سیمین تو با سعدی کرد
 با کبوتر نکند پنجه که باشاهین است
 من دگر شعر نخواهم ^{۱۲} که نویسم ^{۱۳} که مگس
 ز حتم میدهد از بس که سخن شیرین است

۴۵

Metre: [---|---|---|---] هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف

گر جان طلبی فدای جانست سهلست جواب امتحانات
 سو گند بجانت ار فروشم یکموی بهر چه در جهانت
 با آنکه تو مهر کس نداری کس نیست که نیست مهر بانت
 وین ^۱ سر که تو داری ای ستمگار بس سر بر آستانست
 بس فتنه که در زمین بخیزد ^۲ از روی چوماه آسمانست

۸ I, R; روز, for وقت.

۹ I, I(a); نائی, for نائی.

۱۰ L; گویند, for دانند.

۱۱ C, Y(a), Y(b); تو, for دوست: L; او, for do.

۱۲ C; نخواهم, for نگویم.

۱۳ L; Y(a), Y(b); نویسم, for بنویسم.

۱ C, Y(a), Y(b), omit و, before این.

۲ C, Y(a), Y(b); بخیزد, for بپاشد.

معلم این همه دلبندی از کجا داند
 مگر بجای دگر رفت و ساحری آموخت
 مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من
 وجود من ز میان تو لاغری آموخت^۳
 توبت چرا بمعلم روی که بتگر چین
 بچین زلف تو آید به بتگری آموخت
 هزار بلبل دستان سرای عاشق را
 بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت
 بلای عشق تو بنیادهای زهد و ورع^۴
 چنان بکند^۵ که صوفی قلندری آموخت
 من آدمی بچنین شکل و خوی و قد و روش^۶
 ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت
 برفت^۷ رونق بازار آفتاب و قمر
 زبسکه^۸ ره بدکان تو مشتری آموخت^۹
 همه قبیله من عالمان دین بودند
 مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
 دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن
 کسی^{۱۰} که بر سر کویت مجاوری آموخت^{۱۱}

۳ This line and the following are only found in I & R.

۴ All texts & all MSS. but I; بنیادهای زهد و بیخ ورع, for بنیادهای زهد و ورع.

۵ I(a), C, Y(b); ببرد, for بکند.

۶ R and all texts; شکل و قد و خوی و روش, for شکل و قد و خوی و روش; I(a); قد و شکل و خوی و روش, for do: Z; روی, for خوی.

۷ R; ببرد, for برفت.

۸ L, Z; از آنکه, for زبسکه.

۹ This verse and the following are omitted in I(a).

۱۰ I(a) and all texts; هر آن, for کسی.

۱۱ This line is omitted in R.

عجب از آن سر زلف معنبر مقتول
 که در کنار تو خسبد چرا بریشانت
 ز عقل من عجب آید صواب دانانرا^۳
 که دل بدست تو دادن^۴ خلاف در جانست^۵
 نه آبروی که گر خون من بخواهی ریخت^۶
 مخالفت نکنم آن کنم که فرمانست^۷
 جماعتی که ندانند^۸ عشق^۹ روحانی
 تفاوتی که میان دواب و انسانست
 گمان برند که در باغ حسن^{۱۰} سعدیرا
 نظر بسیب زرخدان و نار پستانست
 همراه آینه خاموش بودن اولی تر^{۱۱}
 که جهل پیش خردمند عذر نا دانست^{۱۲}
 و ما ابروی نفسی و ما از کیها
 که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست

۳ All texts & all MSS. but I; گویان, for دانان.

۴ I, R, C, Y(a); دادم, for دادن.

۵ Z, L; اینان, for درجان; Y(b) has بر, for در.

۶ In I(a), Z, L; this hemistich runs as follows;

بخواهد ریخت, for بخواهی; C, Y(a), Y(b); اگر نگار مرا خون دل بخواهد ریخت.

۷ In R this line is omitted.

۸ R; ندارند, for ندانند.

۹ I(a), R, L, Z, Y(b); حظ, for عشق; C, Y(a); حد, for do.

۱۰ I, R, Z; حسن, for عشق.

۱۱ I; اولی تر, for است طریق.

۱۲ This line is omitted in I(a).

Metre: رمل مَثْمَن مَجْبُونِ مَقْطُوع [---|---|---|---|]

هرچه در روی^۱ تو گویند زیبایی هست
 و آنچه در چشم تو از شوخی و رعنائی هست
 سروها دیدم در باغ و^۲ تأمل کردم
 قامتی نیست که چون تو بدلارائی هست
 ای که مانند تو بلبل بسخندانی نیست
 نتوانگفت که طوطی بشکر خائی هست^۳
 نه ترا از من مسکین نه گل خندانرا
 خبر از مشغله بلبل سودائی^۴ هست
 راست گفتمی که فرح یابی اگر صبر کنی
 صبر نیکست کسی را که توانائی هست^۵
 هرگز از دوست شنیدی که کسی صبر کند^۶
 دوستی نیست در آندل که شکیبائی هست
 خبر از عشق نبودست و نباشد همه عمر
 هر که او را^۷ خبر از شنت^۸ و رسوائی هست

۱ All texts and I(a); وصف, for روی.

۲ I, I(a), Y(b); دیدم و در باغ, for دیدم و در باغ.

۳ This line is omitted in I and R.

۴ I(a); شیدائی, for سودائی.

۵ In I and R this line is omitted.

۶ C, L, Y(a), Y(b); بشکاید, for صبر کند; Z; شکاید از دوست, for کسی صبر کند.

۷ I, R; ز آنکه ویرا, for او را.

۸ Y(b) omits و, after شنت.

آن نه تنهاست که بایاد تو انسی دارد ^۹
تا نگوید که مرا طاقت تنهائی هست
همه را دیده برویت نگرانست و لیک
هر کسی ^{۱۰} را نتوانگفت که بینائی هست
گفته بودی همه زرقند فریبند و فسوس ^{۱۱}
سعدی آن نیست ولیکن چو تو فرمائی هست

۵۳

[---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور Metre:

یارمن آنکه لطف خداوند یار اوست
بیداد و داد و ردّ و قبول اختیار اوست
دریای عشق را بحقیقت کنار نیست
ور هست پیش اهل حقیقت کنار اوست
در عهد لیلی اینهمه مجنون نبوده اند
این فتنه بر نخاست که در روزگار اوست
صاحب دلی نماند در این فصل نوبهار
الاّ که عاشق گل و مجروح خار اوست
دانی کدام خاک بر او رشک میبرم
آن خاک نیکبخت که در رهگذار اوست

۹ Z, L; دارد, for دارد انسی.

۱۰ All texts & all MSS, but I; همه کس, for کسی.

۱۱ All texts and all MSS. but I; هوس, for فسوس.

باور مکن که صورت او عقل من ^۱ ببرد ^۲
 عقل من ^۳ آن ^۴ ببرد که صورت نگار اوست
 گر دیگران بمنظر زیبا نظر کنند
 مارا نظر بقدرت پروردگار اوست ^۵
 اینم قبول بس که بمیرم بر آستان
 تا نسبتم کنند که خدمتگذار اوست
 بر جور و ^۶ بی مرادی ^۷ و درویشی و هلاک
 آنرا که صبر نیست محبت نه کار اوست
 سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش
 عبد آن کند که رای خداوند گار اوست

۵۴

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع مستیع

آخرای سنگدل سیم ز نخدان تا چند
 تو زما فارغ و ما از تو پریشان تا چند
 خار در پای و گل از دور بحسرت دیدن
 تشنه باز آمدن از چشمه حیوان تا چند

۱ Z, L; ما, for من.

۲ I; میبرد, for ببرد.

۳ In Z, از is inserted before من.

۴ L, Z; او, for آن.

۵ In R this line and the text are omitted.

۶ In L, Z, Y(a), Y(b), و is omitted after جور.

۷ I(a), L, Y(b); نا مرادی, for مرادی.

گوش بر ^۱ گفتن شیرین تو واله تاکی
 چشم بر رفتن ^۲ مطبوع تو حیران تاچند
 بیم آنست دمامم که بر آرم فریاد
 صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تاچند
 نو سر ناز بر آری زگریبان هر روز ^۳
 ماز ^۴ جورت سر فکرت بگریبان تاچند
 رنگ دست نه ز ^(۵) حناست زخون دل ماست
 خوردن خون دل خلق بدستان تاچند
 سعدی از دست تو از پای در آید روزی
 طاقت بارسم تاکی و هجران تاچند

۵۵

Metre: |---|---|---|---| مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

اینان ^۱ مگر ز رحمت محض آفریده اند
 کآرام جان و انس دل و ^۲ نور دیده اند
 لطف آیتی است در حق ایشان و کبر و ناز
 پیراهنی که بر قد ایشان ^۳ بریده اند ^۴

۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); در, for بر in both hemistiches.

۲ I(a), Z, L; منظر, for رفتن.

۳ R; هر روز, for غرور.

۴ L; باز, for ماز.

۵ R, Z, I(a); دست نه ز, for دست تونه.

۱ Y(a), Y(b); اینان, for خویان.

۲ L; انس دل و, for مونس دل.

۳ I(a); ایشان, for جانان.

۴ I and R omit this line.

آید هنوزشان زلب لعل بوی شیر
 شیرین لبان نه شیر که شگر مزیده اند
 پندارم آهوان تارند مشکریز^۵
 لیکن زیر سایه طوبی چریده اند^۶
 رضوان مگر سراچه فردوس بر گشاد^۷
 کاین^۸ حوریان بساحت دنیا خزیده اند^۹
 آب حیات در لب اینان بظن من
 از لولهای چشمه کوثر^{۱۰} مکیده اند
 دست کدا بسبب زنخدان این گروه
 نادر^{۱۱} رسد که میوه اوّل رسیده اند^{۱۲}
 گل بر^{۱۳} چنند^{۱۴} روز بروز از درخت گل
 زین گلبنان^{۱۵} هنوز مگر گل نجیده اند
 عذراست هندوان^{۱۶} بت سنگین پرست را
 بیچارگان مگر بت «سیمین» ندیده اند

۵ I(a); مشکبوی, for مشکریز.

۶ In Y(b) line 4 & 5 are transposed.

۷ I(a); Y(b); در, for بر: سراچه فردوس بر گشاد, دریاچه فردوس باز کرد.

۸ I, R; وین, for کین.

۹ I(a); دنیا خزیده, for دنیای بریده.

۱۰ I(a), C, Y(a), Y(b); حیوان, for کوثر.

۱۱ Z, L, Y(b); مشکل, for نادر: Y(a); کی در, for do.

۱۲ I(a) omits this line.

۱۳ C, Y(a), Y(b); می, for بر.

۱۴ I(a); چنند کنند, for چنن کنند.

۱۵ All texts گلستان, for گلبنان.

۱۶ I(a); هندوان, for هندوی: C, Y(a); عذراست هندوان, غیر است هندوی.

این لطف بین که با^{۱۷} گل آدم^{۱۸} سرشته‌اند
 وین روح بین که درتن آدم^{۱۹} دمیده‌اند
 آن^{۲۰} نقطه‌های خال^{۲۱} چه زیبا نشانده‌اند^{۲۲}
 وین خط‌های سبز چه شیرین^{۲۳} کشیده‌اند
 براستوای^{۲۴} قامت‌شان گوئی^{۲۵} ابروان
 بالای سرو راست هلالی خمیده‌اند
 با^{۲۶} قامت بلند صنوبر خرامشان
 سرو بلند وکاج بشوخی رسیده‌اند^{۲۷}
 سحراست چشم وزلف و بنا گوش‌شان دریغ
 کاین مؤمنان بسحر مبین^{۲۸} بگرویده‌اند^{۲۹}
 ز ایشان توان بخون جگر یافتن مراد
 کز کودکی^{۳۰} بخوف جگر پروریده‌اند

۱۷ I(a); با , for در .

۱۸ R; گل آدم , for ورق گل .

۱۹ I(a), R, L, Z, Y(b); عالم , for آدم .

۲۰ I, C, Y(b); آن , for این .

۲۱ I(a); خال , for خاک .

۲۲ I(a) and all texts; موزون نهاده , for زیبا نشانده .

۲۳ R; شیرین , for شاهد .

۲۴ I(a); استوای , for استوان .

۲۵ I(a); قوس , for گوئی .

۲۶ L; یا , for با .

۲۷ This is one of the I variants, the other being بریده , which is also found in R & L: I(a); رسیده for دمیده ; L, C, Y(a), Y(b); چمیده for do.

۲۸ I, I(a); چنین , for مبین .

۲۹ C, Y(a); نگرویده اند , for بگرویده اند .

۳۰ I(a); کوچکی , for کودکی .

دامنکشان حسن دلاویز را چه غم
 کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند
 درباغ صنع خوشتر از اینان^{۳۱} درخت نیست
 مرغان دل بدین^{۳۲} هوس از تن^{۳۳} پریده‌اند
 با چابکان دلب^{۳۴} و شوخان^{۳۵} دلفریب
 بسیار در فتاده و اندک رهیده‌اند^{۳۶}
 هرگز جماعتی که شنیدند سرّ عشق
 نشنیده‌ام که باز نصیحت شنیده‌اند
 زنه‌ار اگر بدانه خالی نظر کنی
 ساکن که دام زلف بر آن^{۳۷} گستریده‌اند
 گر شاهدان بدنی و دین می‌برند عقل^{۳۸}
 پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند
 نادر^{۳۹} گرفت دامن سودای وصلشان
 دستی که عاقبت نه بدندان گزیده‌اند
 بر خاک ره نشستن سعدی عجب مدار
 مردان چه خاک راه^{۴۰} بخون در طپیده‌اند^{۴۱}

۳۱ I(a); ایشان, for: اینان; R; ازین دلفریب, for: اینان درخت.

۳۲ R; بدین, for: برین.

۳۳ R, Z; بر, for: تن.

۳۴ i; چابکان دلب, for: دلبران چابک.

۳۵ Y(a), Y(b); شوخان, for: خوان.

۳۶ All texts & all MSS. but I; رهمیده, for: رمیده.

۳۷ I, L; بدان, for: بران; I(a), Z; برو, for: do.

۳۸ I(a), Z, L; نه دینی و دین می‌برند و عقل.

۳۹ R, L, Z; نادر, for: تادر.

۴۰ I(a) and all texts; جای خاک, for: خاک راه.

۴۱ I(a) and all texts; در خون طپیده, for: بخون در طپیده.

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

اختزانی که بشب در نظرما آیند
 پیش خورشید محالست که پیدا آیند
 همچنیں پیش وجودت همه خوبان عدمند
 گرچه در پیش خلایق کش وزیبا آیند^١
 مردم از قاتل عمدا بگریزند بجان
 عشقبازان^٢ بر شمشیر تو^٣ عمدا آیند
 تا ملامت نکنی طائفه رندانرا
 گر^٤ جمال تو ببینند^٥ و بغوغا آیند
 گر خرامان بدر خانقه آئی روزی^٦
 صوفیان^٧ از در و بامت بتماشا آیند
 دلق و سجاده ناموس بمیخانه^٨ فرست
 تا^٩ مریدان تو در چرخ^{١٠} و تمنا آیند

^١ This line is only found in I.

^٢ All texts and all MSS. but I; پاکبازان, for عشقبازان.

^٣ All texts and all MSS. but I, I(a); به, for تو.

^٤ All texts and all MSS. but I; که, for گر.

^٥ I omits the و, after ببینند.

^٦ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—

یعلم الله اگر آئی بتماشا روزی.

^٧ All texts & all MSS. but I; مردمان, for صوفیان.

^٨ I(a), R, Z; میخانه, for خنخانه.

^٩ I(a), R, Z, C, Y(a), Y(b); چون, for تا.

^{١٠} All texts and all MSS. but I; رقص, for چرخ.

از ^{۱۱} سر صوفی سالوس دو تائی برکش ^{۱۲}
 کا ندرین ره ادب آست که یکتا آیند
 ما نداریم غم ^{۱۳} دوزخ و سودای بهشت
 هر کجا خیمه زنی اهل دل آنجا آیند
 آه سعدی جگر گوشه نشینان خون کرد
 خرم آنروز کزین ^{۱۴} خانه بصحرا آیند

۵۷

Metre: [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -] مجتّ مئمن محبون مقصور

اگر تو برشکنی دوستان سلام کنند
 که جور قاعده باشد که بر غلام کنند
 هزار زخم پیای گر اتفاق افتد
 ز دست دوست نشاید که انتقام کنند
 بتیغ اگر بزنی بیدریغ و بر گردی
 چو روی باز کی بازت احترام کنند
 مرا کنند میفکن که خود گرفتارم
 لویشه بر سر اسپان ^۱ بد لگام کنند

^{۱۱} R, Z; وز, for از

^{۱۲} I; کن, for کش.

^{۱۳} All texts & all MSS. but I; من ندانم خطر, for ما نداریم غم.

^{۱۴} All-texts & all MSS. but I; که از, for کزین.

^۱ Y(a), Y(b); سراسپ, for سراسپان.

چو مرغ خانه بسنگم بزن ^۲ که باز آیم
 نه وحشیم که مرا پای بند دام کنند ^۳
 یکی بگوشه چشم التفات برما ^۴ کن
 که پادشاهان که که ^۵ نظر بعام کنند
 که گفت بر ^۶ رخ زیبا نظر حرام بود
 حلال نیست ^۷ که بردوستان حرام کنند
 زمن پیرس که فتوی دهم بمذهب عشق ^۸
 نظر بروی تو باید ^۹ که بر دوام کنند
 دهان غنچه بدوزد ^{۱۰} نسیم با دصبا
 لبان لعل تو وقتی که ابتسام کنند
 غریب مشرق و مغرب بآشنائی تو
 غریب نیست که در شهرها ^{۱۱} مقام کنند
 من از تو روی نییچم که شرط عشق اینست
 که روی بر ^{۱۲} غرض و پشت بر ملام کنند
 بجان مضائقه بادوستان مکن سعدی
 که دوستی نبود هر چه نا تمام کنند

۲ Y(a), Y(b); مزن, for بزن .

۳ In R lines 5, 6, 7, 9, 10, 11, are omitted.

۴ I(a); برما, for برمن .

۵ L; اگر که, for که .

۶ I, I(a); در, for بر .

۷ I, I(a); حلال نیست, for حرام بود .

۸ In I, and R, this hemistich runs as follows:—

پیرس, for مپرس; Z, L. بغیر دوست نشاید که دیده بر دارند

۹ All texts & all MSS. but I; شاید, for باید .

۱۰ Z; بدوزد, for بدرد .

۱۱ I; شهرها, for شهرما .

۱۲ I, I(a); در, for بر .

Metre: |-----|-----|-----|-----| مجتث مثنیٰ محبون مقطوع مستیع

ببوی آنکه شی^۱ در حرم بیاسایند
 هزار بادیه سهلست اگر بپمایند
 طریق عشق جفا بردنست^۲ و جانبازی
 دگرچه چاره چو^۳ بازورمند برنایند^۴
 اگر پیام برآید ستاره پیشانی
 چو ماه عید بانگشتهاش بنمایند
 در^(۵) گریز نبسته است لیکن از نظرش
 کجا روند اسیران که بند بر پایند
 زخون عزیزترم نیست مایه^۶ درتن
 فدای دست عزیزان اگر بیالایند
 مگر بخیل تو با دوستان نپیوندند
 مگر بشهر تو بر عاشقان نبخشایند
 فدای جان تو گر جان من طمع داری
 غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند^۷
 هزار سرو خرامان براسی نرسد
 بقامت تو اگر سر بر آسمان ساینند

۱ I(a), Y(a), Y(b); شی, for دمی.

۲ L; بردن, for بردل.

۳ L, Y(b); که, for چو.

۴ L, Y(b); نایند, for تابند.

۵ R; در, for ره.

۶ This line is omitted in I(a).

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا
 هزار لیلی و مجنون بر او نیفزایند^۷
 مثال سعدی عود است تانسوزانی^۸
 جماعت از نفس طیبش نیاسایند^۹

۵۹

[— — — — | — — — — | — — — — | — — — —] رمل مَثْمَنّ مخبون مقصور Metre:

دلبرای پیش وجودت همه خوبان عدمند
 سروران بر در^۱ سودای تو خاک قدمند
 شهری اندر هوست سوخته^۲ در آتش عشق
 خلقی اندر طلبت^۳ غرقه دریای غمند
 خون صاحب نظران ربخنی ای کعبه^۴ حسن
 قتل ایشان^۵ که روا داشت که صید حرمند

۷ C, Y(a); نیفزایند, for بیفزایند.

۸ C, Y(a), Y(b); اگر بسوزانی, for تانسوزانی.

۹ This is the I reading. The other variants are as follows:—

I(a); ز بجز نفس خلق بر نیاسایند.

R; راحت نفسش خلق بر نیاسایند.

C, Y(a), Y(b); خلافت از نفس طیبش نیاسایند.

L; خلافت از نفسش دم بدم نیاسایند.

Z; جماعت از نفسش دم بدم نیاسایند.

۱ C, Y(a) Y(b); بر در, for در ره.

۲ All texts & all MSS. but I طلبت سوخته, for هوست سوخته.

۳ do, do; هوست, for طلبت: in R هوست and طلبت are transposed.

۴ I; کعبه, for صاحب.

۵ C, L, Y(a), Y(b); ایشان, for اینان.

صم اندر بلد کفر پرستند و صلیب
 زلف و روی تو در اسلام صلیب و صنمند^۶
 گاهگاهی بگذر بر صف دلسوختگان
 تا ثنائیت بگویند و دعائی بدمند
 هر خم^۷ از جعد پریشان تو زندان دلیست
 تا نکوئی که اسیران کمند تو کمند
 حرفهای خط موزون تو پیرامن روی
 کوئی از مشک سیه بر گل^۸ سوری رقند
 درچمن سروسادهست^۹ و صنوبرخاموش
 که اگر قامت زیبا بنمائی بنچمند^{۱۰}
 زین امیران^{۱۱} ملاحظت که تو بینی برخلق
 بشکایت نتوانرفت که ایشان^{۱۲} حکمند^{۱۳}
 بندگانرا نه گریزت ز حکمت^{۱۴} نه گزیر
 چکنند از بکشی و ر بنوازی خدمند^{۱۵}
 جور دشمن چکنند گر نکشد طالب دوست
 گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۶ This line is only found in I and R, but R has طرف, for بلد.

۷ R and all texts omit از, after خم: all texts & all MSS. but I omit زلف, for جعد.

۸ C, Y(a); سیه بر, for بپرک.

۹ I, R; چمان, for do: I(a), C, Y(a); ستاده, for روان.

۱۰ I(a); بنچمند, for do: R, Z, C, L, Y(a); بنچمند.

۱۱ Z, C, Y(a); امیران, for اسیران.

۱۲ C, Y(a); خصم و, for ایشان.

۱۳ This line is omitted in R, I.

۱۴ R; عشقت, for حکمت.

۱۵ In R this hemistich runs thus; حاکمی گر بکشی و ر بنوازی خدمند: in I(a) this line is omitted.

غم دل باتو نگویم که تو در راحت نفس
 شناسی که جگر سوختگان در المند^{۱۶}
 تو سبکبار^{۱۷} قوی حال کجا در یابی
 که ضعیفان غمت بارکشان ستمند
 سعدیا عاشق صادق ز بلا نگرزد
 سست عهدان ارادت ز^{۱۸} ملامت برمند

۶۰

Metre: [- - - - | ~ - - - - | ~ - - - - | ~ - - - -] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

دو چشم مست تو کز خواب صبح بر خیزند
 هزار فتنه به^۱ هر گوشه بر انگیزند
 چگونه انس نگیرند با تو آدمیان
 که از کمان و کمند^۲ تو وحش نگریزند
 چنانکه در رخ خوبان حلال نیست نظر
 حلال نیست که از تو نظر پرهیزند
 غلام آسرو پایم که از لطافت و^۳ حسن
 بسر سزااست که پیشش بیای بر خیزند

۱۶ I, R; چه دم, for الم .

۱۷ C, Y(a); سستگار, for سبکبار : L; سبکبار, for do.

۱۸ Z, L; به, for ز .

۱ R, Y(a), Y(b); ز, for به .

۲ I(a), Z, L; کمان و کمند, for لطافت و خوی : C, Y(a), Y(b); for لطافت خوی, for do.

۳ C, L, Y(a); لطافت, for لطافت و .

تو قدر خویش ندانی ز^۴ دردمندان پرس
 کز اشتیاق جمالت چه^۵ اشک میریزند
 قرار عقل برفت و مجال صبر نماند
 که قد و خد^۶ تو بیرون ز حد دلاویزند
 مرا مگوی نصیحت که پارسائی و عشق
 دو خصلتند که با یکدگر نیامیزند
 رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی^۷
 که شرط نیست که بازورمند بستیزند

۶۱

خفیف مسدس مخبون مقصور Metre: |---|---|---|

هر که می با تو خورد عربده کرد هر که روی تودید عشق آورد
 زهر اگر در مذاق من ریزی باتو همچون شکر بشاید خورد^۱
 آفرین خدای بر پدری که تو فرزند نازنین پرورد
 لائق خدمت تو نیست بساط روی باید درین^۲ قدم گسترده
 خواستم گفت خاک پای توام^۳ عظم^۴ اندر زمان نصیحت کرد
 گفت در راه دوست خاک مباحش نه که بر دامش نشیند گرد

۴ C, Y(a); خدا را از, for ندانی ز.

۵ Z, C, L, Y(a); چه, for چو.

۶ All texts & all MSS. but I; چشم و زلف, for قد و خد.

۷ In I and R this hemistich runs as follows: بمقتضای زمان اختصار کن سعدی.

۱ R; میریزی, for ریزی and بجوایم, for بشاید; I, I(a), L, Z; مذاق من ریزی, for مذاق.

۲ I(a); بدین, for درین; C, Y(a), Y(b); این, for آن; R; عظم, for عظم.

۳ In R This hemistich runs as follows: خواستم تا که خاک پایت شوم.

۴ C, Y(a); عقل, for عظم.

دشمنان در مخالفت گرم اند و آتش ما بدین نگردد سرد
 مرد عشق از زپیش^۵ تیر بلا روی در هم کشد مخوانش مرد
 هر که را برگ^۶ بیمرادی نیست گو برو گردد کوی عشق مگرد
 سعد یا صاف وصل اگر ندهند ما و دُردی کشان مجلس درد^۷

۶۲

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] رمل مثنیٰ مخبون محذوف:

آه گردست^۱ دل من بتماشا نرسد
 یا دل از چنبر عشق تو بمن وانرسد
 غم هجران بسویت ترازین قسمت کن
 کاین همه درد بجان من تنها نرسد
 سرو بالای منا^۲ گر بچمن برگذری
 سرو بالای ترا سرو بیالا نرسد^۳
 دل زندانیم از چاه بر آور زین پیش
 کآهش از درد فراق تو بیالا نرسد^۴
 چوتوئی^۵ را چومنی در نظر آید هیهات
 بقیامت^۶ رسد این رشته بهم یا^۷ نرسد

۵ L, Y(a), Y(b); نیش, for پیش.

۶ I(a); برگ for صبر.

۷ In R lines 7, 9, and 10 are omitted.

۱ R, Z, L; دست و, for دست.

۲ All texts and I(a); منی, for منا.

۳ This line is omitted in R.

۴ This line is only found in I and R.

۵ In C and Y(a) توئی and منی are transposed.

۶ Z, C, L; که, for قیامت before به.

۷ Z, L; یا, for بهم.

دشمن گر آستین گل افشاندت ^۱ بروی
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود
گر خاک پای دوست خداوند شوق را
در دیدگان کشند جلای بصر بود
شرط وفاست آنکه چو شمشیر بر کشد ^۲
یار عزیز جان عزیزت ^۳ سپر بود
یارب هلاک من مکن الا بدست دوست ^۴
تا وقت جان سپردنم اندر نظر بود
گر جان دهی و گر سر بیچارگی نهی
در پای دوست هرچه کنی مختصر بود
ما سر نهاده ایم تودانی و تیغ ^۵ و تاج
تیغی که ماهروی زند تاج سر بود
مشتاقرا که سر برود در وفای یار
آنروز روز دولت ^۶ و فتح و ظفر بود
ما ترک جان از اوّل اینکار کرده ایم ^۷
آنها که جان عزیز بود پر حذر ^۸ بود

۱ I(a); افشاندن، for افشاندن.

۲ L, Z; کشید، for کشد.

۳ C, Z, L, Y(a); عزیزش، for عزیزت.

۴ C, L, Z, Y(a); او، for دوست.

۵ In I(a) تیغ & تاج are transposed.

۶ In C, L, Z, و is omitted before فتح.

۷ All texts & all MSS. but I; گفته، for کرده.

۸ I, I(a), R, Z; در خطر، for حذر.

آن کز بلا بترسد و از قتل غمخورد
 او عاقلست شیوه^۹ مجنون دگر بود^{۱۰}
 با نیم پختگان نتوانگفت سر^{۱۱} عشق
 خام از عذاب سوختگان بیخبر بود
 جاننا دل شکسته سعدی نگاهدار
 دانی که آه سوختگان را اثر بود

۶۴

Metre: [---|----|----|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

آن نه عشقست که از دل بزبان^۱ می آید
 و آن نه عاشق که ز معشوق بجان می آید
 گو برو در پس زانوی^۲ سلامت بنشین
 آنکه از دست ملامت بفرغان می آید
 کشتی هر که در این ورطه^۳ خونخوار فتاد
 نشنیدیم که دیگر بکراف می آید
 یا مسافر که در این بادیه سرگردان شد
 دیگر از وی خبر و^(۴) نام و نشان می آید

۹ In L و is added before شیوه.

۱۰ This line is omitted in C and Y(a).

۱۱ All texts and all MSS. but I; سرّ, for سرّ.

۱ I, I(a); دهان, for زبان.

۲ I(a); بر, for در; معشوق Z, L; در پس زانوی, for در پس دیوار.

۳ Z, L; لجة, for ورطه.

۴ In C, Y(a), Y(b), و is omitted after خبر.

بدایع شیخ سعدی

چشم رغبت که بیدار کسی^۵ کردی باز
 باز^۶ برهم منه ار تیر و سنان می آید
 عاشق آنست که بیخوشتن از ذوق سماع
 پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید^۷
 حاش لله که من از تیر بگردانم روی
 گر بدانم که از آن دست و کمان می آید^۸
 کشته بینند و مقاتل^۹ نشناسند که کیست
 کین خدنگ از نظر خلق نهان می آید
 اندرون باتو چنان انس گرفته است مرا
 که ملالم ز همه خلق جهان می آید
 شرط عشقست که از دوست شکایت نکنند^{۱۰}
 لیکن از شوق حکایت بزبان^{۱۱} می آید
 سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست
 آتشی هست که دود از سرآب می آید

۶۵

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

ازین تعلق بیهوده تا بمن چه رسد
 وز آنکه خون دلم ریخت^۱ تا بتن چه رسد

-
- ۵ کسی, for نمی, I;
 ۶ باز, for دیده, I;
 ۷ This line is omitted in I(a), C, Y(a).
 ۸ I and I(a) omit this line.
 ۹ بینند و مقاتل, for بینندم و قاتل, Y(b).
 ۱۰ I; نکنند, for نکنی, C;
 ۱۱ I(a); بزبان, for بمیان, I(a).
 ۱ I(a); ریخت, for سوخت, R; خورد, for do, I(a).

بگرد پای سمنش نمیرسد مشتاق
 که دست بوس کند تا بدان دهن چه رسد
 همه خطای^۲ منست آنچه^۳ میرود بر من
 زدست خویشتم تا بخویشتن چه رسد
 بیا که گر بگریبان جان رسد دستم
 زشوق پاره کنم تا به پیرهن چه رسد
 که دید برگ^۴ بهاری برنگ رخسارت
 که آب^۵ گل ببرد تا بیاسمن چه رسد
 رقیب کیست که در ماجرای خلوت ما
 فرشته ره نبرد تا باهرمن^۶ چه رسد^۷
 زهی^۸ نبات که حسنی و منظری دارد
 بحسن و^۹ قامت آن نازنین بدن چه رسد^{۱۰}
 چو خسرو ازلب شیرین نمیرد مقصود
 نگاه^{۱۱} کن که بفرهاده کوهکن چه رسد
 زکوة^{۱۲} لعل لب را بسی^{۱۳} طلبکارند
 میان اینهمه خواهندگان بمن چه رسد

۲ I; جفای, for خطای: Z, L; گناه, for do.

۳ I, I(a), Z, L; اینکه, for آنچه.

۴ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for برگ.

۵ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for آب.

۶ This line is omitted in R.

۷ C, Y(a); زهر for زهی: Y(b); هر آن for do.

۸ All texts and all MSS. but I; بسرو for و بحسن.

۹ I(a) omits this line.

۱۰ Z, L, Y(b); قیاس for نگاه.

۱۱ R; نبات for زکوة.

۱۲ R; گرفتار for لعل, C, Y(a); طلبکار for خریدار.

رسید ناله سعدی بهر که در آفاق
اگر^{۱۳} عییر نسوزد بانجمن چه رسد

۶۶

Metre: [---|---|---|] هزج مسدّس مکفوف مقصور

اگر سروی ببالای تو باشد نه چون قدّ دلارای تو باشد
وگر خورشید در مجلس نشیند نپندارم که همتای تو باشد
وگر دوران زسرگیرند هیئات که مولودی بسپای تو باشد
که دارد درهمه لشکر کمانی که چون ابروی زیبای تو باشد
مبادا ور بود غارت در اسلام همه شیراز یغمای تو باشد
برای خود نشاید در تو پیوست همی سازیم^۱ تا رای تو باشد
دو عالم را بیکبار از دل تنگ بدر^۲ کردیم تاجای تو باشد
یک امروز است مارا نقد ایام مرا کی صبر فردای تو باشد^۳
خوشست اندر سر دیوانه^۴ سودا بشرط^۵ آنکه سودای تو باشد
سر سعدی چو خواهد^۶ رفتن از دست همان بهتر که دریای تو باشد

^{۱۳} L, Z; وگر for اگر .

^۱ Z, L, Y(b); سازیم for باشیم .

^۲ C, Z, L, Y(a), Y(b); بدر for برون .

^۳ This line is omitted in I(a).

^۴ C, Z, L, Y(a), Y(b); دیوانه for شوریده .

^۵ R; بشرط for بوی .

^۶ I, I(a), R, C, Y(a); چو خواهد for بخواید .

۶۷

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

از تودل برنکم تا دل و جانم باشد
 میبرم^۱ جور توتا و سع^۲ و توانم باشد
 گرنوازی چه سعادت به از این خواهم یافت
 ورکشی زار چه دولت به از آنم باشد
 چون مرا عشق تو از هرچه^۳ جهان بازستد
 چه غم از سرزنش هر که^۴ جهانم باشد
 تیغ قهر ار توز، قوت روحم گردد
 جام زهر ار تودهی قوت روانم باشد
 در قیامت که^۵ سر از خاک لحد بردارم
 گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
 گر ترا رغبت^۶ مانیست خیالت بفرست
 تا شی محرم اسرار نهانم باشد
 هر کسی را زلبت خشک^۷ تمنّای هست
 من خود این^۸ بخت ندارم که زبانم باشد
 جان برفشام اگر سعدی خویشم خوانی
 سر این^۹ دارم اگر دولت آنم باشد

۱ I(a), C, L, Y(a), Y(b); کشم, for برم: Z; کنم, for do.

۲ I(a), Z, L, C, Y(a); جهد, for وسم: Y(b); تاب, for do.

۳ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); دو, for چه.

۴ C, Z, L; دو, for که.

• All texts and all MSS. but I; در قیامت که, for چو.

۶ All texts and all MSS. but I; خاطر, for رغبت.

۷ Z, L, Y(b); چشم, for خشک: C, Y(a); هست تمنّای نیک, for چشم تمنّای هست.

۸ R, C, Y(a), Y(b); این, for آن.

۹ L; این, for آن.

۶۸

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنیٰ مشکول مسنّ

بحدیث در نیائی که لبث شکر نریزد^۱
 نجمی که شاخ طوبی بستیزه بر نریزد
 هوس توهیج طبعی^۲ نبرد که سرنیارد
 زپی توهیج مرغی نبرد که بر نریزد
 دلم از غمت زمانی نتواند ار نسالد
 مژه یکدم آب حسرت نشکبید^۳ ار نریزد
 که نه من زدست^۴ عشقت ببرم بعافیت^۵ جان
 تو مرا بکش که خونم ز تو خوبتر نریزد
 دُرراست^۶ لفظ سعدی زفراز بحر معنی
 چکند بدامنی^۷ دُر که بدوست بر نریزد

۶۹

Metre: [---|----|---|----] مضارع مثنیٰ اُخرب مسنّ

بگذشت و بازم آتش در خرمن سکونزد
 دریای آتشینم در دیده^۱ موج خونزد

۱ R; for نریزد, for نریزد.

۲ L, Z; for نبرد, for نبرد.

۳ All texts and all MSS. but I; for نتواند, for نشکبید.

۴ I(a); for نه که من زدست, for نه که من زدرد.

۵ Z, C; for عافیت, for عاقبت.

۶ C, Y(a), Y(b); for نظم, for لفظ.

۷ I(a), C, Y(a), Y(b); for دامن, for دامن.

۸ I(a); for دیده, for سینه.

دیرست تا من این درد در دل نهفته دارم
 سودای ناتوانی ره بر زبان کنون زد^۲
 غلغل فکند روحم در گلشن ملائک
 هر که که سنگ آهی بر طاق آبگو زد^۳
 خود کرده بود غارت عشقش^۴ حوالی دل
 بازم بیک شبیخون بر ملک اندر وزد^۵
 دیدار دلربایش^۶ در پیام ارغوان ریخت
 گفتار جان فزایش در گوشت ارغنون زد^۷
 دیوانگان خود را می بست در سلاسل
 ورنیز^۸ عاقلی بود آنجا دم از جنون زد^۹
 یارب دلی که دروی پروای^{۱۰} خود نگنجد
 دست محبت آنجا خرگاه عشق چون زد
 سعدی ز خود برون شو گر مرد راه عشقی
 کانکس رسید دروی^{۱۱} کنز خود قدم برون زد

۲ This line is only found in I.

۳ C, L, Y(a), Y(b); نیلگون, for آبگون. This line is omitted in Z: In I the following verse succeeds line

جان بر زمین حالت سر بر نداشت زانکه - کا ندر سرای عظم عشق تو ارغنون زد

۴ R; حسنش, for عشقش: Z; عشقت, for do.

۵ This line is omitted in C and Y(a).

۶ R; دلفریب, for دلربای: Z, L; دلفروز, for do.

۷ This line is omitted in I.

۸ C, Y(a), Y(b); هر جا که, for ورنیز.

۹ This line is omitted in I.

۱۰ R, Z; کس, for خود.

۱۱ I(a); رسد بمثل, for رسید دروی.

Metre: رجز مثنیٰ سالم [---|---|---|---]

بخرام بالله تا صباح بیخ ضویر بر کند
 برقع بر افکن تا بهشت^۱ از حور^۲ زیور بر کند
 زانروی و خال دلستان برکش نقاب پریان
 تا پیش^۳ رویت آسمان آنخال^۴ اختر بر کند
 خلقی چو من^۵ بروی تو آشفته همچون^۶ موی تو
 پای آن نهد در^۷ کوی تو کاول دل از^۸ سر بر کند
 تا^۹ خارغم دریای جان بردفت^{۱۰} ایگلرخ روان^{۱۱}
 و انگه کرا پروای^{۱۲} جان کزیای نشتر بر کند^{۱۳}
 زان^{۱۴} عارض فرخنده خونه رنگ دارد گل نه بوی^{۱۵}
 انگشت^{۱۶} غیرترا بگو تا چشم عبهر بر کند

۱ بهشت، for چنان; I(a).

۲ R; زیور، for برقع.

۳ I; رویت، for خالت.

۴ R; آن خال و: C, Y(a), Y(b); در حال، for آن خال.

۵ I(a), C, Y(a), Y(b); چو من، for به پیش.

۶ Z, L; همچون موی، for چون گیسوی.

۷ I; در، for بر.

۸ I(a); سر، for جان.

۹ I(a); تا، for با; R; ما، for do.

۱۰ I, I(a); بر رفت، for بر بوبت; R; رویت، for do.

۱۱ Y(b); عیان، for روان.

۱۲ I, I(a); آن، for جان.

۱۳ This line is omitted in Z, L. In Y(b) lines 4 and 5 are transposed.

۱۴ I(a), C, L, Y(a), Y(b); آن، for زان; Z; از، for do.

۱۵ I(a); گل ماند، for آن دارد; C, L, Y(a), Y(b); گل دارد، for do; R; گل ماند، for do; Z; میباید، for do.

۱۶ R; غیرت، for حیرت.

ماهست رویت یا ملک قنداست لعلت یا نمک
 بنای پیکر تا فلک مهر از دو پیکر بر کند
 باری نبازد دلبری گرسوی^{۱۷} صحرا بگذری
 واله شود کبک دری طاوس شهر بر کند
 سعدی چو شد^{۱۸} هندوی تو هل تارسد بر بوی^{۱۹} تو
 کوخیمه^{۲۰} از پهلوی تو فردای محشر بر کند

۷۱

Metre: هزج مثنیٰ سالم [----|~----|~----|~----]

مکن عیب^۱ خردمندی که در بند هوا ماند
 در آنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند
 قضای لازمست آنرا که^۲ به خورشید عشق آرد
 که همچون ذره در مهرش گرفتار هوا ماند
 تحمل چاره^۳ عشقست اگر طاقت بری ورنه
 که بار^۴ نازنین بردن^۴ بیار پادشا ماند

^{۱۷} I, R; چون, for گر.

^{۱۸} C, Y(a); شود, for چو شد.

^{۱۹} This is the L variant. I; رسد بر بوی تو, بیوسد روی تو; Y(b); رسد بر موی تو; C, Z, Y(a); رسد در کوی تو; I(a); روی تو, for do: R; هل تارسد بر بوی تو, آشفته آن موی تو, for do: R; رسد بر بوی تو, آشفته آن موی تو.

^{۲۰} R; او, for کو.

^۱ All texts and all MSS. but I; بساقس خردمندان, for مکن عیب خردمندی.

^۲ Y(b), Z; با, for بر.

^۳ R; ناز, for بار.

^۴ All texts and all MSS. but I; جور, for بار.

هوا دار نکو رویان نیندیشد زبدگویان
 بیاگر روی آن داری که طعنت^۵ درقفا ماند
 اگر قارون^۶ فرود آید شبی در خیل مهرویان^۷
 چنان صیدش کنند آتش^۸ که فردا بینوا ماند
 بیار ای باد نو روزی نسیم باغ فیروزی
 که بوی عنبر آمیزش ببوی یار ما ماند
 تو در لهو و تماشائی کجا بر من بیخشائی
 بیخشاید مگر یاری که از یاری جدا ماند
 جوابم گوی وز^۹ جرم کن بهر تلخی که میخواهی
 که دشنام از لب لعلت بشیرین تر دعا ماند
 دری دیگر نمی دانم که روی از تو بگردانم
 مخور^{۱۰} زنهار بر جانم که دردم بی دوا ماند
 ملا متگوی بیحاصل نداند^{۱۱} درد سعدیا
 مگر وقتی که در کوئی بروئی^{۱۲} مبتلا ماند^{۱۴}
 اگر بر هر سرموی نشیند چوتو^{۱۵} بتروی
 بجز قاضی نیندارم که نفسی^{۱۶} پارسا ماند

۵ R; طعنت, for طعنت.

۶ I; فراز, for فرود.

۷ I(a); منزل خوبان, for خیل مهرویان.

۸ I(a); آتش, for آتش; Z; آتش, for آتش.

۹ C, Z, Y(a), Y(b); بیخشاید, for بیخشاید.

۱۰ L, Z; و زجرم کن, for جان من.

۱۱ Y(a); ممکن, for مخور.

۱۲ R, C, Y(a), Y(b); حال, for درد.

۱۳ L; دردی, for روی.

۱۴ In I(a) the Ode stops at this complet.

۱۵ I omits تو after چون.

۱۶ C, Y(a); زهد, for نفسی.

جهال مجلس و محفل امام شرع رکن الدین
 که دین از قوت رایش به عهد مصطفی ماند
 کمال حسن تدبیرش چنان آراست علما
 که تا دورابد باقی بر او حسن ثنا ماند^{۱۷}
 همه عالم دعا گویند و سعدی کمترین قائل
 در^{۱۸} این دولت که باقی بادتا دور^{۱۹} بقا ماند

۷۲

Metre: [----|----|----|----] هزخ مثنی سالم

ترا خود یکزمان با ما سر صحرا نمی باشد
 چو شمس^۱ خاطر^۲ رفقن بجز^۳ تنها نمی باشد
 دو چشم از ناز در پشته فراغ از^۴ حال درویش
 مگر کز خوبی خویش نگه درما^۵ نمی باشد
 ملک یا چشمه نوری پری یا لعبت^۵ حوری
 که در گلبن گل سوری چنین زیبا نمی باشد
 بر روی و مه پیکر سمن بوی و سیمین بر
 عجب کز حسن رویت در جهان غوغا نمی باشد

۱۷ This line is omitted in I.

۱۸ I; درین, for مترین.

۱۹ I; روز, for دور.

۱ I; شمس, for سروت; I(a); شمس خاطر, for خورشیدت سر.

۲ R; بجز, for مگر.

۳ I; خار, for حال.

۴ All texts and all MSS. but I; نگه, I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b);
 در, for در; R; یا, for do.

۵ Y(a), Y(b); لعبت, for لعبت و.

چو نتوان ساخت بیرویت ببايد ساخت باخویت
 که مارا از^۶ سر کویت سر دروا^۷ نمی باشد
 مرو هر سوی و هر^۸ جای که مسکینان نیند آگه
 نمی بیند کست ناگه که او شیدا نمی باشد
 جهانی در بیت مفتون بجای آب گریان^۹ خون
 عجب میدارم از هامون که چون دریا نمی باشد^{۱۰}
 چنان بر خاک این منزل بگریم تا بگردد گل^{۱۱}
 ولیکن باتو آهن دل^{۱۲} دم گیرا نمی باشد
 همه شب میزیم سودا بیوی وعده فردا
 شب سودای سعدیرا مگر فردا نمی باشد

۷۳

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

تاکی ای^۱ دلبر دل من بار تنهای کشد
 ترسم از تنهای احوالم^۲ بر سوای کشد

۶ R, C, Y(a); در, for az : I(a), Y(b); بی, for do : Z, L; بر, for do.

۷ Z, C, L, Y(a), Y(b); سودا, for دروا.

۸ R, Z, C; جای که, for جا که که.

۹ Y(a), Y(b); آب گریان, for اشک ریزان.

۱۰ I(a) omits this line.

۱۱ In I, I(a), R, Z, this hemistich runs as follows:

نگیرد, but چرا بر خاک این منزل نگریم تا بگردد گل.

۱۲ Y(a), Y(b); دلم, for دم.

۱ I; ای, for از.

۲ C, Y(a), Y(b); احوالم, for احوالش.

کی شکیبای توانکردن^۳ چو عقل از دست رفت
 ۴ عاقلی باید که^۵ پای اندر شکیبای کشد
 سر و بالای^۶ مناگر چون گل آئی در چمن
 خاک پایت نرگس اندر چشم بینای کشد^۷
 روی تاجیکانه ات بنمای^۸ تا داغ حبش
 آسمان بر چهره ترکان^۹ یغهای کشد
 شهد ریزی چون دهانت دم^{۱۰} بشیرینی زند
 فتنه انگیزی چو زلفت سر برسوای کشد
 خود هنوزت پسته خندان عقیقی نقطه^{۱۱} ایست
 باز تا گردش قضا پرکار مینای کشد^{۱۲}
 دل نماند بعد ازین باکس که گر^{۱۳} خود آهنت
 ساحر چشمت بمنطیس زیبای کشد^{۱۴}
 سعدیا دم در گش ار دیوانه خواندنت که عشق^{۱۵}
 گر چه از صاحب دلی خیزد بشیدای^{۱۶} کشد

۳ R; کردن, for بردن.

۴ L; عاقل, for عاقلی.

۵ I(a), C, Y(b); روی, for پای.

۶ C, Y(a); وشاطر, for مناگر.

۷ R omits this line.

۸ R; تاجیکانه ات بنمای, for تاجیکانه بنمای که.

۹ I(a); ترکان, for خوابان.

۱۰ I(a); لب, for دم; I, L, Z; ریزی چون دهانت دم, for بانوش لب کردم.

۱۱ R; نقطه, for نطفه; I, Z; نقطه, for قطعه.

۱۲ This line is omitted in C and Y(a).

۱۳ Y(a); مگر, for که گر.

۱۴ I(a) stops at this verse which comes as line 6. In R this line runs as follows: بعد از آن وصل هجران نباشد پیش ازین خود را بمنطیس رعنا کشد.

۱۵ R, Y(b); ز, for که.

۱۶ Z; شیدای, for رسوای.

پیام من^{۱۰} که رساند بخدمتش که رضا
 رضای^{۱۱} اوست گرم خسته دارد^{۱۲} ار خوشنود
 شبی زلفت که سعدی بداغ^{۱۳} عشق نگفت^{۱۴}
 دگر شب آمد و کی^{۱۵} بی تو روز خواهد بود

۷۵

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] محمّث مُمّثن مخبون مقطوع

ترا سر یست که با ما فرو نمی آید
 مرا دلی که صبوری از او نمی آید
 کدام دیده بروی تو باز شد همه عمر
 که آب دیده برویش فرو نمی آید
 جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب
 که مهر بانی ازین طبع و خو نمی آید
 چه جور کز خم چوگان^۱ زلف مشکینت
 بر او فتاده^۲ مسکین چو گو نمی آید
 اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش
 نه عاشق است^۳ که گوید نکو نمی آید

۱۰ Z, L; ما, for من.

۱۱ I; اوست, for تست.

۱۲ I; داری, for دارد.

۱۳ I(a); هجر, for عشق.

۱۴ C, Y(a); خفت, for گفت.

۱۵ C, Y(a), Y(b); چون, for کی.

۱ Z; گیسوی, for چوگان.

۲ All texts and all MSS. but I, R; بد از منست که گویم, for فتاده.

سحر گویند حرامست در این عهد و لیک
 چشم آن کرد که هاروت بیابل نکند
 غرقه در بحر عمیق تو چنان بی صبرم^۴
 که مبادا که در آیام بساحل نکند^۵
 بگلستان زوم تا تو در آغوش منی
 بلبل از روی تو یبند طلب گل نکند
 هر که با دوست چو سعدی نفسی خوش در یافت
 جزو کس^۶ در نظرش باز تحیل نکند

۷۷

هزج مسدّس محذوف

[----|----|----]

چهار سواست آنکه بالا مینماید	عنان از دست دلها میرباید
که زاد این صورت یا کیزه ^۱ رخسار	وز ^۲ این صورت ندانم تاجه زاید
اگر صد نوبتش چون قرص خورشید	ببینم آب در چشم من آید
کس اندر عهد ما مانند وی ^۳ نیست	ولی ترسم بعهد ما نیاید
فراغت زان طرف چند آنکه خواهی	وز این جانب محبت می فزاید
حدیث عشق ^۴ جانان گفتنی نیست	وگر گوی کسی همدرد باید
دراز شب از ناخفتگان پرس	که خواب آلوده را کوتاه نماید ^۵

۴ C, Y(a); بیصبرم, for بیصبرم.

۵ This line is omitted in Y(b).

۶ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); جزو کس, for بحر او.

۱ I, R; یا کیزه رخسار, for زیبا دگر بار.

۲ All texts and all MSS. but I, R; ازین, for وزین.

۳ I(a), Y(b); او, for وی.

۴ C, Y(a), Y(b); عاشق, for عشق.

۵ R omits this line.

مرابای^۱ گریز از دست وی^۲ نیست
رهاکن تا بیفتد^۳ نا توانی
نشا بدخون سعدی بی گنه^۴ ریخت
اگر می بندم ور میکشاید
که با شیر پنجگان زور آرماید
و لیکن چون مراد اوست شاید

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی مسنّع

سرجانان ندارد هر که او را خوف جان باشد
 بجان گر صحبت جانان بر آید^۱ رایگان باشد
 مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه بر پیچد^۲
 خسک در راه مشتاقان بساط پیرنیاف باشد
 ندارد باتو بازاری مگر شوریده احوالی^۳
 که مهرش در میان جان و مهرش بر دهان باشد
 بریرویا چرا پنهان شوی از مردم چشم
 بریرا خاصیت^۴ آنست کز مردم نهان باشد
 نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوار^۵
 که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد
 گراز رای تو برگردم بخیل و نا جوانمردم
 روان از من تمنا کن که فرمانت روان باشد
 بدریای غمت غرقم گریزان از همه خلقم
 بسان^۶ دشمن از دشمن که تیرش در کمان باشد
 خلافت در تو حیراند و جای حیرتست الحق
 که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد

۱ بر آید، Z, L, Y(b); بیایی، for.

۲ پیچد، for، تابد I(a).

۳ احوالی، for، اسراری I(b), R, C, Y(b).

۴ do، for، بلی خوی بری Z, L; پری را خاصیت، for، بلی خاصیتش I(a).

۵ دیوار، for، دیوارش Z, L, Y(a).

۶ بسان، for، گریزد R, C, Z, L, Y(a), Y(b).

میانت را و مویت^۷ را اگر صد ره بینائی
 میانت^۷ کمتر از موئی و مویت^۷ تا میان باشد^۸
 بشمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم
 و گر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد
 چو فرهاد از جهان بیرون بتلخی میرود سعدی
 و لیکن شور شیرینش نماید تا جهان باشد

۸۰

[-----|-----|-----|-----] رجز مثنوی مطوی مخبون: Metre:

خواب خوش من ای پسر دستخوش خیال شد
 نقد امید عمر من در طلب وصال شد
 گر نشد اشتیاق او^۱ غالب صبر و عقل من^۲
 آن بجه زبردست گشت این بجه پایمال شد
 بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بل عجب
 بل عجب آنکه خون من بر تو چرا حلال شد
 پرتو آفتاب اگر بدر کند هلال را
 بدر و جود من چرا در نظرت هلال شد

^۷ I(a) میانت and مویت, for مویش and میانش;

^۸ This line is omitted in C, Y(a). In Y(b) it comes as line 7.

N. B. In I this Ode is omitted.

^۱ I: اشتیاق او, for از روی تو;

^۲ C: من, for و هوش.

شاید ۳ اگر طلب کنی ۴ عزت ملک ۵ مصر دل ۶
 آنکه هزار یوسف ۷ بنده جاه و مال ۸ شد
 طرفه مدار گر زدل ۹ نعره بیخودی زخم
 کآتش دل چو شعله زد صبر در او محال شد
 سعدی اگر نظر کند در تو گمان بد مبر ۱۰
 کونه برسم دیگران عاشق ۱۱ زلف و خال شد

۸۱

Metre: [----|----|----|----] محبت مثنیٰ مخبون مقطوع

دل از هوس یار بر نمی گیرد طریق مردم هشیار بر نمی گیرد
 بلای عشق خدا یا ز جان ما بر گیر که جان ما دل از بنکار بر نمی گیرد
 همی گدازم و می سازم و شکیبائیست ۱ که پرده از رخ ۲ اسرار بر نمی گیرد
 وجود خسته من زیر بار جور فلک جفای یار بسر بار بر نمی گیرد
 رواست گر نکند ۳ یار دعوی یاری چو بار غم ز دل یار بر نمی گیرد

۳ R, Z, C, L, Y (a), Y (b); زید, for شاید.

۴ All texts کنی, for کند.

۵ In I(a) ملک and مصر are transposed.

۶ I; را, for دل.

۷ All texts and all MSS. but I; یوسفش, for یوسف.

۸ I, I(a); خال, for مال.

۹ I(a); خود, for دل.

۱۰ All texts and all MSS. but I; تانه غلط گان بری, for در تو گمان بد مبر.

۱۱ All texts and all MSS. but I; بنده, for عاشق.

۱ Z, C, Y(a); شکیبائیست, for شکیبانست.

۲ I(a); سر, for رخ.

۳ R; نکند, for نکند.

چه باشد اربوفا دست گیردم یکبار گرم ز پای^۴ بیکبار بر نمی گیرد
بسوخت سعدی در دوزخ فراق و هنوز طمع ز راحت^۵ دیدار بر نمی گیرد

۸۲

Metre: [---|-----|---|-----] هزج مثنیٰ اخرب

سروی چو تو میباید تا باغ بیاراید
ورادر همه باغستان سروی نبود شاید
در عقل^۲ نمی گنجد در وهم^۳ نمی آید
کز تخم^۴ بنی آدم فرزند چنین^۵ آید
چندان دل مشتاقان بر بود لب لعلت
کاندر همه شهر اکنون دل نیست که نرباید
هر کس سر سودائی دارند و تمنائی
من بنده فرمانم تا دوست چه فرماید
گر سر برود روزی^۶ در پای نگارینش
سهلست ولی ترسم کو دست نیالاید
حقا که مرا دنیا بیدوست^۷ نمی باید
با تفرقه خاطر دنیا بچه کار آید

۴ R, L; دست, for پای.

۵ R; راحت, for رحمت.

N. B. This ode is omitted in I.

۱ I; گر, for و.

۲ C, Y(a), Y(b); وهم, for عقل.

۳ C, Y(a), Y(b); فهم, for وهم.

۴ I(a), C, Y(a), Y(b); نسل, for تخم.

۵ All texts and all MSS. but I; پری, for چنین.

۶ I, I(a), Z; قطعاً, for روزی; R; مطلق, for do.

۷ I, R; دنیا بی دوست, for دنیا بچه کار آید.

دوست باز آمد و دشمن بمصیبت^۲ بنشست
 باد نوروز علی رغم خزان باز آمد
 پیر بودم ز جفای فلک و دور^۳ زمان
 باز پیرانه سرم بخت جوان باز آمد
 مزدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت
 دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد
 باور از بخت ندارم که بلطف^۴ از در من
 آن بت سنگدل سخت کمان باز آمد
 تا تو باز آمدی ای مونس جان از در غیب
 هر که در سر هوسی داشت از آن باز آمد
 عشق روی تو حرامست مگر سعد را
 که بسودای تو از هر که جهان باز آمد
 دوستان عیب مگیرید^۶ و ملامت مکیند
 کین حدیثی است که از وی توان باز آمد

۸۴

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

شیرین دهان آن بت عیار بنگرید
 در در میان لعل شکر بار بنگرید

۲ مصیبت، for خصوصت . Z, C, L, Y(b);

۳ دور، for جور . R;

۴ لطف، for صلح . All texts and all MSS. but I;

۵ دو، for که . Z, L, C, Y(a), Y(b);

۶ مگیرید، for مگویند . I(a);

بستان عارضش که تماشاگه دلست
 پر نرگس و بنفشه و گلنار بنگرید
 از ما^۱ بیک نظر بستاند هزار دل
 این ابروی و رونق بازار بنگرید
 در عهد شاه عادل اگر فتنه نادر است
 این چشم مست و غمزه^۲ خونخوار بنگرید
 امروز روی یار بسی^۳ خوبتر ز دیست^۴
 امسال کار من^۵ بتر از یار بنگرید
 سنبل نشانده^۶ بر گل سوری نگه^۷ کنید
 عنبر فشانده گرد سمن زار بنگرید
 آندم که جعد زلف پریشان بر افکند
 صد دل بزیر طره^۸ طرار بنگرید
 گفتار بشنودش^۹ و دانم^{۱۰} که خود ز کبر
 باکس سخن نگوید^{۱۱} و رفتار^{۱۲} بنگرید
 گنجی ست در^{۱۱} در^{۱۱} عقیقین آن پسر
 بالای گنج حلقه زده^{۱۳} مار بنگرید

۱ I, R; for ما, من.

۲ All texts & all MSS. but I; غمزه, for فتنه.

۳ R; روی یار, for یار ماست; C, Y(a), Y(b); روی یار بسی, for روز باز سین.

۴ L, C, Y(a), Y(b); دی, for دیست.

۵ R; نهاده, for نشانده.

۶ Y(a), Y(b); نظر, for نگه.

۷ I. بشنودش, for شنودش; R, L, Z, Y(b); بنگریدش, for I.

۸ C, Y(a), Y(b); دایم, for دانم.

۹ R and all texts omit و after نگوید.

۱۰ I, I(a), C, L, Y(a), Y(b); گفتار, for رفتار.

۱۱ I(a), R, Z; در در, for در در; C, Y(a); در ز در, for do.

۱۲ C, Y(a); از حلقه, for حلقه زده.

10

ε $Y(a), Y(b)$; غمش, for غمت.

بنخسته بر گذری ° صحتش فراز^۱ آید
 برده در نگری^۷ زندگی ز سر گیرد
 ز سوزناکی گفتار من قلم بگریست
 که درنی آتش سوزنده زود تر گیرد
 دو چشم مست تو شهری بغمزه ببرد^۸
 کرشمه تو جهانی بیک نظر گیرد
 گراز جفای تو در کنج خانه بنشینم
 خیالت از در و بامم بعنف بر گیرد
 مکن که روز جمالت سر آید از سعدی
 شبی بدست دعا دامن سحر گیرد

۸۶

Metre: |---|---|---|---|---|---|

کس این کند که دل از یار خویش بردارد
 مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد
 که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق
 دروغ گفت که از خویشتن خبر دارد
 اگر نظر بدو عالم کند حرامش باد
 که از صفای درون با کسی^۱ نظر دارد

° Z, L, C, Y(a), Y(b); در نگری, for گذری.

۱ I(a), R, C, Y(a), Y(b); دیدید, for فراز.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); در نگری, for گذری.

۸ Y(a), Y(b); بر بود, for ببرد.

۱ All texts and all MSS. but I; یکی, for کسی

هلاک مابه بیابان عشق خواهد بود
 کجاست مرد^۲ که با ماسر سفر دارد
 گر از مقابله تیر^۳ آید از عقب شمیر
 نه عاشقست که اندیشه از خطر دارد
 وگر بهشت مصوّر کنند عارف^۴ را
 بغیر دوست نشاید که دیده بر دارد
 از آن متاع که در پای دوستان ریزند
 مرا سریست ندانم که اوچه سر دارد
 دروغ پای که بر خاک مینهد معشوق
 چرا نه بر سر و برچشم من^۵ گذر دارد
 عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر
 کدام عیب که سعدی خود این^۶ هنر دارد
 نظر بروی تو انداختن حرامش باد
 که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد

۸۷

Metre: [~~~~~|~~~~~|~~~~~|~~~~~] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

کس این کند که زیار و دیار بر گردد
 کند هر آئینه چون روزگار بر گردد

۲ R; یار, for مرد.

۳ I; شیر, for تیر.

۴ C, Y(a), Y(b); عاشق, for عارف; I(a); بر عاشق, for عارف را.

۵ Z, L; ما, for من.

۶ Z, L; چنین, for خود این.

تنگ دلی که نیارد کشید زحمت گل
 ملامتش نکم گر زخار بر گردد
 بجنگ خصم کسی گر خیل فروماند
 ضرورتست که بیچاره وار بر گردد
 بآب تیغ اجل تشنه گشت ^۱ مرغ دلم
 که نیم کشته بخوف چند بار بر گردد
 بزیر سنگ حوادث کسی چه چاره کند ^۲
 جز این قدر که به پهلوی چو مار بر گردد
 دلم نماند ز بس خون که ریخت هر ساعت ^۳
 که در دو دیده یاقوت بار ^۴ بر گردد ^۵
 گر از دیار بو حشت ^۶ ملول شد سعدی
 گمان مبر که بمعنی زیار بر گردد

۸۸

Metre: [— — — — | — — — — | — — — — | — — — —] محجت مثنیٰ مخبون محذوف:

مرا بعاقبت آتشون سیمتن بکشد
 چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد

^۱ All texts and all MSS. but I; است, for گشت.

^۲ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); کسی چه چاره کند, for فتاده را چه طریق.

^۳ The R variant of this hemistich runs thus; دلم نماند ز بس کز حیب هر ساعت:
 in L, Z, it is as follows; دلم ماند ز بس چون حیب هر ساعت.

^۴ I, R; وار, for بار.

^۵ This line is omitted in I(a), C, Y(a), Y(b).

^۶ C, Y(a), Y(b); وحشت, for صورت.

بلطف اگر بخرامد هزار دل ببرد
 بقهر اگر بستزد هزار تن بکشد
 اگر چه آب حیاتست در دهان و لب
 مرا عجب نبود کان لب و دهن بکشد
 گر ایستاده حریفی اسیر عشق بماند
 و گر گریخت فراقش^۱ بتاختن بکشد
 مرا که قوت کاهی نه کی دهد زنهار
 بالای عشق که فرهاد کوهکمر بکشد
 کسان عتاب کنندم که ترک عشق بگوی
 بنقدم ار^۲ نکشد عشق^۳ این سخن بکشد
 بشرع عابد اوئالف اگر بیاید کشت
 مرا چه حاجت کشتن که خود و تن بکشد
 بدوستی گله کردم ز چشم شوخ گفت
 عجب نباشد اگر مست^۴ تیغ زن بکشد^۵
 بیک نفس که بر آمیخت یار با اغیار
 بسی نماند که غیرت وجود من بکشد
 بخنده گفت که من شمع جمع ای سعدی
 مرا از آن چه که پروانه خویشتن بکشد

۱. فراقش , for خیالش . All texts and all MSS. but I.

۲. بنقدم ار , for بقدر اگر . I, Z, L.

۳. نکشد عشق , for بکشد عاشق ; عشق : عشقم , I(a).

۴. All texts and all MSS. but I; ترک , for مست .

۵. This line is omitted in I(a).

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب ملفوف محذوف

مویت رها کن که چنین در هم^۱ اوفتد
 کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد
 گر در خیال خلق بریوار بگذری
 آشوب در وجود^۲ بنی آدم اوفتد
 افتاده تو شد دلم ای دوست دست گیر
 از^۳ با میفگنش که چنین دل کم اوفتد
 در رویت آن ضعیف که تیغ^۴ نظر کشیده
 مانند من به تیر جفا محکم اوفتد^۵
 مشکن دلم که حقه راز نهان تست
 ترسم که راز در کف نا محرم اوفتد
 وقت است اگر بر آی و لب بر لبم نهی
 چندم بجستجوی تو دم بردم اوفتد
 سعدی صبور باش بزخم جفای یار^۶
 تا اتفاق یافتن^۷ مرهم اوفتد

۱ I(a); درهم, for برهم.

۲ All texts and all MSS. but I; فریاد در نهاد, for وجود.

۳ All texts but L, and all MSS. bnt I; در, for از.

۴ I, L; تیغ, for تیر.

۵ In R this henistich runs as follows; هر که بروی خوب تو تیغ نظر کشید.

۶ This line is omitted in I(a) and Z.

۷ All texts and all MSS. but I; برین ریش دردناک, for بزخم جفای یار.

۸ I(a), R, C, Y(a), Y(b); تا اتفاق یافتن, باشد که اتفاق یکی.

Metre: |---|---|---|---| مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

مرو بخواب که خوابت ز چشم بر باید
گرت مشاهده خویش در خیال آید
مجال صبر همین بود و منتهای شکیب
دگر میای^۱ که عمر اینهمه نمی پاید
چه ارمغانی از آن به که دوستان بینی
تو خود بیا که دگر هیچ در نمی باید^۲
اگر چه صاحب حسند در جهان بسیار
چو آفتاب بر آید ستاره نماید
ز نقش روی تو مشاطه دست باز کشید
که شرم داشت که خورشید را بیاراید
بلطف دلبر من در جهان نبینی دوست
که دشمنی کند و دوستی بیفزاید
نه زنده را بتو میلست و مهربانی و بس
که مرده را به نسیمت روان بیاساید^۳
دریغ نیست مرا هر چه هست در طلبت
دلی چه باشد و جانی چه^۴ در حساب آید

۱ میای، for یای؛ Z.

۲ In Z the second hemistich of line 6 is substituted for this.

۳ I(a); بر آساید، for بیاساید.

۴ Z, L, Y(b); که، for چه.

N. B. This ode is omitted in R: Z omits lines 4, 5, and 6: I, C, Y(a), omit verse 7: I(a), omits line 5.

مگر بدود دلی باز مانده ام یارب
 کدام دامن همت^۷ غبار من دارد
 بزیر بار^۸ تو سعدی چو خر بگل درماند
 دلت نسوخت که بیچاره بار من دارد

۹۲

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقصور

من چه در پای تو ریزم که خورای^۱ تو بود
 سر نه چیز است که شایسته پای تو بود
 خرم آنروی که در روی تو باشد همه عمر
 وین نباشد مگر آنوقت که رای تو بود
 ذره در همه اجزای من مسکین^۲ نیست
 که نه آن ذره معلق بهوای تو بود
 تا ترا جای شدای^۳ سرو روان در دل من
 هیچکس می نپسندم که بجای تو بود
 بوفای تو که گر خشت زنند از گل من
 همچنان در دل من مهر و وفای تو بود^۴

^۷ همت، خاطر، for I.

^۸ بار، پای، for C.

^۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); خورای، سزای.

^۲ I(a); سوخته، for مسکین.

^۳ I, I(a); شدای، شدی.

^۴ This line is omitted in Z, L, C, Y(a).

غایت^۵ آنست که ما در سر کار تو رویم
 مرگ^۶ ما^۷ باک نباشد چو بقای^۸ تو بود
 من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل
 گر بسوزم گنه از من^۹ نه خطای تو بود
 عجبت^{۱۰} آنکه ترا دید و حدیث تو شنید
 که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود
 خوش بود ناله دلسوختگان از سر درد
 خاصه دردی که بامید دواى تو بود
 ملک دنیا^{۱۱} همه با همت سعدی هیچست
 پادشاهیش همین بس که گدای تو بود
 سالها قبله صاجب نظران خواهد بود
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود^{۱۲}

۹۳

Metre: [---|-----|-----|-----|-----]

نه آن شبست که کس در میان ما گنجد
 بخاکپای تو^۱ اگر ذره^۲ هوا گنجد

۵ R, Z, L, C, Y(a); غایت, for غالب.

۶ I, R; موت, for مرگ; I(a); فوت, for do.

۷ C, Y(a); را, for ما.

۸ I; رضای, for بقای; L; لقای, for do.

۹ All texts and all MSS. but I(a); من, for از من.

۱۰ I; است, for از; I(a) omits آن before که.

۱۱ I(a); عالم, for دنیا.

۱۲ This line is found only in I and R.

۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); بخاکپای تو, for بخاکپای که.

۲ All texts & all MSS. but I; ذره در, for ذره.

کلاه ناز و تکبر بنه کمر بکشی
 که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد
 ز من حکایت هجران مپرس در شب وصل
 عتاب کیست^۳ که در خلوت^۴ رضا گنجد
 مرا مده شکر^۵ و گل مریز^۶ در مجلس
 که شرط نیست که کس در^۷ میان ما گنجد
 چه حاجتست بگل عیش^۸ ویس و رامین را
 میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد
 چو شور عشق در آمد^۹ قرار عقل نماند^{۱۰}
 درویش مملکتی چون^{۱۱} دو پادشا گنجد
 نماند در سر سعدی مجال^{۱۲} رود و سرود
 مجال آنکه دگر پند^{۱۳} پارسا گنجد^{۱۴}

۳ Y(a), Y(b); کیست, for چیست.

۴ Z; خلوت, for حضرت.

۵ I(a), R, Z, L; شکر منه, for مده شکر: C, Y(a); شکر بده, for do: Y(b);
 شکر مده, for do.

۶ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); میار, for مریز.

۷ I(a), R, C, Y(a); زحمت, for در.

۸ R; عیش, for عیش.

۹ R; شور عشق در آمد, for سوز عاشقی آمد.

۱۰ R; نماند, for برفت.

۱۱ I, R; کی, for چون.

۱۲ Z, L, C, Y(a), Y(b); ز بانگ, for مجال: I(a); رود و بانگ, for مجال رود.

۱۳ All texts; بار, for پند.

۱۴ This line is omitted in R.

N. B. In L the following ode, which is incomplete and probably corrupt, follows this Ghazal; —

نگفتم روزه بسیاری نباید * ریاضت بگذرد سختی سر آید
 پس از دشواری آسانست ناچار * و لیکن آدمی را صبر باید
 رخ از ما تا یکی پنهان نماید * هلال اینست کابرو مینماید

تا دل بتو پیوسم . راه همه بر بستم
 جائی که تو بنشینى بس فتنه که بر خیزد
 سعدی نظر از رویت کوتاه^{۱۰} نکند هرگز
 و در روی بگردانی در دامن آویزد

۹۵

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ محزون محذوف

وقت آنست که ضعف آید و نیرو برود
 قدرت^۱ از منطق شیرین سخنگو برود
 ناکهی باد خزان آید و این رونق و آب^۲
 که تو می بینی از این گلبن خودرو^۳ برود
 بایم از قوت رفتار فرو خواهد^۴ ماند
 خنک آنکس که حذر گیرد و نیکو برود
 تا بروزی که بجوی شده باز آید آب
 یعلم^۵ الله که اگر گریه کنم جو برود^۶

۱۰ R; for باقی .

N. B. This ode is omitted in I.

۱ I(a); قوت, for قدرت .

۲ In C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows;

I and I(a) omit و before آب . تا که آن باد خزان آید و آن رونق آب

۳ All texts & MSS. but I; خوشبو, for خودرو .

۴ I(a); می, for خواهد .

۵ I; علم, for یعلم .

۶ This line and the next are omitted in I(a), R, Z.

من و فردوس بدین نقد بضاعت که مراست
 اهرمن را که گذارد که بمینو برود^۷
 همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود
 وین^۸ از او ماند ندانم که^۹ چه با او برود
 بچه کار آیدم این شعر و بلاغت که چو عود
 عمرها سوخته ام تا به جهان^{۱۰} بو برود

۹۶

Metre: [---|---|---|---] منسرح مثنی مطوی موقوف

ای صنم^۱ دلریبا وی قمر دلپذیر
 از همه باشد گریز وز تو نباشد گزیر
 تا تو مصور شدی در دل یکتای من
 جای تصور نماند دیگرم اندر ضمیر
 عیب کنندم که چند از^۲ پی خوبان روی
 چون زود بنده وار هر که برنش^۳ اسیر^۴

۷ This line is only found in I.

۸ I(a); این, for وین.

۹ I(a) omits که.

۱۰ This line is substituted in I for the following;

سعیم اینست که در آتش اندیشه چو عود

خویشتن سوخته ام تا به جهان بو برود

۱ All texts and all MSS. but I; پسر, for صنم.

۲ All texts and all MSS. but I; در, for از.

۳ I; برنش, for از پی خوبان.

۴ R omits this line.

بسته زنجیر^۵ زلف زود نیابد خلاص
 دیر بر آید بجهد هر که فروشد بقیر
 چو توبتی^۶ بگذرد سرو قد سیمساق
 هر که در او^۷ ننگرد مرده بود یا ضرر
 گر نبرم نام^۸ دوست کیست که مانند اوست
 کبر کند بیخلاف هر که بود بی^۹ نظیر^{۱۰}
 قامت زیبای سرو کاین همه وصفش کنند
 هست بصورت بلند لیک به معنی قصیر^{۱۱}
 هر که طلبکار تست^{۱۲} روی نتابد ز تیغ
 و آنکه^{۱۳} هوادار تست^{۱۴} باز نگردد بتیر^{۱۵}
 بوسه دهم^{۱۶} بنده وار در قدمت^{۱۷} و سرم
 در سر این می رود بیسر و پای مگیر^{۱۸}

- ۵ I inserts و after زنجیر
 ۶ I inserts که after توبتی .
 ۷ R; بدو , for .
 ۸ C, Y(a), Y(b); نام , for .
 ۹ I(a), C, Y(a), Y(b); ندارد , for بود بی .
 ۱۰ This line is only found in I, I(a), C, Y(a), Y(b).
 ۱۱ I(a); حقیر , for قصیر .
 ۱۲ All texts and all MSS. but I; اوست , for تست .
 ۱۳ I; و آنکه , for هر که .
 ۱۴ All texts and all MSS. but I; اوست , for تست .
 ۱۵ This couplet and the next two are omitted in I(a).
 ۱۶ I; دهم , for دهم .
 ۱۷ All texts and all MSS. but I; قدمش , for قدمت .
 ۱۸ In R 8(a) and 9(b) are joined to form one couplet, and 8(b) and 9(a) are omitted.

سعدی اگر جان^{۱۹} او مال صرف شود در وصال
 آنت مقامی^{۲۰} قلیل و ینت بهای حقیر
 گر تو ز ما فارغی وز همه کس بی نیاز
 ما بتو مستظهریم وز همه عالم فقیر^{۲۱}

۹۷

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

ای صبر پایدار که پیماف شکست یار
 کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار
 برخاست آهم از دل و درخون نشست چشم
 یارب ز من چه خاست^۱ که بیمن نشست یار
 در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ
 لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار
 رحمت نکرد بر قد همچون کمان من^۲
 چون تیر ناگهان ز کنارم^۳ بجست یار
 عمری نهاده روی تعبد بر آستان
 گفتم مگر دری بگشاید بیست یار

۱۹ I, R, Z; جان, for خون.

۲۰ C, Y(a), Y(b); مقامی, for متاعی.

۲۱ In I this line is omitted; in R ما بتو مستظهریم and وز همه کس بی نیاز are transposed.

۱ C, Z, L, Y(a), Y(b); خاست, for دید.

۲ In R this hemistich runs thus; چون قامتم کان صفت از غم خجیده شد.

۳ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); کنارم, for کمانم.

وامقی بود که دیوانهٔ عذرای بود^۷
 مم امروز و توفی و وامق و عذرای دگر
 وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد
 خلق بیرون شده هر قوم بصرای دگر
 بامدادان بتمشای چمن بیرون آی^۸
 تا فراغ از تو نباشد^۹ بتمشای دگر^{۱۰}
 هر صباحم^{۱۱} غمی از دور زمان پیش آید
 گویم این نیز نهم بر سر غمهای^{۱۲} دگر
 باز گویم نه که دوران حیات^{۱۳} اینهمه نیست
 سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

۹۹

Metre: [---|---|---|---|] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

بزرگ دولت آن کز درش تو آی باز
 بیا بیا که بخیر آمدی بجای باز
 رخی کز او متصور نمی شود آرام
 چرا نمودی و دیگر نمی نمای باز

۷ I, I(a); عذرا بودی, for عذرای بودی.

۸ I; بیرون آی, for سرو روان.

۹ I; باشد, for ماند.

۱۰ In R this verse runs as follows;

بامدادان که بدر نهم از منزل پای * تا فراغ از تو نمایم بتمشای دگر

۱۱ I; صباحم, for زمانم.

۱۲ C, Y(a); آنهاى, for غمهای.

۱۳ I(a); زمان, for حیات; Z; فلک for do.

در دو لختی چشمت شوخ دلبندت
 چه کرده‌ام که برویم نمی‌کشای باز
 اگر ترا سر ما هست یا^۱ غم ما نیست
 من از تو دست ندارم بیوفای باز
 شراب وصل تو در کام جان ما ازلیست
 هنوز مستم از آن جام^۲ آشنای باز
 کسی که بر سر کوی تو گم کند دلریش
 مگر بروی تو بیند بروشنای باز^۳
 ترا هرآینه باید بشهر دیگر رفت^۴
 که دل نماند در این شهر که^۵ تا ربای باز
 عوام خلق ملامت کنند صوفی^۶ را
 کزین هوا و^۷ طبیعت چرا نیای باز
 اگر حلاوت مستی بدانی ای هشیار
 بعمر خود نکنی یاد پارسای باز
 گرت چو سعدی از این در نواله بخشد
 برو که خو نکنی هرگز از گدای باز^۸

۱ I(a); C, Y(a), Y(b); یا for do.

۲ I(a); جام, for عهد.

۳ In all texts and all MSS. but I this verse runs as follows;

دل که بر سر کوی تو گم کنم هیأت که جز بروی تو بینم بروشنای باز

۴ C, Y(a), Y(b); رفت, for شد.

۵ All texts and all MSS. but I omit که before تا.

۶ R, Z, C, Y(a); صوفی, for سعدی.

۷ I(a), R; هوا و, for هوای.

۸ In R the lines 5, 6, 7, and 10 are omitted.

۱۰۰

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنیٰ مشکول مسبغ

خجلست سرو بستان بر قامت بلندش
 همه عمر صید گیرد خم^۱ زلف چون کمندش
 چو درخت قامتش دید صبا بهم بر آمد
 به^۲ چمن زست سروی که ز بیخ بر نکندش^۳
 مگر^۴ آفتاب با او زند از گزاف لافی
 مه نو چه زهره دارد که بود سم سمندش
 نه چنان ز دست رفته است وجود ناتوانم
 که معالجت پذیرست^۵ به پند یا ببندهش
 اگر قرار بودی که ز دوست بر کنم دل
 نشنیدی ز دشمن سخنان ناپسندش
 شکرین حدیث سعدی بر تو^۶ چه کار دارد
 که چو توهزار طوطی مگس^۷ ست پیش فندش
 میسند جور و بیداد چو پادشاه حسنی
 حذر از دعای درویش و کف نیازمندش

۱ C, L, Y(a), Y(b); سر, for خم.

۲ C, L, Y(a), Y(b); ز, for به.

۳ I, R, Z; بر نکندش, for بر نکندش.

۴ I, C, Y(a), Y(b); اگر, for مگر.

۵ I; پذیرست, for پذیرست: C, Y(a), Y(b); پذیرست for do.

۶ All texts and all MSS. but I; او, for تو.

۷ I; مگس, for مگس.

N.B. This Ode is omitted in I(a), R, Z.

گر آید از تو برویم هزار تیر جفا
جفاست گر مژه بر هم ز پیکانش
حریف را که غم جان^{۱۰} خویشان باشد
هنوز لاف دروغیست عشق جانانش
حکیم را که دل از دست رفت و پا از جای
سر صلاح توقع مدار و سامانش
گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق^{۱۱}
طمع مدار^{۱۲} چو سعدی هزار دستانش

۱۰۲

Metre: |---|---|---|---|
رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش
گوی خیری که توانی ببر^۱ از میدانش
چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر
حاصل آنست که دائم نبود دورانش
آن^۲ خدائست تعالی ملک الموت قدیم
که تغیر نکند ملکوت جاویدانش
جای گریه است برین^۳ عمر که چون غنچه گل
پنج روزست بقای دهن خندانش

۱۰ Z; for, یار, جان.

۱۱ I(a); در چمن بدست آید, for, ممکن است در آفاق.

۱۲ All texts and all MSS. but I; نه ممکن ست, for, طمع مدار.

۱ I(a); بر, for, ببر.

۲ R; از, for, آن.

۳ I, I(a), P; گریست بدین, for, برین.

دهنی شیر بکودک^۴ ندهد مادر دهر
 که دگر باره بخون در نبرد^۵ دندانش^۶
 معرفت داری و سرمایه بازرگانی
 چه به از نعمت باقی بده و بستانش^۷
 مقبل امروز کند داروی درد دل ریش
 که پس از مرگ میسر نشود درمانش
 هر که دانه نفشاند بزمستان^۸ در^۹ خاک
 ناامیدی بود^{۱۰} از دخل به تابستانش^{۱۱}
 دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار^{۱۲}
 هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
 دولت باد و^{۱۳} گر از روی حقیقت پرسی
 دولت آنست که محمود بود پیانش
 گر عمارت کنی از بهر نشستن شاید
 ورنه از بهر گذشتن مکن آبادانش^{۱۴}

۴ I; نکودل, for بکودک.

۵ I(a); در نبرد, for بر نکند.

۶ In R this hemistich runs as follows; که بخون در نبرد باره گردندانش.

۷ R; بستانش, for ستانش.

۸ I(a); نفشاند and بزمستان are transposed.

۹ R; در, for بر.

۱۰ I(a); بکشد, for بود.

۱۱ In R به is omitted before تابستانش.

۱۲ I(a); مدار, for مکن.

۱۳ I; بادا, for دولت باد; I(a); دولت بادو, for بادا.

۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

N. B. This Ode is only found in the manuscripts (I, I(a), P, and R.)

خوی سعدی ست نصیحت چکند گر نکند
مشک دارد نتواند که کند پنهانش

۱۰۳

Metre: هزج مسدس محذوف

[-----|-----|-----]

شراب سلسبیل از چشمه نوش	قیامت باشد آن قامت در آغوش
غلام خویش گردد حلقه در گوش	غلام کیست آن لعبت که ما را
نیامد خواب در چشمان من دوش	بری پیکر بق کز سحر چشمش
که خود هرگز نمیگردد ^۲ فراموش	نه هر وقم بیاد خاطر آید ^۲
که سر در پای او خوشتر ^۵ که بردوش	حلالش باد اگر خونم بریزد
بروگو در صلاح خویشان کوثر	نصیحت گوی ما عقلی ندارد
نشاید گردد آتش زیر سرپوش	دهل زیر گلیم از خلق پنهان
چه خواهد کرد گومی بین و می جوش	بیا ای دوست وردشمن ببیند ^۶
ز ما فریاد می آید تو ^۸ خاموش	تو از ما فارغی ^۷ و ما با تو همراه
که سعدی در توحیرانست و مدهوش	حدیث حسن خود از دیگران پرس

۱ I(a), R, L; for و بر.

۲ R; آید, for آی.

۳ R; گردی, for گردی.

۴ I(a); در, for بر.

۵ C, Y(a), Y(b); بهتر, for خوشتر.

۶ L, Z, Y(a); وز دشمن میندیش, for ورد دشمن ببیند.

۷ R, C, L, Z, Y(a), Y(b); فارغو, for فارغی.

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); که, for تو.

N. B. This Ode is omitted in I.

بعشق^{۱۱} روی تو گفتم که جان برافشانم^{۱۱}
 دگر بشرم در افتادم^{۱۲} از محقر خویش
 تو سر بصحبت سعدی در^{۱۳} آوری هیهات
 زهی خیال که من کرده‌ام مصور خویش^{۱۴}
 چه بر سر آورد این شوق غالم دانی
 همان که مورچه را بر سر آمد از بر خویش^{۱۵}

۱۰۵

Metre: رمل مثنوی مقصور [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]

گر مرا دنیا نباشد خاکدانی گو مباش
 نسر طایر^۱ هتم زانگ آشیانی^۲ گو مباش^۳
 گر همه^۴ کامم^۵ برآید نیم نانی خورده گیر
 و را^۶ جهان بر من سرآید نیم جانی^۷ گو مباش

۱۰ I(a); عشق, for پیش.

۱۱ I(a); برافشانم, for تارکنم.

۱۲ R; در افتادم, for فتاده من.

۱۳ C, Y(a), Y(b); در, for بر.

۱۴ This line is omitted in R.

۱۵ This couplet is only found in I.

۱ I; نسر مرغ عالی, for نسر طایر; I(a); باز عالی, for مرغ.

۲ L, Z; آشیانی, for آشنای.

۳ In all texts and all MSS but I and I(a), the following line is added here:

خر نیم در آخور قسمت گیاهی کو مباد
 سگ نیم بر خوانیخه رزق استخوانی کو مباش

۴ I(a); همه, for همی.

۵ C, Y(a), Y(b); کامم, for کارم.

۶ I; و را, for گر.

۷ I(a); نیمجانی, for خاکدانی.

من^۸ سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم
 گرد درها^۹ می نگردم استخوانی^{۱۰} گو مباحش
 در معنی منتظم در ریسام صورتست
 نه چوسوزن تنگ چشم ریسانی گو مباحش^{۱۱}
 در بن دیوار درویشی چو خوابت میبرد
 سر بنه بر بام دولت نردبانی گو مباحش^{۱۲}
 چون طمع یکسو^{۱۳} نهادم پای مردی گو مخیز
 چون زبان اندر کشیدم ترجمانی گو مباحش
 وه که آتش در جهان زد عشق شور انگیز من
 چون من اندر آتش افتادم جهانی گو مباحش
 گر بدوزخ می بسوزم^{۱۴} خاکساری گو بسوز
 ور بهشت اندر^{۱۵} نیایم بوستانی گو مباحش
 من چه ام در باغ رضوان^{۱۶} خشکبرگی گو مروی^{۱۷}
 من^{۱۸} کیم در ملک سلطان یاسبانی گو مباحش

۸ Z, L; چون, for من.

۹ All texts and all MSS but I; درها, for هر در.

۱۰ C, L, Z, Y(a), Y(b); نیمانی, for استخوانی.

۱۱ This verse is only found in I, R, and Y(b).

۱۲ This couplet is omitted in Z and L.

۱۳ C, Y(a), Y(b); یک سو, for بر سر.

۱۴ I; بمانم, for بسوزم.

۱۵ C, Y(a), Y(b); بخت می, for بهشت اندر.

۱۶ I, R, Z; ریحان, for رضوان.

۱۷ I; بریز, for مروی.

۱۸ R, Z, L; یا, for من.

سعدیا درگاه عزّت را چه میباید^{۱۹} سجود
گردد خاک آلوده بر آستانی گو مباش

۱۰۶

Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقصور [---|---|---|---]

گردن افراشته^۱ ام بر^۲ فلک از طالع^۳ خویش
کین منم^۴ با تو گرفته ره صحرا در پیش
عمرها بوده ام اندر طلبت چاره کنان^۵
سالها گشته ام از دست تو دستان اندیش
پیام امروز فرو رفت بگنجینه کام
کامم امروز بر آمد بمراد دل ریش^۶
چون میسر شدی ای قطره دریا بر تو^۷
کی^۸ بدست آمدی ای لقمه از حوصله پیش
تاج خاقانی^۹ و آنگاه سر خاک آلود
خیمه سلطنت^{۱۰} آنگاه فضای درویش

۱۹ C, Y(a); فرمائی, for میباید.

N. B. In C, Y(a), Y(b), the order of some of the lines is changed as follows: 3 becomes 5; 4=3; 5=10; 6=9; 7=6; 9=7; 10=4.

۱ I; افراشته, for افراخته.

۲ I; بر, for بر.

۳ L; طاعت, for طالع.

۴ C; همه, for منم.

۵ I; سگان, for کنان.

۶ All texts & all MSS. but I; خویش, for ریش.

۷ I; قطره دریا بر تو, for در ز دریا بر تو.

۸ All texts and all MSS. but I; چون, for کی.

۹ I; افسرخانان, for خاقانی.

۱۰ I; سلطان, for سلطنت.

زخم شمشیر غمت را ننهیم^{۱۱} مرهم کس
 طشت زرینم^{۱۲} و پیوند نگیرم بسریش
 سعدی ار نوش وصال تو بیابد چه عجب
 سالها خورده ز زنبور سخنهای تونیش

۱۰۷

Metre: [---|---|---] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

هر که بیدوست میبرد خوابش همچنان صبر هست و پایابش
 خواب از آن چشم چشم نتوانداشت^۱ که ز سر برگذشت سیلابش
 نه بخود میروود گرفته عشق دیگری میبرد بقلابش
 چه کند پای بند مهر کسی^۲ که نبیند جنای اصحابش
 آن^۳ که حاجت بدرگهی دارد لازمست احتمال بوّاش
 ناگزیرست تلخ و شیرینش خار خرما و زهر جلابش
 سایرست این مثل که مستسقی نکند رود^۴ دجله سیرابش
 شب هجران دوست ظلمتست ور^۵ بر آید هزار مهتابش
 برود جان دردمند^۶ از تن رود مهر مهر احبابش

۱۱ ننهیم, for نهد; C.

۱۲ I omits و after زرینم.

N. B. This ode is omitted in I(a), R, Z.

۱ I, R; نیز چشم مدار, for چشم نتوان داشت.

۲ I(a); یکی, fot کسی.

۳ All texts and all MSS. but I, R; هر, for آن.

۴ R and all texts add و after رود.

۵ C, Y(a), Y(b); گر, for ور.

۶ All texts and all MSS. but I; مستمند, for دردمند.

سعدیا گوسفند قربانی بکه نالد ز دست قصّاش

۱۰۸

Metre: [~~~~|~~~~|~~~~] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

هر که هست التفات بر جاناش گو مزّن لاف مهر جانانش
 درد من بر من از طیب منست از که جویم دوا و درمانش
 آن^۱ که سر در کند او دارد^۲ نتوان رفت جز بفرمانش
 چه کند بنده حقیر فقیر^۳ که^۴ نباشد بامر^۵ سلطاناش
 ناگزیرست یار عاشق را که ملامت^۶ کنند یارانش
 آنکه^۷ در بحر قلزمست غریق چه تفاوت کند ز بارانش
 گل بغایت رسید بگذارید^۸ تا بنالد هزارستانش
 عقل را اگر هزار حجت هست عشق دعوی کند بیطالانش
 هر که را نوبتی زدند^۹ آن تیر در جراحت بماند پیکانش
 ناله میکند چو گریه طفل که ندانند درد پنهانش
 سخن عشق زینهار مگوی یا چو گفתי بیار برهانش

۱ I; آی, for آن: I(a); و ان for do: P, R, C, Y(a). Y(b); ای for do.

۲ I, P, R, C, Y(a), Y(b); داری, for دارد.

۳ In P and Z حقیر and فقیر are transposed.

۴ R, Z, L; گر, for که.

۵ L; حکم, for امر.

۶ I, R; نصیحت, for ملامت.

۷ R, Z, C, Y(a), Y(b); و آنکه, for آنکه.

۸ I; بگذارید, for مگذارید.

۹ L; زدند, for زدند.

آنانکه شمردند مرا عاقل^۶ و هشیار
 گسو تا بنویسند گواهی بجنونم^۷
 شمشیر بر آور که مرادم سر^۸ سعدیست
 گر^۹ سر نهم در قدمت عاشق دوم

۱۱۰

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
 خواب در روضه رضوان نکنند اهل نعیم
 خاک را زنده کند تربیت باد^۱ بهار
 سنگ باشد که دلش زنده نگردد به^۲ نسیم^۳
 بوی پیراهن گم کرده خود می شنوم
 گر بگویم همه گویند ضالایست قدیم
 عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
 درد ما نیک نباشد^۴ بمداوای^۵ حکیم

۶ P; عاقل, for عاشق.

۷ In R this verse is succeeded by the following line;

هر گر گذرت بر من بیچاره نیفتاد * الا که بغارت ببری عقل و سکونم

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); مرادم دل, for مرادم سر P; مرادم دل, for do.

۹ I(a), P; گر, for ور.

۱ باد بهار, for گل بهار P; فصل, I(a), C, Y(b); باد, for بوی I.

۲ R, Z, L; ز, for به.

۳ In all texts and all MSS., but I and R the following couplets are added as verses 3 and 4; —

جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب شب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
 شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند بار درویش تحمل بکند مرد کریم

۴ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); نباشد, for نگردد.

۵ I; ت, for ی.

توبه گویند ز اندیشه معشوق^۱ بکن
هرگز این توبه نباشد که گناه‌یست عظیم
ایرفیقات سفر دست بدارید ز ما
که بخوایم نشستن بدر دوست مقیم^۷
ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم^۸
مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد
گر تو بالای عظامش گذری و هی رمیم^۹
طمع وصل تومی^{۱۰} دارم و اندیشه هجر
دگر از هرچه^{۱۱} جهانم نه امیدست و نه بیم
عجب از کشته نباشد بدر خیمه دوست
عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم
سعدیا عشق نیامیزد و شهوت^{۱۲} با هم
پیش تسبیح مـ لایک زود دیو رجیم

۱۱۱

Metre: [---|---|---|---] رجز مثنی مطوی مخبون

بار فراق دوستان بسکه نشست بر دلم
میروم و نمیروم ناچه زیر محلم^۱

۱ معشوق، for آن دوست I.

۷ This couplet is omitted in I(a) and P.

۸ This line is omitted in Z.

۹ C, Y(a); عظیم، for قدیم، رمیم، for و هی.

۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); تومی، for و می.

۱۱ C, L, Y(a), Y(b); چه، for دو، I(a); که، for do.

۱۲ I(a); شهوت، for عفت.

۱ In P this hemistich runs thus; مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم.

بار بیفکند^۲ شتر ور برسد بمزلی
 بار دلست همچنان^۳ ور^۲ بهزار منزل
 ایکه مهار میکشی صبرکن و سک برو^۴
 کز طرفی تو میکشی وز طرفی سارسنم
 بار کشیده جفا برده دریده وفا^۵
 راه ز پیش و دل ز پس واقعه ایست مشکلم
 معرفت قدیم را بعد^۶ حجاب کی شود^۷
 گر چه بشخص غایبی در نظری مقابلم
 آخر قصد من تو^۸ غایت جهد و آرزو
 تا رسم ز^۹ دامن دست امید نگسلم
 ذکر تو از زبان من فکر تو از خیال من
 چون برود که رفته در رگ^۹ و در مفاصلم
 مشغول از تو ام چنان کز همه چیز غایم
 مفکر^{۱۰} تو ام چنان کز همه خلق غافلم
 گر نظری کنی کند کشته صبر^{۱۱} من ورق
 ور نکنی چه بر دهد بینخ^{۱۲} امید باطلم

۲ I, I(a), P, L; نیفکند, for بیفکند.

۳ L, Y(a), Y(b); در, for ور.

۴ C, L, Y(a), Y(b); برو, for مرو.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); هوا, for وفا.

۶ Z, L; هجر, for بعد.

۷ I(a); رسد, for شود.

۸ I(a), Z, L; نرسد به, for رسم ز.

۹ I(a), P; دل, for رگ.

۱۰ R, L; متفکر, for مفکر.

۱۱ C, Y(a), Y(b); سبز, for صبر.

۱۲ Z; بیخ, for کشت.

سنت عشق سعدیا ترک نمیدهی بلی^{۱۳}

کی^{۱۴} ز دلم بدر رود خوی سرشته با گلم^{۱۵}

داروی درد شوق را با همه علم عاجزم

چاره کار عشق را با همه عقل جاهلم^{۱۶}

۱۱۲

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع مسجع

تو یس پرده و ما خوف جگر میریزیم

آه اگر^۱ پرده برافتد که چه شور انگیزیم

دیگری را^۲ غم جان باشد^۳ و ما جامه دران

گر بفرمای تا^۴ از سر جان برخیزیم

مردم از فتنه گریزند و ندانند که ما

بتمنای تو در حسرت رستاخیزیم

دل دیوانه سپر کرده و جان بر کف دست

ظاهر آنست که از تیر بلا بگریزیم

۱۳ Z, L; همی; for بلی.

۱۴ C, Y(a), Y(b); چون; for کی.

۱۵ All texts and all MSS. but I; در; for با.

۱۶ This line is omitted in C and Y(a).

۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b); وه که گر; for آه اگر.

۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); را; خود; for دیگرانرا; L, Z.

۳ All MSS. and all texts but Z, L; دارد; for باشد.

۴ R; ما; for تا.

باغ فردوس میارای^۵ که ما رندانرا
 سر آن نیست^۶ که در دامن حور آویزم
 گر^۷ برانی بامید تو نه از هول^۸ عذاب
 ای بسا آب^۹ که در آتش^{۱۰} دوزخ ریزیم
 رنگ زیبائی و زشتی بحقیقت در غیب
 چون تو آمیخته با تو چه رنگ آمیزیم
 سعدیا دعوی بی صدق بجای نرسد
 کند رفتار و^{۱۱} بگفتار چنین سر نیزیم

۱۱۳

Metre: [----|----|----|----] رجز مثنی مطوی مخبون

تا تو بخاطر منی کس نگذشت بر دلم
 مثل تو نیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
 من چو با آخرت روم رفته بدر^۱ دوستی
 داروی دوستی بود هر چه بروید از گلم

-
۵. L; میارای, for میندای.
 ۶. P; نیست, for است.
 ۷. All texts and all MSS. but I, R; گر, for و.
 ۸. I(a); هول, for بیم.
 ۹. L; بسا آب, for لبکاب.
 ۱۰. I(a), P, C, Y(a); دامن, for آتش.
 ۱۱. P, Z, C, omit رفتار و after.
 ۱. All texts and all MSS. but I; داغ, for درد.

میرم و همچنان رود نام تو بر زبان من
 ریزم و همچنین^۲ بود مهر تو در مفاصلم
 حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
 با همه سعی اگر بخود ره ندهی چه حاصلم
 باد بدست آرزو در طلب هوای^۳ دل
 گر نکند معاونت^۴ دور زمان مقبلم
 لایق بندگی نیم بی هنری و قیمتی
 ور تو قبول میکنی با همه نقص فاضلم
 مثل ترا بخون من گره بکشی بیاطلم
 کس نکند مطالبت ز آنکه غلام قاتلم^۵
 کشتی من که در میان آب گرفت و غرق شد
 گر برد استخوان برد باد صبا بساحلم
 سرو برفت و بوستان از نظرم بجملمگی
 می رود صنوبری بیخ گرفته در دلم
 فکرت من^۶ کجا رسد در طلب وصال تو
 این همه یاد میرود^۷ وز تو هنوز غافلم

^۲ All texts and all MSS. but I; همچنان, for همچنین.

^۳ I; هوای, for وصال.

^۴ I(a); معاونت, for معاودت.

^۵ All texts and all MSS. but I; گر, for ور.

^۶ In I(a) lines 7 and 8 are omitted.

^۷ I; ما, for من.

^۸ I(a); یاد میرود, for لاف میزنم.

لشکر عشق سعدیا غارت عقل میکند
تا تو دگر بخویشتن ظن^۹ نبری که عاقلم

۱۱۴

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی مخبون محذوف

تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم
با وجودش ز من آواز نیاید^۱ که منم
پیرهن می^۲ بدرم دمبدم از غایت شوق
که وجودم همه او گشت و من این^۳ پیرهنم
ای رقیب این همه سودا مکن و جنگ بجوی^۴
برکنم دیده که^۵ من دیده از او برنکنم
خود گرفتم که نگویم که مرا واقعه یست^۶
دشمن و دوست بگیرند^۷ قیاس^۸ از سختم
در همه شهر فراهم نشست انجمنی
که نه من در غمش افسانه آن^۹ انجمنم

۹ ظن، for ره، I;

N.B. This Ode is is omitted C, Y(a), Y(b).

۱ P, Y(b); نیامد، for نیاید.

۲ I(a), P; را، for می.

۳ R; این، for آن: C, Y(a), Y(b); این، for ش.

۴ مکن و جنگ بجوی، for عن خسته مکن، I, R; All texts and all MSS.

۵ Z, L, Y(b); که، for و: R; اگر، for که من.

۶ In all texts and all MSS. but I, R, this hemistich runs as follows: —

ور بگویم که مرا آتش غم در جان نیست.

۷ I(a), P, and all texts; بدانند، for بگیرند.

۸ Z, L, Y(b); قیاس، for از قیاس.

بر شکست از من و از^۹ رنج دلم^{۱۰} باک نداشت
 من نه آمم که توانم که ازو بر شکم
 گر^{۱۱} همین سوز رود^{۱۲} با من مسکین در گور
 خاک اگر باز کنی سوخته یی^{۱۳} کفم
 گر بخون تشنه اینک سر من^{۱۴} باکی نیست
 که بفتراک تو به زآنکه بود بر^{۱۵} بدنم^{۱۶}
 مرد و زن گو^{۱۷} بجفا گفتن^{۱۸} من برخیزند
 گر بگردم ز وفای^{۱۹} تو نه مردم که ز من^{۲۰}
 شرط عقلست که مردم بگریزند از تیر
 من گراز دست تو باشد مژه بر هم نزم
 تا بگفتار در آمد دهن شیرین
 بیم آنست که شوری بجهان در فکم
 لب سعدی و دهانت ز کجا تا بکجا
 اینقدر بس که رود نام لب بر دهنم

۹ R, Z; از, for do. L; در.

۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دلم, for او, من.

۱۱ I(a), P, Z; گر, for ور.

۱۲ L; بود, for رود.

۱۳ Z, L; یی, for یایی.

۱۴ I(a) P, C, Y(a); سر من, for سروتن.

۱۵ P, C, Y(a), Y(b); در, for بر.

۱۶ This line is omitted in R.

۱۷ P, Z, L, C, Y(a), Y(b); گر, for گو.

۱۸ I(a), C, Y(a), Y(b), L; کردن, for گفتن.

۱۹ L; جفای, for وفای.

۲۰ This line is omitted in I(a), R.

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنوی محذوف

در میان صومعه سالوس پردعوی منم
خرقه پوش خود فروش خالی از معنی منم
بت^۱ پرست صورتی در^۲ خانه مکر و حیل
با منات و با سواع و لات و با غری منم
میزنم لاف از رجولیت ز بیشرمی و لیک
نفس خود را کرده فاجر^۳ چون زن چنگی منم^۴
زیر این دلخ کهن فرعون و قم از^۵ ریا
میکنم دعوی که بر^۶ طور غمش موسی منم
رفتم اندر بتکده^۷ دیدم مقیّاش ولی
بت پرست اندر میان قوم استثنی^۸ منم
سعدیا از صافی می^۹ همچو من شو همچو من
ز آنکه با می^{۱۰} مستحب حضرت مولی منم

۱ بت، for، حق؛ I.

۲ صورتی در I(a) and P، add و before صورت اندر؛ I.

۳ فاجر، for، عاجز؛ I.

۴ This couplet is omitted in I(a).

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); بی، for، از.

۶ L؛ در، for، بر.

۷ L؛ میکده، for، بتکده.

۸ I, P؛ چون کرده، for، قوم؛ I(a)؛ قوم استثنی، for، خو کرده عضی؛ C, Y(a)؛ do، for، کو کرده؛ I(a)؛ قوم، for، استثنی.

۹ Z, C, L, Y(a), Y(b)؛ صافی می، درد و صافی، I(a) and P؛ the same without و.

۱۰ C, Y(a), Y(b)؛ دایم، for، با می.

Metre: [---|---|---|---|] رمل مثنیٰ مخبون مقصور

روزگاریست که سودا زده روی تو ام
 خوابگه نیست مگر^۱ خاک سرکوی تو ام
 بدو زلف^۲ تو که شوریده تر از بخت منست
 که بروی تو بر^۳ آشفته تر از موی تو ام
 نقد هر عقل^۴ که در کیسه پندارم بود
 کمتر از هیچ برآمد بترازوی تو ام
 همدی نیست که گوید سخنی پیش منت
 محرمی نیست که آرد خبری^۵ سوی تو ام
 عاشق^۶ از تیر اجل روی بگرداند و من
 زان^۷ برسم که بدوزد^۸ نظر از روی تو ام^۹
 زین سبب^{۱۰} خلق^{۱۱} جهانند مرید سختم
 که ریاضت کش محراب دو ابروی تو ام

-
- ۱ All texts and all MSS. but I, R; مگر, for مجز.
 ۲ All texts and all MSS. but I; چشم, for زلف.
 ۳ All texts and all MSS. but I, R; من, for بر.
 ۴ I(a), P, Z, L; عقل: C, Y(a), Y(b); سحر, for do.
 ۵ P, Z, L; خبری, for سخنی.
 ۶ I(a); عاقل, for عاشق.
 ۷ P; کی, for do: R, L; می for do: Y(b); من for do.
 ۸ P, Z; بدوزم, for بدوزد.
 ۹ This line is omitted in I, C, and Y(a).
 ۱۰ All texts and all MSS. but I; لاجرم, for سبب.
 ۱۱ R; هر که, for خلق.

دست مرگم بکند^{۱۲} میخ^{۱۳} سراپرده عمر
 گر سعادت نژد خیمه به پهلوی تو ام
 تو میندار کز این در بملا مت بروم^{۱۴}
 که گرم^{۱۵} تیغ زنی بنده بازوی تو ام^{۱۶}
 سعدی از پرده عشاق چه خوش مینالد^{۱۷}
 ترک من پرده برانداز که هندوی تو ام

۱۱۷

هزج مسدّس محذوف Metre:

[----|----|----]

همه کس دوست میدارند و من هم	رفیق مهربان و یار همدم
نه این بدعت من آوردم بعالم	نظر با ^۱ نیکوان رسمیت معهود
مصدق دارمت ^۲ و الله اعلم	تو گر دعوی کنی پرهیزکاری
من این دعوی ^۳ نمیدارم مسلم	و گر گوی که میل خاطر من نیست
گناه اول ز حوا بود و آدم	حدیث عشق اگر گوی گناه است
نه از مدحش خبر باشد ^۴ نه از دم	گرفتار کمند ماه ^۵ رویان

۱۲ R, C, Y(a), Y(b); نکند, for بکند.

۱۳ I, C, Y(a), Y(b); میخ, for بیخ.

۱۴ In Z, L, this hemistich runs as follows: —

P, C, Y(a), Y(b); have the same
 but with ^{۱۴}بر, for نه که.

۱۵ I; اگر, for گرم.

۱۶ In I(a), this line is omitted.

۱۷ R; نالی, for نالد.

۱ I(a), P; با, for بر.

۲ I; دارمت, for دامت.

۳ I(a); دعوی, for معنی.

۴ All texts and all MSS. but I, R; خوب, for ماه.

۵ C; دارم, for باشد.

چو دست مهربان بر سینه ریش^۶ بگیتی در ندانم^۷ هیچ مرهم
 بگردان ساقیا جام لبالب بیاموز از^۸ فلک دور دمام
 اگر دانی^۹ که دنیا غم نبرد بروی دوستان خوش باش و خرم
 غنیمت دان اگر دانی^{۱۰} که هر روز ز عمر مانده روزی میشود کم
 منه دل بر بقای^{۱۱} عمر سعدی که بنیادش نه بنیاد است محکم
 برو شادی کن ای یار دلفروز چو خاکت میخورد چندین مخور غم^{۱۲}

۱۱۸

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

شکست عهد محبت^۱ نگار دلبندم
 برید مهر و وفا یار سست پیوندم
 بخاکپای عزیزت^۲ که از محبت تو^۳
 دل از محبت دنیا و آخرت ~~کندم~~
 تطاولی که تو کردی بدوستی با من
 من آن بدشمن خونخوار خویش نپسندم

۶ I(a); for خویش.

۷ I(a), Z, L, C, Y(a); for ندارم.

۸ Z, L; بگردان , for بیاموز از.

۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); اگر میدانی , for دانی.

۱۰ Z, L, C, Y(a), Y(b); چو میدانی , for دانی.

۱۱ All texts and all MSS. but I; برای , for بقای.

۱۲ In C and Y(a) this line is omitted.

۱ I(a), P, L, C, Y(a), Y(b); محبت , for مودت.

۲ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(a); عزیزان , for عزیزت.

۳ I, I(a), P, L, Z, Y(b); دوست , for تو : C, Y(a); یار for do.

اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی^۴
 هنوز بر سر پیمان^۵ و عهد و سو گندم
 بیار ساقی سرمست جام باده عشق
 بده برغم مناصح^۶ که میدهد پندم
 من آن نیم که پذیرم نصیحت عقلا
 پدر بگوی^۷ که من بی حفاظ^۸ فرزندم
 بخاکپای تو سو گند و جان زنده دلان
 که من بیای تو در^۹ مردن آرزو مندم
 بیا بیا صنما کز سر پریشانی
 نماند چیز سر زلف تو هیچ پابندم
 بخنده گفت که سعدی از این خطر^{۱۰} بگریز
 کجا روم که زندان عشق در بندم

۱۱۹

Metre: [---|---|---] هزج مسدّس احزب مقبوض محذوف:

گر دست دهد هزار جام در پای مبارکت فشام
 آخر ب سرم گذر کن ایدوست انگار که خاک آستانم

۴ I, R; عهد بشکستی, دوستی از من.

۵ C, Y(a); پیوند, پیمان.

۶ L; مناصح, for بناصح.

۷ Z, L, Y(a), Y(b); بگوی, مکوی.

۸ R, Z; حساب, حفاظ.

۹ Y(a), Y(b); در, بر.

۱۰ I, R; خطر, for سخن.

هر حکم ~~که~~ بر سرم برانی سهلست ز خویشتن مرا^۱
 نو خود سر وصل ما نداری من عادت^۱ بخت خویش دانم
 هیاهات که چون تو شاهبازی تشریف دهد در^۲ آشیانم
 گر نام تو بر سرم بگویند^۳ فریاد بر آید از روانم^۴
 شب نیست که از^۵ فراق رویت زاری بفلک نمیرسانم
 گر خانه محقرست و تاریک بر دیده^۵ روشنت نشانم
 آخر نه من و تو دوست بودیم عهد تو شکست و من همانم
 من مهره^۶ مهر تو نریزم الا^۶ که بریزد استخوانم
 من ترک وصال تو نگویم الا^۶ بفراق جسم و جانم
 مجنونم اگر بهای لیلی ملک عرب و عجم ستانم
 شیرین زمان^۷ توئی بتحقیق من بنده خسرو زمانم
 شاهی که ورا رسد که گوید مولای اکابر جهانم
 ایوان رفیعش آسمان را گوید تو زمین من آسمانم
 دانی^۷ که جفا^۸ روا ندارد مگذار که بشنود فغانم
 هر کس بزمان خویشتن بود^۹ من سعدی آخر الزمان^{۱۰}

۱ I adds و after عادت.

۲ C, Z, L; بر, for در; I, P, R; به, for do.

۳ In Z and L this hemistich runs thus: — گر نام تو بر زبانم آید.

۴ In I and R this line is omitted.

۵ I, I(a); در, for از.

۶ L; جهان, for زمان.

۷ C, Y(a), Y(b); دانم, for دانی.

۸ All texts and all MSS but I; ستم, for جفا.

۹ I(a), P, Z, L; خویش بودند, for بیش بودند; Y(a), Y(b); خویشتن بود, for do.

۱۰ This line is omitted in I and R.

۱۲۰

Metre: رمل مثنیٰ مخبون [-----|-----|-----|-----]

کاج کان^۱ دلبر عیار^۲ که من کشته اویم
 بار دیگر بگذشتی که کند زنده ببویم
 ترک من گفت و بترکش نتوانم که بگویم
 چه کنم چون دل او نیست ز آهن و رویم^۳
 تا قدم باشدم اندر^۴ طلبش^۵ اقم و خیزم
 تا نفس ماندم اندر عقبش^۶ پرسم و پویم^۷
 لب او بر لب من این چه خیالت و تمنا
 مگر آنکه که کند کوزه گر از خاک سبویم
 همه بر من چه زنی زخم فراق ایشه^۸ خوبان
 نه منم تنها کاندر خم چو گاف تو^۹ گویم^{۱۰}
 هر کجا صاحب حسنست^{۱۱} ثنا گویم و وصفش
 تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

۱ P, C, Y(a), Y(b); آن, for کان.

۲ L, Z; طنّاز, for عیار.

۳ In P, Z, L, C, this hemistich runs as follows: —

چه کنم نیست دل چون دل او ز آهن و رویم.

۴ I(a); از, for اندر.

۵ Z, L; قدمش, for طلبش.

۶ P, C, Y(a); جویم, for جویم.

۷ P; شه, for مه.

۸ P; چو, for تو.

۹ This couplet is omitted in I(a).

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); حسن, for حسنی.

بوفای تو کز آن روز که دلبند منی
 دل نبستم بوفای کس^۶ و درز نگشادم^۷
 تا خیال قد و بالای تو در چشم منست
 گر خلاق همه سروند چو سرو آزادم
 بسخن راست نیاید که چه^۸ شیرین دهنی^۹
 وین عجیتر که تو شیرینی و من فرهادم
 دستگاهی نه که در پای تو ریزم چون خاک
 حاصل آنست که چون طبل تهی پر بادم
 مینماید که جفای فلک از دامن من^{۱۰}
 دست کوتاه نکند تا نکند بنیادم
 ور تحمل نکنم جور زمان را چه کنم
 داوری نیست که از وی بستاند دادم^{۱۱}
 دلم از صحبت^{۱۲} شیراز بکلی بگرفت
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

۶ I, L; تو, for کس.

۷ P; در نگشادم, for دل نهادم. This line is omitted in C, Y(a), and Y(b).

۸ C, Y(a); تو, for چه.

۹ All texts and all MSS but I; سخنی, for دهنی.

۱۰ Z, L; دل, for من.

۱۱ This is the I version. In all other texts and in MSS. this line runs as follows: —

ظاهر آنست که با ساقه حکم ازل ⊗ جهد سودی نکند تن بقضا بنهادم

but Z has لطف, for حکم, and C, Y(a), Y(b), روز for do: P has در دادم, for بنهادم: In L the couplet is omitted.

۱۲ C, Y(a); وحشت, for صحبت.

هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد^{۱۳}

عجب از صاحب دیوان نرسد فریادم^{۱۴}

سعدی احب وطن گرچه حدیثیست صحیح

نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

۱۲۲

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

من اندر خود نمی یابم که روی از دوست برتابم

بدار^۱ ای خواجه^۲ دست از^۳ من که طاقت رفت و پایابم

نم فرسود و عقلم^۴ رفت و عشقم همچنان باقی

وگر^۵ جانم دروغ آید نه مشتاقم که کذابم^۶

بیار ای لعبت ساقی نگویم^۷ چند پیمانه

که گر دریا^۸ بیبای نخواهی یافت سیرابم^۹

۱۳ C, Y(a), Y(b); نرسد, for برسد.

۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱ C, Y(a); مدار, for بدار.

۲ All texts and all MSS. but I; دوست, for خواجه.

۳ I(a) omits از before من.

۴ I(a); جانم, for عقلم.

۵ C, Y(a), Y(a); اگر, for وگر.

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); بیای, for نگویم.

۸ All texts and all MSS. but I; جیحون, for دریا.

۹ C, Y(a); پایابم, for سیرابم.

مرا روی تو محرابست در شهر مسلمانان
 اگر جنگ مغل^{۱۰} باشد نگرداند^{۱۱} ز محرابم
 مراد^{۱۲} از دینی و عقبی همیم بود و دیگری
 که پیش از رفتن^{۱۳} دنیا دمی با دوست دریابم
 ببند ای یار بر رویم دری از هر که در عالم
 که دل با دوست مشغولست و زحمت بر نمی تابم^{۱۴}
 سر از بیچارگی گفتم نهم شوریده در عالم
 دگر ره پای میندد وفای عهد اصحابم^{۱۵}
 نگفتی^{۱۶} بیوفا یارا که دلداری کنی مارا
 الا گر دست میگیری بیا کز سر گذشت آبم
 زمستانست و بی برگی بیا^{۱۷} ای باد نوروزی
 بیابانست و تاریکی بر آ^{۱۸} ای قرص مهتابم^{۱۹}
 حیات سعدی آن باشد که بر خاک درت میرد
 دری دیگر نمیدانم^{۲۰} مکن محروم از این بابم

۱۰ All texts and all MSS. but I; مغل, for مغل.

۱۱ I, I(a), P, R, Z; نگرداند, for نگردانی.

۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); مرا, for مراد.

۱۳ I, I(a), R, Z, C, L; رفتن, for رفتن.

۱۴ This line is only found in I, I(a), P, R, and Y(b), but Y(b) has وز I(a) has زحمت, for رحمت and بادوست مشغول, for بدوست مشتاق و زحمت بر نمی تابم, for مهتر نمی تابم.

۱۵ This line is omitted in I(a) and R.

۱۶ C, Y(a); نگفتم, for نگفتی.

۱۷ I(a); بیا, for الا.

۱۸ Z, L, C, Y(a); بر آ, for بیا, P, R, Y(b); بتاب, for do.

۱۹ In I This line is omitted.

۲۰ Z, C, Y(a), Y(b); نمیدانم, for نمیداند.

از ترشروئی دشمن وز^{۱۱} حدیث^{۱۲} تلخ دوست
 کم نگردد شورش^{۱۳} طبع سخن شیرین من^{۱۴}
 خلقرا بر ناله من رحمت آمد چند بار
 خود نگوئی چند نالد سعدی مسکین^{۱۵} من^{۱۶}

۱۲۴

Metre: [— — — — | — — — — | — — — — | — — — —] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

دست با سرو روان چون نرسد^۱ در گردن
 چاره نیست بجز دیدن حسرت و خوردن^۲
 آدمیرا که طلب هست و توانائی نیست
 صبر اگر هست و گر نیست بیاید کردن
 بند بر پای توقف چکنند گر نکند
 شرط عشق^۳ است بلا دیدن و پا افشردن
 روی بر^۴ خاک در دوست بیاید مالید
 چون میسر نشود روی بروی آوردن

۱۱ I, Z; در, for وز.

۱۲ All texts and all MSS but I; جواب, for حدیث.

۱۳ R adds از after شورش.

۱۴ C, Y(a); طبع سخن شیرین من و شیرین من, for طبع من و شیرین من.

۱۵ I(a), Z, L; غمگین, for مسکین; P; شیرین for do.

۱۶ This line is omitted in R.

۱ I; نرسد, for نرود.

۲ Z; خوردن, for بردن.

۳ C, (Ya), Y(b); عقل, for عشق.

۴ P; در, for بر.

نیمجان چه^۵ بود تا^۶ ندهد دوست بدوست
 گر بصد جان دل جانان نتوان آزدن
 سهل باشد سخن سخت که خوبان^۷ گویند
 جور^۸ شیرین دهنان تلخ نباشد بردن^۹
 هیچ شک می نکم^{۱۰} کاهوی مشکین تثار
 شرم دارد ز تو مشکین خط آهو گردن
 روزی اندر سرکار تو کم جان^{۱۱} عزیز
 پیش بالای تو باری چو بیاید مردن
 سعدیا دیده نگهداشتن از صورت خوب
 نه چنانست که دل دادن و جان پروردن

۱۲۵

Metre: [---|---|---|---] منسرح مثنوی مطوی مکسوف

دی بچمن برگذشت سرو سخنگوی^۱ من
 تا نکند گل غرور رنگ من و بوی من

۵ Z; چه, for چو.

۶ R; تا, for گر.

۷ R, Y(a); جانان, for خوبان.

۸ I(a); شور, for جور.

۹ I; بردن, for بودن; Z; دیدن for do.

۱۰ C, Y(a); نکند, for نکم.

۱۱ I, R; عمر, for جان.

۱ R: شاهد خوشگوی, for سرو سخنگوی.

برگ گل لعل^۲ بود شاهد بزم بهار
 آب گلستان ببرد شاهد گلروی من
 شد سپر از دست عقل تا ز کمین^۳ عتاب
 تیغ جفا بر کشید ترک زره موی من
 ساعد دل چون نداشت قوت بازوی صبر
 دست غمش^۴ در^۵ شکست پنجه^۶ نیروی من
 کرده ام از راه عشق^۷ چند گذر سوی^۸ او
 او^۹ بتفضل نکرد هیچ نظر^{۱۰} سوی من
 جور کشم بنده وار و ر بکشد^{۱۱} حاکمست^{۱۲}
 خیره^{۱۳} کشی کار^{۱۴} او ناز^{۱۵} کشی خوی^{۱۶} من
 ای گل خوشبوی من یاد کنی بعد از این^{۱۷}
 سعدی بیچاره بود بلبل خوشگوی من

۲ C, Y(a), Y(b); سرخ, for لعل.

۳ I inserts گاه after کمین.

۴ R; غمت, for غمش.

۵ All texts and all MSS. but I and P; بر, for در.

۶ R; ساعد, for پنجه.

۷ R; کوی مهر, for راه عشق.

۸ R; پیش, for سوی.

۹ I, R; کو, for او.

۱۰ I, P, R, C; گذر, for نظر.

۱۱ I(a); کشدم, for بکشد.

۱۲ R; اوست, for است.

۱۳ C, Y(a), Y(b); بنده, for خیره.

۱۴ I; خوی, for کار.

۱۵ All texts and all MSS. but I and R; جور, for ناز.

۱۶ I(a); کار, for خوی.

۱۷ P, C, Y(a), Y(b); از آنک, for از این.

عشق بتاراج داد رخت صبوری دل
می نکند بخت شور خیمه ز بهلوی من^{۱۸}

۱۲۶

هرج مسدّس مقصور Metre:

[----|----|----]

که مارا دور کرد از دوستداران	فراق دوستانش باد و یاران
چو بلبل در قفس روز ^۲ بهاران	تنم ^۱ در بند تنهائی بفرسود
که قتل مور در پای سواران	هلاک من چنان مهمل ^۳ گرفتند
نمی بینم بجز زنهار خواران ^۴	بنخیل هر که می آیم بزنها
چنین باشد وفای حق گذاران	ندانستم که در پایان صحبت
ندانستم که در گنجند ماران	بگنج شایگان افتاده بودم
بباید بردنت جور هزاران	دلا گر دوستی داری بناچار
که برگردند روز تیر باران	خلاف شرط ^۵ یارانت سعدی
باخلاص و ارادت جان سپاران ^۶	چه خوش باشد سری در پای یاری

۱۲۷

مقارب مثنی محذوف Metre:

[----|----|----|--]

گواهی امین ست بر درد من سرشک روان بر رخ زرد من

^{۱۸} This couplet is only found in I and R.

^۱ All texts and all MSS. but I, R; دلم, for تنم.

^۲ I, Y(b); فصل, for روز; Y(a); اندر for do.

^۳ L, Y(a), Y(b); آسان, for مهمل.

^۴ C, Y(a); داران, for خواران.

^۵ C, L, Y(a), Y(b); رای, for شرط.

^۶ This line is omitted in C and Y(a).

128

میان باغ حرامست بیتو گردیدن
که خار با تو مرا به که بیتو گل چیدن
وگرا بجام برم بیتو دست در مجلس
حرام صرف بود بیتو باده نوشیدن

1. I, R; \mathbb{A}_1 , for \mathbb{A}_2 .

۲ Z, L, Y(b); بکوی, for بند.

۳ C, Y(a), Y(b); بود, for تودر.

٤ I(a), P, C, Y(a), Y(b); آید, for آمد.

• This couplet is omitted in I(a) and P.

γ In all texts and all MSS. but I, I(a), this hemistich runs as follows:

از آن رحمت نیست بر درد من

C, Y(a); اگر، for.

خم دو زلف تو بر لاله حلقه بر^۲ حلقه^۳
 بسنگ خاره در آموخت عشق ورزیدن
 اگر جماعت چین صورت تو بت^۴ یبند
 شوند جمله پشیمان^۵ ز بت پرستیدن
 کساد نرخ شکر در جهان پدید آمد
 دهان چو بازگشائی بوقت خندیدن
 بجای خشک بمانند سروهای چمن
 چو قامت تو ببینند در خرامیدن
 من گدای که باشم که دم زخم زلفت^۶
 سعادت چه بود خاک پات^۷ بوسیدن
 بعشق و مستی و رسوائیم خوشست از آنکه
 نمک ندارد^۸ با عشق زهد ورزیدن
 نشاط زاهد^۹ از انواع طاعتست و ورع
 صفای عارف از ابروی نیکوان دیدن
 عنایت تو چو با جان^{۱۰} سعدیست چه باک
 چه غم خورد که حشر^{۱۱} از گناه سنجیدن

۲ P, Z, L; در, for .

۳ I inserts after است .

۴ I(a); for, رخت .

۵ C; for, پریشان .

۶ I; for, رکیب .

۷ P, Z; پای, for .

۸ This is the I(a) variant: I, P, C, Y(a); for, نمک ندارد, Z, L, Y(b); for do, نمک باشد .

۹ L; شاهد, for زاهد .

۱۰ I(a); for, در شان .

۱۱ C, Y(a), Y(b); for, بخشد خورد .

N. B. This Ode is omitted in R.

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [-----|-----|-----|-----]

عشقبازی چیست سر در پای جانان باختن
 با سر اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
 آتشم در جان گرفت از عود خلوت سوختن
 نوبه کارم توبه کار از عشق پنهان باختن
 اسب در میدان رسوائی جهانم مردوار
 بیش از این در خانه نتوان گوی و چوگان باختن
 پاکبازان طریقت را صفت دانی که چیست
 بر بساط زرد در^۱ اول ندب^۲ جاب باختن
 زاهدی برباد الا مال و منصب دادنت
 عاشقی در ششدر الا کفر و ایمان باختن
 گر حریف زرد عشقی مال و دین و جان بیاز
 ورنه هر طفلی تواند بر گروگان^۳ باختن^۴
 بر کفی جام شریعت بر کفی سندان عشق
 هر هوسناکی نداند^۵ جام و سندان باختن
 سعدیا شطرنج ره خلوت نشینان باختند^۵
 رو تماشا کن که نتوان همچو ایشان باختن

۱ Z, L, C, Y(b); عشق, for در: Ç, Y(a); روز, for do.

۲ C, Y(a): مدت, for ندب.

۳ This line is only found in I.

۴ Z, L; ندانم, for نداند: I(a); چه داند, for do.

۵ This is the I version. In other texts and MSS. the hemistich is given thus; — سعدیا صاحب‌دلان شطرنج وحدت باختند
 have ازین ره, for وحدت.

This Ode is omitted in R.

Metre: [---|v---|---|v---] رجز مثنیٰ مطوی مخبون

۱۳۰

وہ کہ جدا نمیشود نقش تو از خیال من
تا چه شود بعاقبت در هوس^۱ تو حال من
نالہ زیر و^۲ زار من زار ترست هر زمان
بسکہ بهجر^۳ میدهد عشق تو گوشمال من
نور ستارگان ستد^۴ روی چو آفتاب تو
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من^۵
دیده زبان حال من بر تو کشاد رحم کن
چونکہ اثر نمیکند در تو زبان قال من^۶
پرتو نور روی^۷ تو هر نفسی بهر کسی
میرسد و نمیرسد نوبت اتصال من
خاطر تو بخون من رغبت اگر چنین کند^۸
هم بمراد دل^۹ رسد خاطر بدسگال من^{۱۰}

۱ Z, L; طلب, for هوس.

۲ I(a), Y(a), Y(b) omit و after زیر.

۳ L; ز, for به.

۴ I(a); برد, for ستد.

۵ In R this line runs as follows:—

کوثر ترست هر زمان قامت نازنین تو انگشت نمای خلق شد قامت همچون هلال من

۶ This line is only found in I and R.

۷ I; رأی, for روی; R; و ناز, for do.

۸ In I(a) چنین and کند are transposed.

۹ C, Y(a), Y(b); خود, for دل.

۱۰ This line is omitted in I.

برگذری و ننگری باز نگر که بگذرد

فقر من و غنای تو جور تو و احتمال من

چرخ شنید آه من^{۱۱} گفت منال سعدیا

کاه تو تیره میکند آینه جمال من

۱۳۱

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

خلاف راستی^۱ باشد خلاف رأی درویشان

بنه در همتی داری سر اندر پای درویشان

گرت آئینه باید که نور حق در او^۲ بینی

نبینی در همه عالم مگر سبای درویشان

قبا بر قد سلطانان چنان^۳ زیبا^۴ نمی باشد^۵

که این^۶ خلقتان^۷ گرد آلوده^۸ بر بالای درویشان^۹

۱۱ All texts and all MSS. but I; ناله ام, for آه من.

۱ P C, Y(a); دوستی, for راستی.

۲ R and all texts; آن, for او.

۳ I(a); چابک, for زیبا.

۴ I(a), P, Z, L; آید, for باشد: C, Y(a), Y(b); افتد for do.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); آن, for این.

۶ C; خلعتان, for خلقتان.

۷ All texts and all MSS. but I; آلوده, for گرد آلوده.

۸ In all texts and all MSS. but I and I(a), the following line is added here: —

گر از یک نیمه روی آرد سپاه مشرق و مغرب
ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان

بمأوا سر فرود آرند^۹ درویشان معاذالله
وگر خود جنت الماوی بود مأوی درویشان^{۱۰}
کسی آزار درویشان تواند جست لا والله
که گر^{۱۱} خود زهر پیش آری^{۱۲} بود حلوای درویشان^{۱۳}
توداری سیم و زر و مال و عمر و سود و سرمایه^{۱۴}
کجا با اینهمه شغلت بود پروای درویشان
که حق بینند و حق گویند و حق جویند و حق باشد^{۱۵}
هر آن معنی که آید در دل دانای درویشان
دو عالم چیست تا در چشم ایشان قیمتی دارد
دوئی هرگز نباشد در دل یکتای^{۱۶} درویشان^{۱۷}

۹ آرند، for نآرند؛ I.

۱۰ This line is omitted in C and Y(a). It is succeeded in Y(b) by the following verse;

در آن مجلس که درویشان شراب شوق مینوشند

در آید خضر پیغمبر شود سقای درویشان

۱۱ که گر، for وگر؛ I.

۱۲ پیش آری، for باشد یا؛ I.

۱۳ This couplet is omitted in I(a).

۱۴ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus;

تو زرداری و سرداری و سیم و سود و سرمایه، but I(a), P, R, Z, have سیم for زن، and in I(a) سود and سیم are transposed.

۱۵ In C, Y(a) this hemistich runs thus;—

Z & L have the same، که حق جویند و حق بینند و حق گویند و حق دانند، but with خواهند for گویند؛ Y(b) the same، but with باشد for دانند؛ in P گویند and جویند are transposed؛ R، جو، for که؛ I، پیوسته؛ I، و حق باشد.

۱۶ یکتائی، for بینائی؛ P.

۱۷ This couplet is omitted in I.

سرای^{۱۸} و سیم وزر در بازو عقل و جان^{۱۹} و دل سعدی
حریف اینست اگر داری سر سودای درویشان

۱۳۲

Metre: [---|---|---|---] محتّ مثنّی مخبون مقطوع:

چه روی و موی و بنا گوش و خط و خالست این
چه قد و قامت و رفتار و اعتدالست این
کسی که در همه عمر این صفت^۱ مطالعه کرد
بدیگری نگردد یا بخود محالست این
کمال حسن وجودت ز هر که پرسیدم
جواب داد که در غایت کمالست این
نماز شام بیام از کسی نگاه کند
دو ابروان تو گوید مگر هلالست این
لبت بخون عزیزان که میخوری لعلست
تو خود بگوی^۲ که خون میخوری حالست این
چنان بیاد تو شادم که فرق می تکم
ز دوستی که فراقست^۳ یا وصالست این

۱۸ I omits و after سرای.

۱۹ All texts and all MSS. but I; جان, for دین.

۱ R; صنعت, for صفت.

۲ R; بگوی, for میگوی.

۳ R; فراقست, for فراق.

N. B. This Ode is only found in I and R.

دختران^۹ مصر^{۱۰} را کاسد شود بازار حسن
 گر چو^{۱۱} یوسف پرده بردارد بدعوی رویتو
 ماه و پروین از خجالت رخ^{۱۲} فروپوشند اگر
 آفتاب آسا کند در^{۱۳} شب تجلی رویتو
 چشم از زاری چو فرهادست و شیرین لعل تو
 عقلم از شورش چو مجنونست و لیلی رویتو^{۱۴}
 مردم چشمش بدرد پرده^{۱۵} اعمی^{۱۵} ز شوق
 گر درآید در خیال چنم اعمی رویتو
 ملک زیبایی مسلم گشت فرمان ترا
 تا چنین خطی مزور گردانشی رویتو^{۱۶}
 روی هر صاحبجمالی را بیه خواندن خطاست
 گر رخی را ماه شاید^{۱۷} گفت باری رویتو^{۱۸}
 داشتند اصحاب خلوت خرقها بر من زنند
 تا تجلی کرد در بازار تقوی رویتو^{۱۹}

۹ R; دختران, for دختران.

۱۰ I, P; مصر, for مصر.

۱۱ I, Y(b); چه, for چو.

۱۲ P; سر, for رخ.

۱۳ I; بر, for در.

۱۴ This line and the next are omitted in I and R.

۱۵ I(a); P; عیا, for اعمی.

۱۶ This line is found only in I.

۱۷ I(a), P, Z, L; باید, for شاید.

۱۸ In R this line runs as follows; —

گر قدی را سرو باید گفت باری قد تو

ور رخی را ماه شاید گفت باری روی تو

۱۹ This line is only found in I.

چون بهر وجهی بخواهد رفت جان از دست ما
 خوبتر وجهی بیاید^{۲۰} جستن^{۲۱} اولی روتو^{۲۲}
 رسم تقوی مینهد در عشق بازی رای^{۲۳} من
 کوس غارت میزند در ملک تقوی روتو^{۲۴}
 خورده^{۲۵} بر سعدی مگبر ای جان^{۲۶} که کاری^{۲۷} خورده تیست
 سوختن در عشق و آنکه ساختن بیروتو

۱۳۴

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

گفتم بعقل^۱ پای بر آرم ز بند او
 روی خلاص نیست بجهد از کند او
 مستوحب ملامتی ایدل که چند بار^۲
 عقلت بگفت و^۴ گوش نکردی به^۵ پند او

۲۰ C; بیاید, for نباید.

۲۱ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); ساخت, for جستن; I(a); باخت, for do.

۲۲ This line is omitted in R.

۲۳ R; عشق بازی رای, for عشق رای جهد.

۲۴ This line is omitted in I.

۲۵ I, I(a), P; خورد, for خورده.

۲۶ R; دل, for جان.

۲۷ I, R, C, Y(a), Y(b); جای, for کاری.

۱ I; از, for به.

۲ Z, L; ور, for بر.

۳ I; چند بار, for دست جهد.

۴ Z, C, L, Y(a) omit و after گفت.

۵ Z, L; تو, for به.

آن^۱ بوستان میوه شیرین که دست جهد
 دشوار میرسد بدرخت بلند او
 گفتم عناب مرکب تازی بگیرمش
 لیکن وصول نیست بگرد سمند او
 چشم بدوخت از همه عالم باتفاق
 تا جز در او نظر نکند مستمند او
 سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
 از شهر او چگونه رود شهر^۲ بند او^۳
 گر خود بجای مروحه شمشیر میزند
 مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
 نومید نیستم که هم او شربتی دهد^۴
 ورنه بهیچ به نشود دردمند او
 او خود مگر بلطف خداوندی کند
 ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
 سعدی ازو چو صبر^۵ میسر نمی شود
 اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [----|----|----]

من از دست کانداران ابرو نمی آرم گذر کردن بهر سو^۱

۱ P; for ای، آن.

۲ شهر، for پای، I(a).

۳ This line is omitted in R.

۴ شربتی دهد، for مرهمی نهد، I; All texts and all MSS.

۵ ازو چو صبر، for چو صبر ازوت، I; All texts and all MSS.

۶ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی آرم بهر سو

. بهر سو، for بر آن رو، C has the same but with

آن^۱ بوستان میوه شیرین که دست جهد
 دشوار میرسد بدرخت بلند او
 گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
 لیکن وصول نیست بگرد سمنند او
 چشم بدوخت از همه عالم باتفاق
 تا جز در او نظر نکند مستمند او
 سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
 از شهر او چگونه رود شهر^۷ بند او^۸
 گر خود بجای مروحه شمیر میزند
 مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
 نوید نیستم که هم او شربتی دهد^۹
 ورنه بهیچ به نشود دردمند او
 او خود مگر بلطف خداوندی کند
 ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
 سعدی ازو چو صبر^{۱۰} میسر نمی شود
 اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [----|----|----]

من از دست کانداران ابرو نمی آرم گذر کردن بهر سو^۱

۱ P; for ای, آن.

۷ I(a); for پای, شهر.

۸ This line is omitted in R.

۹ All texts and all MSS. but I; مرهمی دهد, for شربتی دهد.

۱۰ All texts and all MSS. but I; چو صبر ازوت, for صبر ازو.

۱ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی آرم بهر سو
 C has the same but with بر آن رو, for بهر سو.

دو چشم خیره ماند^۲ از روشنائی ندانم قرص خورشیدست یا رو
 بهشتست آنکه من دیدم^۳ نه رخسار کندست آنکه او دارد نه گیسو
 لبان لعل چو^۴ خون کوتر سواد زلف چو^۵ پر پرستو
 نه آن سرپنجه دارد شوخ عیار^۶ که با او برتوان آمد بیازو
 همه جان خواهد از عشاق مشتاق ندارد سنگ کوچک^۷ در ترازو
 نفس را بوی خوش چندان نباشد مگر در جیب دارد ناف آهو
 نه مروارید از آب شور خیزد ورا در آب شیرینست لولو^۸
 غریبی^۹ سخت مطبوع^{۱۰} اوفتادست بترکستان رویش خال هندو
 عجب گر در چمن بر پای خیزد که^{۱۱} پیشش سرو ننشیند بزانو
 لب خندان شیرین منطقش را نشاید گفت جز ضحاک جادو^{۱۲}
 اگر^{۱۳} بخرامد اندر مجلس^{۱۴} عام دو صد فریاد برخیزد زهرسو
 بیاد روی گلبوی^{۱۵} گل اندام همه شب خار دارم زیر پهلو
 تحمل کن جفای یار سعدی که جور نیکوان ذنبی^{۱۶} است معفو

۲ L; ماند, for شد.

۳ P; من دیدم, for وی دارد; Z; او دارد for do.

۴ R; رعنا, for عیار.

۵ C, Y(a); دیگر, for کوچک.

۶ This line is omitted in C and Y(a).

۷ L; غریبی, for غریب.

۸ R; مطبوع, for محبوب.

۹ L; به, for که.

۱۰ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱۱ P, R, C, Y(a), Y(b); وگر, for اگر.

۱۲ All texts and P; بخرامد اندر مجلس, for بینندش اندر محفل; R has the same, but with بینندش, for بنشیند.

۱۳ C, L, Y(a), Y(b); گلفام, for گلبوی.

۱۴ R; رسم, for ذنبی; C; دین for do.

N. B. This Ode is omitted in I.

تدبیر نیست^۷ جز سپر انداختن که خصم
 سنگی بدست دارد و ما آبگینه
 آنرا^۸ روا بود که زند لاف مهر دوست^۹
 کز دل بدر^{۱۰} کند همه مهری و کینه
 سعدی بعشقبازی خوبان مثل^{۱۱} نشد
 تنها درین مدینه که در هر مدینه
 شعرش چو آب در همه عالم روان شدست^{۱۲}
 کز پارس می رود بخراسان سفینه

۱۳۸

Metre: [---|---|---|] سریع مسدس مطوی مکسوف

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من^۱ سوخته
 غیرت سلطان جمالت چو باز^۲ چشم من از هر که^۳ جهان دوخته
 عقل کهن بار جفا میکشد^۴ دمبدم از عشق نوآموخته

۷ نیست، for چیست، R.

۸ آنرا، I, C, L, Y(a), Y(b), add و before.

۹ لاف، C, Z, L, Y(a), Y(b); لاف مهر دوست، for مهر یار دوست، P, R; مهری for do.

۱۰ بدر، for بردن، C, L, Y(a), Y(b).

۱۱ خوبان مثل، for و مستی علم، I(a), P.

۱۲ شدست، for شده، Z, L, Y(a), Y(b).

۱ جگر، for C; من، R, Z; دل، for do.

۲ جمالت چو باز، Z; جمالت چو باز، for خیالت بحکم، I(a); چو باز، P; چنان، for do: جمال تو کرد، Z.

۳ هر که، Z, L; دو، C, Y(a), Y(b); جمله، for.

۴ عقل که این بار جفا میکشد، In R this hemistich runs thus.

وہ کہ بیکبار پراکنده شد آنچه بعمری شدم^۵ اندوخته^۶
 غم بتولای تو بخیریدم جان بتمنای تو بفروخته
 در دل سعدیست چراغ غمت مشعل^۷ تا ابد افروخته

۱۳۹

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون محذوف

ایکه شمیر جفا بر سر ما^۱ آخته
 دشمن از دوست ندانسته و نشناخته
 من ز فکر تو بخود هیچ^۲ نمیپردازم
 نازنینا تو دل از ما^۳ بکه پرداخته
 چند شبها بغم روی تو روز آوردم
 که تو یکروز^۴ نپرسیده و ننواخته
 گفته بودم که دل از دست تو بیرون آرم
 باز دیدم که قوی پنجه در انداخته
 تا شکاری^۵ ز کند سر زلفت بجهد^۶
 ز ابروان و مژها^۷ تیر و کمان ساخته

۵ I, P; بشد, for شدم: R; نشد for do: L; بدم for do.

۶ I, P; آموخته, for اندوخته.

۱ P, C, Y(a), Y(b); ما, for من.

۲ P, C, Y(a), Y(b); نیز, for هیچ.

۳ P; ما, for من.

۴ C, Y(a), Y(b); بار, for روز.

۵ Z; شکاری, for اسیری.

۶ I, P, Z, Y(b); بجهد, for بجهد.

۷ P; مژها و مژه, for تا بایرو و مژه.

لاجرم صید دلی^۸ در همه آفاق^۹ نماند
 که نه باتیر و کلاف^{۱۰} در پی او تاخته
 ماه و خورشید و پری و آدمی اندر نظرت^{۱۱}
 شرمسارند^{۱۲} که سر بر همه افراخته
 با همه جلوۀ طاوس و خرامیدن کبک^{۱۳}
 عیب اینست که بی^{۱۴} مهرتر از فاخته
 هر که می بیندم از بار^{۱۵} غمت میگوید
 سعدیا بر تو چه رنجست که بگداخته^{۱۶}
 بیم ماتست^{۱۷} درین بازی بیهوده مرا
 چکنم دست تو بردی که دغا^{۱۸} باخته^{۱۹}

۸ C, L, Y(a); قوی, for دلی.

۹ I(a), P; شیراز, for آفاق.

۱۰ P; از, for در.

۱۱ P; نظرت, for نظرش.

۱۲ I(a), P, Z, L, C, Y(a), Y(b); عمر هیچند, for شرمسارند.

۱۳ C, Y(a); او, for کبک.

۱۴ I(a); بد, for بی.

۱۵ I(a), P, Z; جور, for بار.

۱۶ This line is omitted in R.

۱۷ Z; جان, for مات.

۱۸ All texts and all MSS. but I; دغل, for دغا.

۱۹ This line is omitted in I(a).

Metre: هـزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

شبی در خرقه رند آسا^۱ گذر^۲ کردم بمیخانه
 ز عشرت می پرستانرا منور گشت^۳ کاشانه
 ز خلوتگاه^۴ ربان، وثاقی در سرای دل
 که تا قصر^۵ دماغ^۶ ایمن بود ز آواز بیگانه^۷
 چو ساقی در شراب^۸ آمد بنوشانوش در مجلس
 بنا^۹ فرزانیگی گفتند کاول مرد فررانه
 بتندی گفت^{۱۰} آری من شراب از مجلسی خوردم
 که مه^{۱۱} پیرامن شمعش نیارد بود پروانه
 دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیده ست او^{۱۲}
 بگوش همتش دیگر کی^{۱۳} آید شعر و افسانه^{۱۴}

۱ R; رند آسا، for رندان.

۲ I; گذر، for نظر.

۳ I(a); بود، for گشت.

۴ C, Y(a); عشرتگاه، for خلوتگاه.

۵ Z, L; کاخ، for قصر.

۶ C, Y(a); امل، for دماغ.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; شراب، for سماع.

۹ I(a); بی، for نا; R; بی، for do.

۱۰ R, C, (Ya), Y(b); گفتم، for گفت.

۱۱ C, Y(a); بر، for مه.

۱۲ In I this hemistich runs thus; سری در عالم وحدت شراب حق نبوشیده.

۱۳ Z, L; نه، for کی.

۱۴ This line is omitted in R.

گمان بردم که طفلانند^{۱۵} از پیری سخن گفتم

مرا پیر خرابانی جوابی^{۱۶} داد مردانه

که نور^{۱۷} عالم علوی فرا^{۱۸} هر روز می‌تابد^{۱۹}

تواندر صومعش دیدی و من در کنج میخانه^{۲۰}

کسی کامد درین خلوت^{۲۱} بیکرنگی مؤید^{۲۲} شد^{۲۳}

چه پیر زاهد عابد^{۲۴} چه رند^{۲۵} مست^{۲۶} دیوانه

کشادند اندرون^{۲۷} جان در تحقیق بر سعدی^{۲۸}

چو اندر قفل گردون زد کلید^{۲۹} صبح دندان

۱۵ R has طفلان for پیری and طعلی for پیری.

۱۶ P; جوابی for جوانی.

۱۷ I(a); نور for نوراز.

۱۸ Z, C, L, Y(a), Y(b); مرا for فرا.

۱۹ I, P; می‌تابد for می‌آید; I(a); می for نی.

۲۰ In all texts and MSS. but I, R, this hemistich runs as follows; —

I(a) and P have the same
but with صومعش for صومعش and اش در for اش در اندر کنج میخانه.

۲۱ I; خلوت for میدان.

۲۲ I(a); مؤید for هویدا; C, Y(a), Y(b); تواند for تواند.

۲۳ In R this hemistich is thus expressed; —

هر آنکس که بتاریکی در این خانه مجاور شد.

۲۴ In all texts and all MSS. but I and R; زاهد, عابد are transposed.

۲۵ R; رند for مرد.

۲۶ L inserts و after مست.

۲۷ All texts and all MSS. but I; از درون for اندرون.

۲۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); بر سعدی for سعدی را. In R this hemistich runs thus: — بشارت داد سعدی را بفتح الباب زمانی.

۲۹ R; کلید for بوت.

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنی مخبون مقطوع

اگر بتحفه جانان هزار جان آری
 محقرست و^۱ نشاید که بر زبان آری
 حدیث جان بر جانان همین^۲ مثل دارد
 که زر بکان بری و گل ببوستان آری
 هنوز در دلت ای آفتاب رخ نگذشت
 که سایه بسر یار مهربان آری
 تراچه غم که مرا^۳ در غمت نگیرد خواب
 تو پادشاه کجا یاد پاسبان آری^۴
 زحسن روی تو بر دین خلق میترسم
 که بدعتی^۵ که نبوده ست در جهان آری
 کس از کناری در روی^۶ تو نگه^۷ نکند^۸
 که عاقبت نه بشوخیش در میان آری
 زچشم مست تو واجب کند که هشیاران
 حذر کنند ولی تاختن نهان آری

^۱ R, C, Y(a), Y(b) omit و before نشاید.

^۲ P; همان, for همین.

^۳ L; یکی, for مرا.

^۴ R omits this line.

^۵ I; بدعتی, for بدعتی.

^۶ Z, L; کناره در روی, for Y(a), Y(b); بر, for در.

^۷ I(a); نظر, for نگه.

^۸ Z and L add می, before نکند.

جواب تلخ چه داری^۹ بگو و باک مدار
 که شهد محض بود چو تنو بر دهان^{۱۰} آری
 و گر^{۱۱} بخنده در آئی چه جای مرهم ریش
 که ممکنست که در جسم مرده جان آری
 یکی لطیفه ز من بشنوی که در آفاق .
 سفر کنی و لطایف ز بحر و^{۱۲} کان آری
 گرت بدایع سعدی نباشد اندر بار
 بیش^{۱۳} اهل قرابت^{۱۴} چه ارمغان آری

۱۴۲

Metre: [---|---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون مقطوع:

امیدوارم اگر صد رهم بیاندازی
 که بار دیگرم از روی لطف بنوازی
 چو روزگار نسازد ستیزه نتوانکرد^۱
 ضرورتست که باروزگار درسازی

- ۹ چه داری for چه خواهی: Y(a), Y(b); گوی C;
 ۱۰ R, L, Y(a), Y(b); زبان, for دهان: C; در میان;
 ۱۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b). و گر, اگر.
 ۱۲ The و is omitted in P.
 ۱۳ I(a); بنزد, for بیش.
 ۱۴ C, L, Y(a), Y(b); معال, for قرابت: I(a), P, R; اهل, for اهل و;
 ۱. I; کرد, for برد.

جفای عشق تو بر عقل من همانم‌تست
 که سرگزیت^۲ بکافر^۳ همی دهد^۴ غازی
 دریغ بازوی تقوی که دست سیمینست^۵
 به^۶ قتل^۷ من بسر انگشت میکند بازی
 بسی مطالعه کردیم نقش عالم را
 ز هر چه^۸ در نظر آید^۹ بحسن ممتازی
 هزار چون من^{۱۰} اگر محنت و بلا یبند
 ترا از آن چه که در نعمتی و در نازی^{۱۱}
 حدیث عشق تو ظاهر^{۱۲} نکردمی بر عام^{۱۳}
 گر آب دیده نکردی بگریه غمازی
 زهی^{۱۴} سوار که صد دل بغمزه بیری
 هزار صید یک تاختن بیندازی

۲ سرگزیت for بار جزیه P;

۳ R; کافر for غافل;

۴ R; زند for دهد.

۵ All texts and all MSS but I; رنگینست for سیمینست.

۶ Y(a); ز for به.

۷ I, I(a), R; قتل for عقل.

۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); چه for که.

۹ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); آمد for آید.

۱۰ P; چون من for بار.

۱۱ Z, L; عین نعمت و نازی for در نازی و نعمتی.

۱۲ I(a), P, Z, L, Y(b); پیدا for ظاهر.

۱۳ All texts and all MSS. but I; خلق for عام.

۱۴ I; زهی for آیا.

ترا چو سعدی اگر بنده بود چه شود^۱
 که در رکاب تو باشد غلام شیرازی
 گرش بقهر برانی بلطف باز آید
 که زر همان بود ار چند بار بگدازی
 چو آب می رود این پارسی بقوت طبع
 نه مرکی ست که از وی سبق برد تازی

۱۴۳

Metre: [---|---|---|---|] هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

ای خسته دلم در خم چوگان تو گوئی
 بی فایده ام پیش تو چون بیهده^۱ گوئی
 کم می نشود تشنگی دیده شوخم
 با آنک روان کرده ام از هر مژه جوئی
 ای تیر غم عشق تو هر جا که رسیده
 افتاده بزخمش چو کمانست دو تو^۲
 برهم نژند دست خزان بزم ریاحین
 گر باد بیستان برد از زلف تو بوئی^۳

۱۵ I; بود, for شود.

۱ R; مهله, for بیهده.

۲ R; بوی, for توی.

۳ This line is found only in I.

با بلبلان سوخته بال^۵ ضمیر من
 پیغام آن دو طوطی شکر فشان بگوی
 دامنم که باز بر سر زلفش^۶ گذر کنی
 گربشنود^۷ حدیث من اندر نهان^۸ بگوی
 کای دل ربوده از بر من حکم از آن تست
 گر نیز گوئیم بمثل ترک جان بگوی
 هر لحظه راز دل جهدم بر سر زبان
 دل میدهد که عمر شدت^۹ وارهان بگوی
 راز دل از زبان نشود هرگز^{۱۰} آشکار^{۱۱}
 گر دل موافقت نکند کای زبان بگوی
 سعدی ز دست رفت ز دستان روزگار^{۱۲}
 نزدیک دوستان وی این^{۱۳} داستان بگوی

۵ R, L, C, Y(a); حال, for بال.

۶ L; کویش, for زلفش.

۷ R; شنوی, for شنود.

۸ R; میان, for نهان.

۹ I(a), R; شدم, for شدت: P, Y(a), Y(b); بشد for do: C; شده, for do.

۱۰ P; هیچ, for هرگز.

۱۱ In R this hemistich is thus expressed: — راز دلم یقین نشود هرگز آشکار

۱۲ In R this hemistich runs as follows: —

سعدی ز دست دوست ز دوران روزگار.

۱۳ P; این, for آن.

N. B. This Ode is omitted in I.

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنیٰ سالم

اگر مانند رخسارت گلی در بوستانستی
 زمیں را از کالیت شرف بر آسمانستی
 چو سرو بوستانستی جمال^۱ مجلس آرایت
 اگر در بوستان سروی سخنگوی^۲ و روانستی^۳
 نگارین روی شیرین خوی عنبربوی سیمین تن
 چه خوش بودی در آغوشم اگر^۴ یارای آنستی^۵
 تو گوی در همه^۶ عمرم میسر گردد این دولت
 که کام از عمر برگیرم و گر خود یکزمانستی
 جراین عیبت نمیدانم که بدعهدی و سنگین دل
 دلارامی^۷ بدین خوب دروغ ار مهربانستی
 شکر در کام من تلخست بیدیدار شیرینش^۸
 و گر حلوا بدان ماند که زهرش در میانستی^۹

۱ P, R, Z, Y(b); جمال, for وجود.

۲ C, Z, Y(a), omit و after سخنگوی.

۳ R, for سخنگوی و روانستی, سخن گفتی توانستی.

۴ Z, L; اگر, for گرم.

۵ In P this hemistich runs thus; — نگارین روی و عنبر موی و شیرین خوی. In R this line is omitted.

۶ R; تو گوی در همه, for وجود گوی همه.

۷ R; دلارامی, for دلارای.

۸ C, Y(a), Y(b); شیرینش, for شیرینت.

۹ This line is omitted in L.

دمی در^{۱۰} صحبت یار^{۱۱} ملکخوی پری پیکر
 گر امید بقا باشد^{۱۲} بهشت جاودانستی
 نه تاجان در جسد باشد وفاداری کم با او
 که تاتن در لحد باشد و گر خود استخوانستی^{۱۳}
 چنین گویند سعدی را که در وی هست پنهانی
 خبر در مشرق و مغرب نبودی گر نهانستی^{۱۴}
 هر آن دل را که پنهانی قرینی هست روحانی
 بخلوتخانه ماند که اندر^{۱۵} بوستانستی

۱۲۶

Metre: [----|----|----|----] رجز مثنی مطوی مخبون

ای که بحسن قامت سرو ندیده ام سهی
 گر همه دشمنی کنی از همه دوستان بهی
 جور بکن^۱ که حاکمان^۲ جور کنند برهی
 شیر که پای بند شد تن بدهد برو بهی

۱۰ L; در, for, با.

۱۱ R, Z, L; یار, for, یاری.

۱۲ Z, L, Y(b); باشد, for, بودی.

۱۳ This line is omitted in R.

۱۴ C, Y(a); نهانستی, for, بمانستی.

۱۵ P, Z, R; در در, for, اندر.

N. B. This line is omitted in I and I(a).

۱ Z, C, Y(a), Y(b); مکن, for, میکن.

۲ I(a); حاکمان, for, ظالمان.

از نظرت کجا رود و برود تو مهری
 رفت و رها نمیکنی^۲ آمد و ره نمیدهی
 شاید اگر نظر کنی ای که ز دردم آگهی
 ورنکنی اثر کند درد دل سحرگهی
 سعدی و عمر و زید را^۴ هیچ محل نمینهی^۵
 وین همه لاف میزند چون^۶ دهل میان نهی

۱۴۷

Metre: [---|~---|---|~---] هزج مسدس اخرب

ای صوفی سرگردان در بند نکونامی
 تا درد نیاشامی زین درد نیارامی
 ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد
 گر حافظ قرآنی یا^۱ عابد اصنامی
 زهدت بچه کار آید گر رانده^۲ درگاهی
 کفرت چه زیاندارد گر نیک سرانجامی

۲ P, L; کند, for کنی.

۴ عمر و زید را for زار خویش را; Y(a), Y(a); و زید را for دربر; C;

۵ L; دهی, for نهی.

۶ این نه که لاف; Y(a); وین همه لاف میزند چون, این چه لاف میزنم از; C;
 for do: P, L; وین همه لاف میزنیم از; R and Z have
 the same but with این, for; Y(b); وین, for; این چه لاف میزنم از;
 N. B. This Ode is omitted in I.

۱ یا, for و, but I, P;

۲ C; رانده, for زنده.

بیچاره توفیقند هم^۲ صالح و هم طالع^۴
 درمانده تقدیرند هم عارف^۵ و هم خامی
 جهد نکند آزاد^۶ ای صید که در بندی
 سودت نکند^۷ پرواز ای مرغ که در دامی
 جامی چه بقا دارد در رهگذر سنگی
 دور فلک آن سنگست ای خواجه^۸ تو آن جامی
 این ملک خلل گیرد گر^۹ خود ملک رومی^{۱۰}
 وین روز بشام آید گر پادشه شامی
 کام همه دنیا را بر هیچ منه^{۱۱} سعدی
 چون بادگری^{۱۲} باید^{۱۳} پرداخت^{۱۴} بناکامی
 گر عاقل و هشیاری وز دل خبری داری
 تا^{۱۵} آدمیت خوانم^{۱۶} ورنه کم از انعامی

۲ P has این for the first and آن for the second هم in each line.

۴ I(a); عابد, for طالع.

۵ I; عارف, for عابد.

۶ I; آزاد, for سودی.

۷ I(a); دهد, for کند.

۸ Z, L; یار, for خواجه: I(a), P, R; یارو for do.

۹ I(a), P, C, Y(a), Y(b); ور, for گر.

۱۰ C, Y(a); قرنی, for رومی.

۱۱ All texts, منه, for بنه.

۱۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دگران, for دگری.

۱۳ C, Y(a); بگذارد, for باید.

۱۴ I(a); برداشت, for پرداخت.

۱۵ L, C, Y(a), Y(b); در, for تا.

۱۶ L, C, Y(a), Y(b); کوشی, for خوانم: I(a), P, Z; گویم, for do.

۱۴۸

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [---|---|---|---]

ای دریغا گرشبی در بر خرابت^۱ دیدمی
 سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی
 روز روشن دست دادی در شب تاریک هجر
 گر سحرکه روی همچون آفتاب دیدمی
 گر مرا عشقت به سختی کشت سهلست^۲ اینقدر
 کاش کاندک مایه نری در خطابت دیدمی
 در چکانیدی قلم در نامه^۳ دلسوز من
 در امید صلح باری^۴ در جوابت دیدمی^۵
 راستی خواهی سر از من تافتن^۶ بودی صواب
 گر چو کثر^۷ بینان بچشم ناصوابت دیدمی^۸
 آه اگر وقتی چو کل در بوستان یا چون سمن
 در گلستان یا چو نیلوفر در آبت دیدمی

۱ R; خرابت, for خوابت.

۲ I(a); ز, for به.

۳ I omits است.

۴ I(a), P, C, L, Z, Y(a); بر ناله, for در نامه Y(b); بر, for در.

۵ Z, L; روزی, for باری.

۶ This line is omitted in R,

۷ Z, L, Y(b); خواهی سر از من تافتن, for را سر ز من تافتن; I(a); را روز; خواهی سر از من تافتن, for را سوز من تافتن; P; را سوز من تافتن, for do.

۸ All texts; کج, for کثر.

۹ This line is omitted in C and Y(a).

ورچو خورشیدت نبینم کاج باری چون^{۱۰} هلال
اندکی پیدا و دیگر در نقابت دیدمی
از منت دامن حجابی نیست جز بیم رقیب
کاج پنهان از رقیبان در حجابت دیدمی^{۱۱}
وین^{۱۲} تمنایم^{۱۳} به بیداری میسر کی^{۱۴} شود
کاشکی خوابم گرفتی^{۱۵} تا بخوابت دیدمی

۱۴۹

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون محذوف

بخت آئینه ندارم که در او مینگری
خاک بازار نیززم که بر او میگذری
من چنان عاشق رویت که ز خود بیخبرم
تو چنان فتنه خویشی که ز ما بیخبری
بچه مانند کنم در همه آفاق ترا
کآنچه دروهم من آید^۱ نواز آن خوبتری

۱۰ All texts and all MSS. but I; کاشکه همچون for کاج باری چون.

۱۱ This line is omitted in I and R. In all texts and all MSS. but I this line is followed by the subjoined verse:

سر نیارستی کشید از دست افغانم فلک

گر بخدمت دست سعدی در رکابت دیدمی

۱۲ All texts and all MSS. but I; وین, for این.

۱۳ C; تمنایم, for تمنایم; Y(a); تمنایم for do.

۱۴ I(a); کی, for لم.

۱۵ All texts and all MSS. but I; بپردی, for گرفتی.

۱ I(a), L; آمد, for آید.

برقع از پیش چنین روی نشاید^۲ برداشت
 که بهر گوشه چشمی دل خلقی ببری
 دیده را که بیدار تو دل می‌رود
 هیچ علت نتوان گفت بجز بی‌بصری^۳
 گفتم از دست غمت روی با آفاق^۴ نهم^۵
 چون توانم که بهر جا بروم^۶ در نظری
 بفلک میرسد^۷ آه سحر از سینه من^۸
 تو همی بر نکنی دیده ز خواب سحری
 خفتگانرا خبر از محنت بیداران نیست
 تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری
 هر چه در وصف تو گویند بزبانی هست
 عیب آنست که هر روز بطبع^۹ دگری
 گر تو از پرده برون آئی و رخ بنائی
 پرده بر^{۱۰} کار همه پرده نشینان بدری
 عذر سعدی نهد هر که ترا نشناسد^{۱۱}
 حال دیوانه نداند که ندید^{۱۲} ست پری

^۲ C, Y(a), Y(b); باید, for شاید.

^۳ This line is omitted in R.

^۴ All texts and P; سر بجهان در, for روی به آفاق.

^۵ This line is omitted in R.

^۶ I(a), P; که, for به.

^۷ All texts and all MSS. but I(a); رسد, for رود.

^۸ P; ما, for من.

^۹ R; نوعی, for طبع.

^{۱۰} L; از, for بر.

^{۱۱} R; بشناسد, for نشناسد.

^{۱۲} L, C, Y(a), Y(b); دید, for ندید.

N. B. This ode is omitted in I.

Metre: هزج مثمن اُخرب [---|~---|---|~---]

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
 صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی
 گر پیر مناجاتی ور رند خراباتی
 هر کس^۱ قلمی رفست بروی بسرانجامی
 فردا که خلائق را دیوان جزا باشد
 هر کس عملی دارد ما چشم بر^۲ انعامی^۳
 ای بلبل اگر نالی من با تو هم آوازم
 تو مهر^۴ گلی داری من عشق گل اندامی
 سروی بلب جوی گویند چه^۵ خوش باشد
 آنان که ندیدستند سروی بلب بامی^۶
 روزی سر من بینی قربان سر^۷ کویش^۸
 وین عید^۹ نمیباشد الا بهر ایامی

۱ All texts and all MSS. but I; یک, for کس.

۲ Z, L, Y(b); گوش بر, for چشم بر; P; گوش for do.

۳ This line is omitted in I, C, Y(a).

۴ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.

۵ P, C, Y(a); که, for چه.

۶ This line is omitted in Y(b).

۷ I, I(a); تن, for سر.

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); کویت, for کویش.

۹ C, Y(a), Y(b); عهد, for عید.

ای درد لریش من مهرت چو روان در تن
 آخر ز^{۱۰} دعا گوئی یاد آر بدشنامی
 باشد که تو خود روزی از ما خبری پرسی
 ورنه که برد^{۱۱} هیهات از ما بتو پیغامی
 گرچه شب مشتاقان کوتاه بود اما^{۱۲}
 نومید^{۱۳} نشاید^{۱۴} بود از روشنی بامی
 سعدی بلب دریا دردانه کجا یابی^{۱۵}
 در کام نهنگان روگر میطلبی کامی

۱۵۱

Metre: هزج مثنی سلم [-----|-----|-----|-----]

برآتم گر تو باز آئی که در پایت کنم^۱ جانی
 کز این^۲ کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
 امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی
 کز ابر لطف باز آید بخاک تشنه بارانی

۱۰ C, Y(a), Y(b); نه, for Z; به, for do.

۱۱ I, C, Y(a), Y(b); دهد, for برد.

۱۲ I; قطعاً, for اما; I (a), P; حقاً, for do.

۱۳ P; گویند, for نومید.

۱۴ I(a), P; نباید, for نشاید.

۱۵ P, Z; بینی, for یابی.

N. B. This Ode is omitted in R.

۱ C, Y(a), Y(b); کشم, for کنم.

۲ I, I(a); وزین, for کزین; C, Y(a), Y(b); ازین, for do.

میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی
 درخت ارغوان روید^۳ بجای هر مغیلانی
 مگر لیلی نمیداند که بی دیدار میمونش^۴
 فراخای جهان تنگست بر مجنون چوزندانی
 دریغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم
 بدانی قدر وصل آنکه که درمانی بهجرانی^۵
 نه در زلف پریشانش^۶ من تنها گرفتارم
 که دل در بند او دارد بهر موئی پریشانی
 چه فتنه است آنکه در چشمت بغارت می رود دلها
 توئی در عهد ما گر هست در شیراز فتانی^۷
 نشاید خون سعدی را بیاطل ریختن حقاً^۸
 بیاسه هست اگر داری بخط خواجه^۹ فرمانی
 زمان رفقه باز آید و لیکن صبر می باید
 که مستخلص نمیگردد بهاری بی زمستانی

۱۵۲

Metre: [---|---|---|---] هزج مسدس احزب مقبوض محذوف:

امروز چنانی ای پری خوی کز ماه بحسن می بری کوی

۳ P, for روید, یینی.

۴ I, I(a); for میمونش, مجنونش.

۵ C, Y(a); for درمانی, در هجران فرو مانی.

۶ I, I(a), P; ش: C, Y(a), Y(b); تو for do.

۷ This couplet is omitted in I.

۸ C, Y(a), b; اما for, حقاً.

۹ L, Z; for خویش, خواجه.

N. B. This Ode fs omltted in R.

می آئی و در پی تو عشاق دیوانه شده دوان بهر سوی
 اینک من و زنگیان کافر و آنک تو و لعبتان^۱ جادوی
 آورده ز سحر^۲ غمزه در چشم در داده ز فتنه تاب^۳ در موی^۴
 وز بهر شکار دل نهاده نیر مژه در کمان ابروی
 ز رخ گل و گلشکر شکسته ز آن چهره خوب و^۵ لعل دلجوی
 چاکر شده شاه اخترات^۶ شیر^۷ فلکت شده سگ کوی^۸
 بر بام سراچه^۹ جالت^۹ کیوان شده پاسبان هندوی
 عارض بمثل چو برگ^{۱۰} نسرین بالا بصف چو سرو خودروی
 گوی بچه شانه کرده زلف یا خود بچه آب شسته روی
 کز^{۱۱} روی بلاله میدهی رنگ وز زلف بمشک میدهی^{۱۲} بوی

چون سعدی صد هزار بلبل

گلزار رخ ترا غزل گوی

۱. و آنک تو و ملعب, for R.

۲. سحر, for R; بحر.

۳. تاب, for R; باد.

۴. موی, for I; سوی.

۵. خوب و, for R; همچو.

۶. شاه اخترات, for R; اختران و ماهت.

۷. شیر, for R; تیر.

۸. سگ کوی, for I; بیک سوی.

۹. جالت, for R; وصال.

۱۰. برگ, for R; گل.

۱۱. کز, for R; از.

۱۲. میدهی, for R; میدمی.

N. B. This Ode is found only in I and R.

Metre: هزج مثمن سالم [-----|-----|-----|-----]

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر بیستانی
 چو بلبل^۱ در سماع آیند هر مرغی بدستانی
 دم عیسی ست پنداری نسیم صبح^۲ نوروزی
 که خاک مرده باز آرد^۳ در آن روحی و ربحانی
 بجولان و خرامیدن در آمد با سرو بیستانی^۴
 تونیزای سرو روحانی بکن یکبار^۵ جولانی
 بهر کوئ، پیروئی بچوگان میزند کوئی
 تو خودگوی زنج داری بساز از زلف چوگانی
 بچندین حیل و حکمت که گوی از همگنان^۶ بر دم
 بچوگانم نمی افتد چنین گوی زنج دانی
 بیار ای باغبان سروی بیالای دلارام^۷
 که باری من ندیدستم^۸ چنین گل در گلستانی
 تو آهو چشم نگذاری مرا از دست تا آنکه
 که همچون آهو از دستت نهم سر در بیابانی

۱ I(a), L, Z; بلبل, for بلبل.

۲ I(a); باد, for صبح.

۳ I(a), C, Y(a); آید, for آرد: R, P; آمد, for do.

۴ C, Y(a), Y(b); باد نوروزی, for سرو بیستانی.

۵ R; یکروز, for یکبار.

۶ P; گنان, for گنان.

۷ C, Y(a), Y(b); دلارایش, for دلارام.

۸ C, Y(a), Y(b); دانستم, for ندیدستم.

ای دل از بهر چه خونابه شدی در بر^۵ من
 زود باشد که تو نیز از نظرم برخیزی
 بچه دانش زنی ای مرغ سحر نوبت روز
 که نه هر صبح بآه سحرم برخیزی
 ای غم از صحبت دیرین توام دل بگرفت
 هیچ^۶ افتد که خدارا ز سرم برخیزی^۷

۱۵۵

هنج مسدس محذوف Metre: [----|----|----]

تو با این لطف^۱ طبع و دلربائی
 چنین سنگین دل و سرکش چرائی
 بیک بار از جهان دل در^۲ تو بستم
 ندانستم که پیام نیائی
 شب تاریک هجرانم بفرسود
 چو شمع^۳ از در آای روشنائی
 سری دارم مهیا بر کف دست^۴
 که بر پایت فشام چون در آئی
 خطای محض باشد با^۵ تو گفتن
 حدیث حسن خوبان خطائی
 نگاری سخت محبوبی و مطبوع^۶
 ولیکن سست مهر و بیوفائی
 دلاگر عاشقی دایم بر آن باش
 که سختی بینی و جور آزمائی

۵ C, Y(a), Y(b); تن, for بر.

۶ Z, L; هیچ, for هیچ.

۷ In P the two last couplets are transposed.

N.B. This Ode is omitted in I.

۱ I, R, L, add و after لطف.

۲ I(a); در, for بر.

۳ I, I(a), P, R; یکی, for شمع.

۴ P, Z; فدای خاک پایت, for دست.

۵ C, Y(a), Y(b); با, for بی.

۶ I(a).C, Y(a), Y(b); مطبوعی و محبوب, for مطبوع.

اگر طاقت نداری جور مخدوم^۷ برو سعدی که خدمت را نشانی

۱۵۶

Metre: $\text{---|---|---|---|---|---|---|}$ رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

تو پریزاد ندانم ز کجا می آئی
 کآدمیزاده نباشد بچنین زیبایی
 راست خواهی نه حلالست که هرکس بیند^۱
 مثل آنروی^۲ و نشاید^۳ که بکس^۴ نغمائی^۵
 سرو با قامت زیبای تو در مجلس باغ
 نتواند که کند دعوی هم بالائی
 بخدا بر تو که خون من^۶ بیچاره مریز
 که من آنقدر ندارم که تو دست آلائی^۷
 بیرخت چشم ندارم که جهانرا بینم
 بدو چشمت که ز چشمم مرو ای بینائی

^۷ I(a), P, C, Y(a), Y(b); معشوق, for مخدوم; Z, L; محبوب for do.

^۱ I(a), P, C, L, Y(a); پنهان دارند, for هرکس بیند; Y(b); same but with دارای, for دارند.

^۲ All texts and all MSS. but I, P; این, for آن.

^۳ L omits و before نشاید.

^۴ C; بهم, for بکس; Y(a); بمن for do.

^۵ Z, L; بنمائی, for نغمائی.

^۶ C; دل, for من.

^۷ In R an additional line is inserted here as verse 5;

در سرایای وجود هنری نیست که نیست
 عجب آنست که بر بنده نمی بخشائی

بر من از دست تو چندانکه جفا می آید
 خوشتر و خوبتر اندر نظرم^۸ می آئی
 دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست
 چاره بعد تو ندانیم بجز تنهائی
 ور بخواری ز در خویش برانی مارا^۹
 همچنان شکر کنیمت که عزیز مائی
 من ازین در بجفا روی نخواهم پیچید
 گر بیندی تو بروی من و گر بکشائی^{۱۰}
 چکند بنده مخلص که^{۱۱} قبولش نکنند^{۱۲}
 ما حریصم بخدمت تو نمی فرمائی
 سعدیا دختر انفاس^{۱۳} تو بس^{۱۴} دل ببرد
 بچنین زیور^{۱۵} معنی که تو می آرائی
 باد^{۱۶} نوروز که بوی گل و سنبل دارد
 لطف^{۱۷} این باد ندارد که تو می پیمائی

۸ C, Y(a), Y(b); خوشتر اندر نظر و خوبترم.

۹ C, Y(a), Y(b), In this hemistich runs thus; —

ور بخواری ز در خویش و برانی شاید.

۱۰ This line is omitted in R. In I the hemistiches 9(b) and 10(a) are omitted and a single couplet formed by joining 9(a) and 10(b).

۱۱ R; که چو, for.

۱۲ R; کنند, for.

۱۳ L; دختر انفاس, for: C, Y(a); انفاس, for: Y(b); انفاط, for.

۱۴ C, Y(a), Y(b); بس, for: بسی.

۱۵ I(a); زیور, for: صورت و.

۱۶ P, C, Y(a), Y(b); فصل, for: باد.

۱۷ P; لطف, for: مثل.

Metre: [~~~~|~~~~|~~~~|~~~~]

تو در کمند نیفتاده معدوری
 از آن بقوت^۱ بازوی خویش مغروری
 گر آنکه خرمن ما^۲ سوخت با تو پردازد^۳
 میسرت نشود عاشقی و مستوری
 بهشت روی من آن لعبت پری رخسار^۴
 که در بهشت نباشد بلطف او حوری
 بگریه گفتمش ای سیم قد سرو اندام
 اگرچه سرو نباشد بر او گل سوری
 درشتخوئی و بدعهدی از تو نپسندند
 که خوب منظری و دلفریب و منظوری
 تو در میان خلائق بیچشم اهل نظر
 چنانکه در شب تاریک لمعه^۵ نوری
 اگر بحسن تو باشد طبیب در آفاق
 کس از خدای نخواهد شفای رنجوری
 ز کبر و ناز چنان می~~کنی~~ بمردم^۶ چشم
 که بی شراب گمان می~~برد~~م^۷ که مخموری

۱ I adds قوت و after.

۲ I(a), P, C, Z, Y(a), Y(b); ما, for ما.

۳ C, Y(a); پیوندند, for پردازد.

۴ L; رفتار, for رخسار.

۵ I; پاره, for لمعه; P, Z; قطعه for do; R; پاره for do.

۶ C, Y(a), Y(b); عاشق, for مردم.

۷ P; میبرد, for می~~برد~~م; C, Y(a); میبری for do.

من از تو دست نخواهم بیوفائی داشت
تو هر گناه که خواهی بکن که معذوری
ز چند گونه سخن رفت و با میان آمد
حدیث عاشقی و مفلسی و مهجوری^۸
بخنده گفت که سعدی سخن دراز مکن^۹
میان تھی و فراوان سخن چو طنبوری
چو سایه هیچکس است آنکسی^{۱۰} که هیچش نیست
مرا ازین چه که چون آفتاب مشهوری

101

Metre: محمّتْ مُمّنْ مَجْبُونْ مَقْطُوعْ [- - - | - - - | - - - | - -]

چرا بسرکشی از من^۱ عنان بگردانی
مکن که بیخودم اندر جهان بگردانی
ز دست جور تو یگروز دین بگردانم^۲
چه باشد از دل نامهربان بگردانی
گر اتفاق نیفتد قدم که رنجہ کنی
بذکر ما چه شود گر زبان بگردانی^۳

^ This line is only found in I.

٩ I(a), P; مكش, for مكن.

۱۰. All texts and all MSS. but I; آدمی, for آنکسی.

١ I(a), P; ما, for من.

٢ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows;—

چه دانی از دل خلقی که مهربان تواند

† This line is only found in I.

گمان مبر که بداریم دست از فزاک
 بدینقدر که تو از ما عنان بگردانی
 وجود من چو قلم سر نهاده بر خط تست
 نگردم^۴ ار بسم همچنان بگردانی^۵
 اگر قدم ز من ناشکیب و آگیری
 وگر نظر ز من ناتوان بگردانی^۶
 ندانم ز کجا این^۷ سپر بدست آید^۸
 که تیر آه من از آسمان بگردانی
 گرم ز پای سلامت بسر در اندازی
 ورم ز دست ملامت بجاف بگردانی^۹
 سر ارادت سعدی گمان مبر هرگز^{۱۰}
 که تا قیامت ازین آستان بگردانی

۱۵۹

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

حدیث یا شکرست اینکه در دهان داری
 دوم بلطف نگویم که در جهان داری

-
- ۴ P; بگردم, for نگردم.
 ۵ This line is omitted in R and Y(a).
 ۶ This line is only found in I.
 ۷ Z, L; آن, for این.
 ۸ R; افتاد, for آید: C, Y(a), Y(b); آمد for do.
 ۹ This line is omitted in I and L.
 ۱۰ R; مبهات, for هرگز.

گناه عاشق بیچاره نیست در پی تو
 گناه تست که رخسار دلستان داری^۱
 ترا که زلف و بناکوش و قد و خد^۲ اینست
 مرو بیاغ که در خانه بوستان داری
 جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو
 ترا رسد که چو دعوی کنی بیان داری
 ندانم ای کمر این^۳ سلطنت چه^۴ لایق تست
 که با چنین صنمی دست در میان داری
 بسیست تا^۵ دل گم کرده^۶ باز می جستم
 وز^۷ ابروان تو بشناختم که آن داری
 بدین صفت^۸ که توئی دل چه^۹ جای حضرت^{۱۰} تست^{۱۱}
 فراتر آی که ره در میان جان داری^{۱۲}

۱ This line is only found in I.

۲ I(a); قد و خط و قد, for خد و خط.

۳ I(a), R, Z, L; دل کاین, for کمر این.

۴ C, Y(a); که, for چه; Z; نه for do.

۵ All texts and all MSS. but I; نشان آن, for تا.

۶ Z, L; گشته, for کرده.

۷ R, Z; در, for وز.

۸ I; روش, for صفت.

۹ Y(b); نه, for چه.

۱۰ I, I(a), R; خدمت, for حضرت.

۱۱ In C, Y(a), this hemistich runs thus; —

بدین صفت که تو داری چه جای قیمت تست

۱۲ This line is omitted in R.

انت ریان و کم حولک قلب صاد
 انت فرحان و کم حولک طرف باکی^۵
 یارب این آب حیاتست بدین شیرینی
 یارب این سرو روانست بدین چالاکی
 جامه پهن تر از کارگه امکافی
 لقمه بیشتر از حوصله ادراکی^۶
 در شکنج سر زلف تو دریغا دل من
 که گرفتار دو مارست بدین ضحاکی
 آه من باد بگوش تو رساند هرگز^۷
 نه که^۸ ما بر سر خاکیم و تو بر افلاکی
 الغیث از تو که هم دردی و هم درمانی
 زینهار از تو که هم زهری و هم تریاکی
 سعدیا آتش سودای ترا آبی بس
 باد بیفایده مفروش^۹ که مشتی خاککی

۵ In all texts and all MSS. but I, the subjoined couplet is substituted for this; هر زمان بسته دل سوخته بر فتراکی تا بنخیر دل سوختگان کردی میل.

۶ This line is omitted in I(a).

۷ All texts and all MSS. but I, R; هرگز, for هیاهات.

۸ All texts; ز آنکه, for نه که.

۹ Z, L, Y(b); بیفایده مفروش, for بیهوده میبای.

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

تعالی الله چه رویست آن که گوی آفتابستی
و گر^۱ مه را حیا بودی ز شرمش^۲ در نقابستی^۳
اگر گل را نظر بودی چون ز کس تاج جهان بیند
ز شرم رنگ رخسارش^۴ چو نیلوفر در آبستی
شبان خوابم نمیگیرد نه روز آرام و آسایش
ز چشم مست میگونش^۵ که پنداری بخوابستی
گر آن شاهد که من دانه بر کس روی بنماید
فقیر از رقص در حالت خطیب از می خرابستی^۶
چنان مستم که پنداری نماند امید هشیاری
بهش باز آمدی مجنون اگر مست شرابستی^۷
گر آنساعد که او دارد بدی با رستم دستان
بیکساعت بیفکنیدی اگر افراسیابستی
بیار ای لعبت ساقی اگر تلخست و گر^۸ شیرین
که از^۹ دستت شکر باشد^{۱۰} و گر خود زهر نابستی

۱ I, L; اگر, for وگر.

۲ P, C, L, Y(a), Y(a); حسنش, for شرمش.

۳ In C and Y(a) the hemistiches 1(b) and 2(b) are transposed.

۴ P; رخسارش, for رخسارت.

۵ I(a); میگونش, for میگون.

۶ This line is only found in I and R.

۷ This line is only found in I.^۱

۸ I; اگر تلخست و گر شیرین, for نگویم چند پیمانه.

۹ L; که از, for کزو.

۱۰ C, Y(a); ماند, for باشد.

کمال حسن رویت را مخالف نیست جز خویت
 دریغا از^{۱۱} لب شیرین اگر شیرین جوابستی^{۱۲}
 اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم
 پس آنکه بر^{۱۳} من مسکین جفا کردن صوابستی^{۱۴}
 زمین تشنه را باران نبودى بعد ازین حاجت
 اگر چند آنکه^{۱۵} در چشم سرشک اندر سحابستی
 بخاکم^{۱۶} رشک می آید که بروی مینهی پایت^{۱۷}
 که سعدی زیر نعلینش^{۱۸} چه بودی گر ترا بستی

۱۶۲

Metre: [---|---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون مقطوع مسبغ

دریچه ز بهشتش بروی بکشائی
 که بامداد پگاهش تو روی بنمائی
 به از تو مادر گیتی بعمر خود^۱ فرزند
 نیاورد^۱ که همین بود حد زیبایی

۱۱ I, P, C, Y(a), Y(b); از, for آن.

۱۲ This line is omitted in R.

۱۳ P, C, Y(a), Y(b); بر, for با.

۱۴ This line is omitted in I(a).

۱۵ R; ماند آنکه, for چند آنکه; L; do.

۱۶ C, Y(a); به, for ز.

۱۷ I; نهی, for نهد; I(a), L, Z; وی, for سر; R; وی می نهی, for سر می نهی; all MSS. and, L and Z; پایش, for پایت; C, Y(a); اقدام, for do.

۱۸ P, L, C, Y(a); نعلینش, for نعلینت.

۱ In all texts and MSS. but I, R, بعمر خود and نیاورد are transposed.

مسای مظلّم او^۲ کز برش تو برخیزی^۳
 صباح مقبل او کز درش تو باز آئی
 هر آنکه با تو وصالش دی میسر شد
 میسرش نشود بعد از آن^۴ شکیبائی
 درون پیرهن از غایت لطافت جسم
 چو آب صافی^۵ در آبگینه پیدائی
 مرا مجال سخن بیش در بیان تو نیست
 کمال حسن بیند بیان^۶ گویائی
 ز گفت و گوی^۷ عوام احتراز میکردم
 کزین سپس به^۸ نشیم بکنج تنهائی
 وفای صحبت جانان بگوش جام گفت
 نه عاشقی که حذر میکنی ز رسوائی^۹
 گذشت بر من از آسیب عشقت^{۱۰} آنچه گذشت
 هنوز منتظرم تا چه حکم فرمائی

۲ L, Z; آن, for او.

۳ In I and R this hemistich runs as follows: —

جهان شبست و تو خورشید عالم آرائی

۴ C, Y(a); همچنان, for بعد از آن.

۵ I(a); روشن, for صافی.

۶ All texts and all MSS. but I, I(a); حدیث, for بیان.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); گفتگوی, for گفت و گوی.

۸ I; نه, for به.

۹ This line is omitted in R.

۱۰ C, Y(a); عمر, for عشقت; L; عشق for do.

دوروزه باقی عمرم فدای جان تو بد
 اگر بکاهی و بر^{۱۱} عمر خود بیفزائی
 گر او نظر نکند سعدیا بچشم نواخت
 بدست سعی تو بادست تا نیسمائی

۱۶۳

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [—|—|—|—|—|—]

دیدم امروز بر زمین قمری همچو سرو روان برهگذری
 گوئیا بر من از بهشت خدای باز کردند بامداد دری
 من ندیدم براسقی همه عمر گر تو دیدی بسرو بر قمری
 یا شنیدی که در وجود آمد آفتابی ز مادر و پدری
 گفتم ازوی نظر بیوشانم تا نیتم ز^۱ دیده در خطری
 چاره صبرست و^۲ احتمال فراق چون کفایت نمیکند نظری^۳
 میخرامید و زیر لب میگفت صوفی^۴ از فتنه میکند حذری
 سعدیا پیش تیغ غمزه^۵ ما
 به ز تقوی ببايدت سپری

۱۱ I(a), P, C, R, Y(a), Y(b); در, for بر.

۱ I, P, R, Z; به, for ز.

۲ I(a) omits و before احتمال.

۳ All texts and all MSS. but I; اثری, for نظری.

۴ I(a), P, and all texts; عاقل, for صوفی.

۵ L, Y(a); یار, for ما.

Metre: [---|---|---|---|---|---|---|---]

رفقی و همچنان بخيال من اندری
 گوئ که در برابر چشم مصوری
 فکرم^۱ بمنتهای جمالت نمیرسد
 کز هرچه در خیال من آید^۲ نکوتری^۳
 مه ر زمین نرفت و پری پرده بر نداشت
 تا ظن برم که روی تو ماهست یا پری
 تو خود فرشته نه از این گل سرشته
 گر خلق از آب و خاک تو از مشک و عنبری
 ما را شکایتی بتو گر هست هم به تست
 کز^۴ تو بدیگری نتوان برد داوری
 با دوست کنج فقر بهشتست و بوستان
 بیدوست خاک بر سر گنج^۵ و توانگری^۶
 تا دوست در کنار نباشد بکام دل
 از هیچ نعمتی نتوانی که بر خوری

۱ L, Y(b); فکری, for فکرم.

۲ P; آمد, for آید.

۳ This line is omitted in C and Y(a).

۴ I(a); از آب و خاک تو, for ز آب و گل تو خود.

۵ I(a); از, for کز.

۶ All texts جاء, for گنج.

۷ This line is omitted in R.

گر چشم در^۱ سرت کم از گریه باک^۲ نیست
زیرا که تو عزیزتر از چشم در^۱ سری
چندانکه جهد بود دویدیم در طلب
کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری
سعدی بوصل دوست چو دستت نمیرسد
باری بساد دوست زمانی بسر بری

170

Metre: خفيف مسدّس مخبون محذوف [_ _ _ _ | _ _ _ _ | _ _ _ _]

زنده بیدوست خفته در وطنی
عیش را بیتو عیش توان گفت
تا صبا میرود به بستانها
آقایی^۲ خلاف امکانست
و آن^۳ شکن بر شکن قبایل زلف
بر سر کوی عشق بازار است^۴
مثل مرده ایست در کفنی
چه بود بی وجود روح تنی
چون تو سروی نیافت^۱ در چمنی
که بر آید ز جیب پیرهنی
که^۵ بلائیست زیر هر شکنی
که نبرد^۶ هزار جان^۷ نمئی^۸

 $\wedge C, Y(a), Y(b); \mathcal{J}, \text{ for } \mathcal{D}.$

۹. گرہ پاک، for کار دور، I(a);

1. $R, C, Y(a), Y(b); \mathcal{J}$, for \mathcal{D} .

N. B. This Ode is omitted in l.

1 All texts and all MSS. but I; دد, for یافت.

۲ I, l(a), P insert و before آفتابہ.

۲ Z, L; زان, for وان.

۲ I(a); کش, for کہ.

۵ I; بازار است , بازار است

٦ I; نماید, for نیرزد: R; ندارد for do.

$\forall l(a), P, C, L, Y(a), Y(b)$; ثمنی، for ثمنی.

^ This line is omitted here in Z and inserted in Ode 166 as line 4.

جای آنست اگر بیخشان^۹ که نبینی فقیرتر ز منی
هفت کشور نمی کنند^{۱۰} امروز بی مقالات سعدی انجمنی
از دو بیرون نه^{۱۱} یادلت سنگست یا بگوشت نمیرسد سخنی

۱۶۶

خفیف مسدس مخبون محذوف Metre: [— — — — —]

سرو قدی میان انجمنی به که هفتاد سرو در چمنی
جهل باشد فراق صحبت دوست بتمشای لاله و سمنی
ایکه هرگز ندیده بحمال جز در آئینه مثل خویشنی
تو که مانند^{۱۲} خویشتن بینی لاجرم ننگری بمن مفی
وز دهانت سخن نمیگویم که نگنجد در آن دهن سخنی
بدنت در میان^{۱۳} پیرهنست همچو روحی است رفته در بدنی^{۱۴}
و آنکه بیند برهنه اندامت گوید این پر گلست پیرهنی
با وجودت خطا بود که نظر بخطائی کنند یا ختنی^{۱۵}
باد اگر بر من اوقند ببرد که نماندست زیر جامه تنی^{۱۶}
چون نماندست^{۱۷} چاره و فنی چاره بیچارگی بود سعدی

۹ R and all texts; کند, for کنند.

۱۰ In I(a) نه is omitted.

۱۱ I(a); زمان, for فراق; C, L, Y(a), Y(b); بترک for do.

۱۲ All texts and all MSS. but I and R; همشائی, for مانند.

۱۳ I(a); بدن در میان, for بدن اندر میان.

۱۴ This line is omitted in P.

۱۵ This line is omitted in Z.

۱۶ This line is omitted in I.

۱۷ All texts and all MSS. but I and R; ندانند, for نماندست.

۱۵۵

Metre: رمل مسدس محذوف [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

سخت زیبا میروی^۱ یکبارگی در تو حیران میشود نظارگی
 این چنین رخ با پری باید نمود تا بیاموزد پری رخسارگی
 هر که را پیش تو پای از جای رفت زیر پایش برنخیزد بارگی
 چشمهای نیمخوابت^۲ سال و ماه همچو من مستند^۳ بن میخوارگی
 خستگانت را شکیبائی نماند یا دوا کن یا بکش یکبارگی
 دوست تا خواهی بجای مانکوست در حسودان اوفتاد آوارگی
 سعدیا تسلیم فرمان شو که نیست
 چاره عاشق^۴ بجز بیچارگی

۱۴۳

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف

سرو ایستاده به چو تو رفتار میکنی
 طوطی^۱ خوش به چو تو گفتار میکنی
 کس دل باختیار بمهرت^۲ نمیدهد
 دامی نهاده که^۳ گرفتار میکنی

۱ C, Y(a); رود, for روی.

۲ C; همچو آبت, for نیمخوابت.

۳ P; مستاند, for مستند.

۴ I; عاشق, for عشق.

۱ I(a); بلبل, for طوطی.

۲ R; وصلت, for مهرت.

۳ P, Z, L; و, for که.

تو خود چه فتنه که بچشان ترک^۴ مست
 تاراج عقل^۵ مردم هشیار میکنی
 از دوستی که دارم و غیرت که میبرم
 خشم آیدم که چشم بر^۶ اغیار میکنی^۷
 گفتی نظر خطاست^۸ تو دل میبری زدست
 خود کرده جرم و خلق گنهگار^۹ میکنی
 هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
 با دوستان چنینکه^{۱۰} تو تکرار میکنی^{۱۱}
 دستان^{۱۲} بخون تازه بیچارگان خضاب
 هرگز کس این کند که تو عیار^{۱۳} میکنی
 با دشمنان موافق و با دوستان بنخشم^{۱۴}
 یاری نباشد اینکه تو با یار میکنی
 تا من سماع میشنوم پند نشنوم
 ای مدعی نصیحت بیکار میکنی^{۱۵}

۴ Z, L; بترکال چشم, for بچشان ترک C, Y(a), Y(b); for do. بترگان چشم.

۵ P, L, C, Y(a), Y(b); قصد هلاک, for تاراج عقل.

۶ C, Y(a), Y(b); به, for بر.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; پوش, for خطاست.

۹ I(a), R, C, Y(a); گرفتار, for گنهگار.

۱۰ I(a), چنانچه, for چنینکه.

۱۱ This line is omitted in R.

۱۲ R; دستت, for دستان.

۱۳ I(a); با یار, for عیار.

۱۴ All texts, I(a), and P; جنگ, for خشم.

۱۵ This line is only found in I and R.

گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من
 صلحست ازینطرف که^{۱۶} تو پیکار میکنی
 از روی دوست تا نـکـنی رو بآفتاب
 کـز آفتاب روی بدیوار میکنی
 زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
 کافر چه غم خورد که^{۱۷} تو زنهار میکنی

۱۶۹

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنوی مشکول

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
 چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
 بچه دیر ماندی ای صبح که جان من برآید
 بزه کردی و نکردند مودنان^۱ ثوابی
 نفس خروس بگرفت که نوبتی نخواند^۲
 همه بلبلان بمردند و نماند جز غراب
 نفحات صبح دانی ز چه^۳ روی دوست دارم
 که بروی دوست ماند چو برافکنند نقابی

۱۶ I(a); for چو.

۱۷ P, C, Y(a); for چو.

۱ In R the hemistiches 2(a), and 3(b) are joined to form line 2, and 2(b) and 3(a) are omitted.

۲ L, Z, Y(b); بخواند, for نخواند.

۳ P; بچه, for چه.

۴ R, L, C, Y(a), Y(b); خواهم, for خواهد.

سرم از خدای خواهد^۵ که بیایش اندر افتد
 که در آب مرده بهتر که در^۶ آرزوی آبی
 دل من^۱ نه مرد آنست که با غمش برآید
 مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی
 نه چنان گناهکارم که بدشمنم سپاری
 تو بدست خویشان کن^۷ اگر کنی عذابی
 دل همچو سنگت ای دوست بآب چشم^۸ سعدی
 عجبت اگر نگردد که بگردد آسیابی
 بروای کدای مسکین و دری دگر^۹ طلب کن
 که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی

۱۷۰

Metre: [---|---|---|---] محتث مثنیٰ محبون مقطوع

شبی و شمع و گوینده و زیبائی
 ندارم از همه عالم دگر^۱ تمنائی
 فرشته رشک برد بر جمال مجلس من
 گر التفات کند چونتو مجلس آرائی

۵ P; ه, for در,

۶ C, Y(a), Y(b); ما, for من.

۷ All MSS. but I and all texts but Z; خویش نردائی, for خویشان کن.

۸ C, Y(a), Y(b); بگریهای, for بآب چشم.

۹ Z; و دری دگر, for زرد دگر.

۱ P and all texts; جزین, for دگر.

نه وامقی چومن اندر جهان بدست^۲ آمد
 اسیر قید محبت نه چو تو عذرائی
 ضرورتست بلا^۳ دیدن و جفا^۴ بردن
 ز دست آنکه ندارد بحسن همتائی^۵
 قیامتست که در روزگار ما^۶ برخاست
 براستی که بلایست این نه بالائی
 دگر چه بینی اگر رو از او بگردانی
 که نیست خوشتر از او در جهان تماشائی^۷
 دلی نماند که در عهد^۸ او زفت از دست
 سری نماند که با او نپخت سودائی
 وگر^۹ نظر کنی از دور کن که نزدیکست
 که سر بیازی اگر پیشتر نهی پائی
 چنان معاینه^۹ دل میبرد که پنداری
 که پادشاه منادی زدست یغمائی

۲ P, R, C, Y(a), Y(b); بدید, for بدست.

۳ In I(a), بلا and جفا are transposed.

۴ This line is omitted in C and Y(a).

۵ R; او, for ما.

۶ R; تمنائی, for تماشائی.

۷ L, Z; در عهد, for از دست.

۸ I(a); وگر, for توگر; R; توگر for do.

۹ I(a), P, C; مکابره, for معاینه; Z, L; نگاه دلم, for دل معاینه.

ز رنج خاطر صاحب‌دلان نیندیشد^{۱۰}
 که پیش^{۱۱} صاحب دیوان برند غوغائی
 که نیست در همه عالم باتفاق امروز
 جز آستانه او مقصدی^{۱۲} و ماوائی^{۱۳}
 اجل روی زمین کاسمان بخدمت او
 چو بنده ایست کمر بسته پیش مولائی^{۱۴}
 سراد ازین سخه دانی ای حکیم چه بود
 سلامی ار بکند حمل بر تقاضائی^{۱۵}
 خداپرست بوقت تو ای ولی^{۱۶} زمان
 بر اهل روی زمین نعمتی و لائی^{۱۷}
 مراسته با همه عیب این هنر^{۱۸} بحمدالله
 که سر فرو نکند همتم بهر جا^{۱۹}
 کسان سفینه بدریا برند و سود کنند^{۲۰}
 نه چون^{۲۱} سفینه سعدی نجوتو دریائی

۱۰ C, Y(a), Y(b); for نیندیشد.

۱۱ I(a); for پیش.

۱۲ P; for مقصدی.

۱۳ C, L, Z, Y(a), Y(b); for ماوائی.

۱۴ This line is omitted in I and R.

۱۵ This line is only found in I and R.

۱۶ All texts and all MSS, but I, R; for ولی.

۱۷ I, P; for والائی.

۱۸ C, Y(a); for هنر.

۱۹ This line is omitted in P.

۲۰ Z, L; for آرند.

۲۱ I; for چون.

۱۷۱

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

عشق^۱ جانان^۲ در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بودی در^۳ دلم کمتر فزودی کاشکی
آزمودم درد^۴ داغ عاشقی باری هزار^۵
همچو من معشوق یکره^۶ آزمودی کاشکی
نغموم زیرا^۷ خیالش را نمی بینم بخواب
دیده گریان من یکشب^۸ غنودی کاشکی
از چه ننماید بمن دیدار خویش^۹ آن دلفروز
راضیم سودا بجان^{۱۰} رو مینمودی کاشکی^{۱۱}
هر زمان گویم ز^{۱۲} داغ عشق و تبار فراق
دل ربود از من^{۱۳} نگارم جان ربودی کاشکی

- ۱ Z; for عشق, حسن.
۲ All texts and all MSS but I(a); for جانان, خوبان.
۳ P, R, L, Z; for بود اندر, بودی در.
۴ I(a), P, L, Z, Y(a), Y(b); for درد و, درد.
۵ C, Y(a); for روزی مرا, باری هزار.
۶ P, R, C, Y(a); for یکبک, یکره.
۷ L, Y(a); for زانرو, زیرا.
۸ C, Y(a), Y(b); for یکدم, یکشب.
۹ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); for خود, خویش.
۱۰ I(a); for راضی چنان, سودا بجان: P, R, C, Z;
۱۱ In Y(b) the hemistiches 4(b) and 6(b) are transposed.
۱۲ Z; for به, ز.
۱۳ C, Y(a); for رود از تن, ربود از من.

نالهای^{۱۴} زار من شاید که هرکس^{۱۵} نشنود^{۱۶}
 لابه‌های^{۱۷} زار من یکشب^{۱۸} شنودی^{۱۹} کاشکی
 سعدی از جان^{۲۰} می‌خورد سوگند و می‌گوید بدل^{۲۰}
 وعده‌هایش را وفا باری نمودی^{۲۱} کاشکی

۱۷۲

هزج مسدس مقصور Metre:

[----|----|----|]

شبست آن باشبه یا مشک یا موی	گلست آن یا صنم ^۱ یا ماه یا روی
نمیدانم دلت سنگست یا روی ^۲	لبت دانم که یا قوتست و تن سیم
بروید چون تو سروی بلب جوی	پندارم که در بستان فردوس
فرو میباند از وصف سخنگوی	چه شیرین لب سخن گوی که عاجز
که ای باد از کجا آوردی این بوی	بیوی ^۳ الغیث از ما برآمد

۱۴ All texts and all MSS. but I(a); نالهای, for لابه‌های.

۱۵ L; هرگز, for هرکس.

۱۶ P, C, Y(a), Y(b); بشنود, for نشنود.

۱۷ I(a), C, Y(a), Y(b); نالهای, for لابه‌های.

۱۸ L, C, Y(a), Y(b); هرگز, for یکشب; P, R, Z; هر شب for do.

۱۹ P, R, Z, L, C, Y(a), Y(b); نبودی, for شنودی.

۲۰ In C, Y(a), Y(b), جان and دل are transposed.

۲۱ L, Z; نبودی, for نمودی.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱ C, Y(a); صنم, for سمن.

۲ This quatrain is omitted in I and R.

۳ P, C, Y(a); بوی, for بیت.

۴ L, Y(a); تو, for که.

۷۱ ای ترک آتش روی ساقی بآب باده^۵ عقل از من فرو شوی
 چه شهر آشوبی ای دلبنده خودرأی^۶ چه بزم آرائ ای برگ خوددروی
 چو در میدان عشق افتادی ای دل بیاید بودند سرگشته چون گوی
 دلا کر عاشقی میسوز و میساز تناگر طالبی میپرس و میپوی
 درین ره جان بده یا ترک ما گیر برین در سر بنه یا غیر ما جوی
 بداندیشان ملامت میکنندم که تا چند احتمال یار بدخوی
 محالست اینکه ترک دوست هرگز
 بگوید^۷ سعدی ای دشمن^۸ تو میگوی

۱۷۳

Metre: [-----|-----|-----|-----] رجز مثنوی مطوی مخبون

کس نگذشت در^۱ دلم تا تو بخاطر منی
 یک نفس از درون من^۲ خیمه بدر^۳ نمی زنی
 مهر گیاه عهد من تازه ترست هر زمان
 در^۴ تو درخت دوستی از بن و بیخ بر کنی

۵ C; باده, for دیده.

۶ I, R; مفتون, for خودرأی.

۷ C, Y(a); بگیرد نکوید, for هرگز بگوید.

۸ R; ناصح, for دشمن.

N. B. This Ode is omitted in I(a) and Y(b).

۱ I; در, for در.

۲ L, Z; جان, for من.

۳ I(a), L, Z; برون, for بدر.

۴ I(a); کر, for ور.

کس نستاندم بهیچ ار تو برائی از درم
 مقبل هر دو عالم گر تو قبول میکنی
 چون تو بدیع صورتی بی سبب کدورتی
 عهد^۵ وفائی دوستان حیف بود که بشکنی^۶
 صبر بطاقت آمد از بار کشیدن غمت
 چند مقاومت کند حبه و صد^۷ منی
 از همه کس رمیده‌ام تا بتو آرمیده‌ام
 جمع نمی‌شود دگر هر چه تو می‌پراکنی
 ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او
 در تو اثر نمی‌کند تو نه دلی که آهنی
 هم بدر تو آمدم از تو که خصم و^۸ حاکمی
 چاره پای بستگان نیست بجز فروتنی
 سعدی اگر جزع کنی ورنه کنی چه فائده
 سخت‌کام چه غم خورد گر تو ضعیف جوشنی

۱۷۴

Metre: رجز مثنوی مطوی مخبون [-----|-----|-----|-----]

گر برود بهر قدم در ره دیدنت سری
 من نه حریف رفتم از در تو بدیگری^۹

^۵ R; عهد, for عهد.

^۶ R; نشکنی, for بشکنی.

^۷ I(a); صد, for یک.

^۸ P, R, L, Z, omit و after خصم.

N. B. This Ode is omitted in C, Y(a), Y(b).

^۹ I(a); بدیاری, for بدیگری: R, C, Y(a), Y(b); بهر دری for do.

تا نکند وفای تو در دل من تغییری
چشم نمی‌کنم بخود تا چه رسد بدیگری
خود نبود و گر بود تا بقیامت^۲ آذری^۳
بت نبود به نیکوی چون تو بدیع پیکری^۴
سر و روان ندیده‌ام جز^۵ تو بهیچ کشوری
مه نشنیده‌ام که زاد از پدری و مادری
گر به^۶ کنار آسمان چونتو برآید اختری
روی پیوشد آفتاب از نظرش بمعجری
حاجت گوش و گردنت نیست بزروزیوری^۷
یا بخضاب و سرمه یا بعیر و عنبری
تاب دغا نیاورد قوت هیچ صفدری
گر تو بدین مشاهده حمله بری بلشکری^۸
بسته^۹ از جهانیان بر دل تنگ من دری
تا نکم بهیچکس گوشه چشم و^{۱۰} خاطری
گرچه تو بهتری و من از همه خلق کمتر^{۱۱}
شاید اگر نظر کند محترمی^{۱۲} بچاکری

۲ تا بقیامت، در همه عالم R.

۳ آذری، for آرزوی I.

۴ پیکری، for منظری L, Z.

۵ جز، چون، for I(a), R, and all texts.

۶ به، ز، for L, Z.

۷ زروزیوری، for زیوروزری R.

۸ This line is omitted in R.

۹ بسته، for C.

۱۰ In I(a), and P, چشم is omitted after و.

۱۱ کمتر، for محترمی I(a), R, and all texts.

۱۲ محترمی، for محترمی L, Z, Y(b).

باک مدار سعدیا گر بفدا رود سری
هر که بمعظمی رسد ترک کند^{۱۳} محقری^{۱۴}

۱۷۵

هرج مسدس محذوف Metre:

[----|----|----]

که دست تشنه میگیرد بآبی^۱ خداوندان فضل^۲ آخر نوایی
توقع دارم از شیرین دهانت^۳ اگر تلخست و گر شیرین جوانی
تو خود نائی و گر آئی^۴ بر من بدان مانی^۵ که گنجی در^۶ خرابی^۷
پچشمانت که گر زهرم فرستی چنان نوشم که شیرین تر شرابی^۸
اگر سروی بیلای تو باشد نخواهد بود بر سرو آفتابی
بری روی از نظر غایب نگردد^۹ اگر صدفبار^{۱۰} بر بندد نقابی
بدان تایک زمان^{۱۱} رویت به بیم شب و روز آرزو مندم بخواب
امیدم هست اگر عطشان نمیرد^{۱۲} که باز آید بجوی رفته آبی

۱۳ P, L, Z; دهد, for کند.

۱۴ This line is omitted in R.

۱ L; بر for به.

۲ L; فضل for رحم.

۳ I, (a), R; دهانت for لبانت: Y(a), Y(b); زبانت for do.

۴ I, I(a), P, C, L; اگر for که گر.

۵ R, C, Y(a), Y(b); اگر for وگر.

۶ I; وگر آئی بر for ورائی در.

۷ All texts & MSS. but I; ماند for مانی.

۸ I; بر for در.

۹ L; شرابی for سرابی.

۱۰ R; چو آبی for جلابی: C; چو آبی for do.

۱۱ I; باشد for گردد.

۱۲ P; بر for در.

۱۳ I(a), P, C, Y(a), Y(b); نظر for زمان.

۱۴ I, نمیرد for نمیرد: C; نمیرم for do. Y(a) Y(b); نمیرم for do.

هلاک خویشتن میخواهی^{۱۵} ای^{۱۶} مور

که خواهی^{۱۷} پنجه کردن باعقاب^{۱۸}

شب دامن که در زندان هجران سحرگام بگوش^{۱۹} آمد خطابی^{۲۰}

که سعدی چون فراق ما کشیدی^{۲۱} نخواستی یافت^{۲۲} در دوزخ عذابی

۱۷۶

هزج مسدّس محزوف Metre: -----|-----|-----

کرم راحت رسائی و گزائی محبت بر محبت می افزائی
بشمشیر از تو بیگانه نگردم که هست^۱ از دیرگه باز^۲ آشنائی
همه مرغان خلاص از بند خواهند^۳ من از قیدت نمیخواهم رهائی
عقوبت هرچه زان دشوارتر نیست بر آتم صبر هست الا جدائی
اگر بیگانگان تشریف بخشند هنوز از دوستان خوشتر گدائی
منم جانا و جانی بر لب از شوق بده گر بوسه داری بهائی
کسانی عیب ما بینند و گویند که روحانی ندانند از هوائی

۱۵ L, Z, Y(b); میخواهد for ای.

۱۶ C; یار for مور: Y(a); باز for do,

۱۷ L, Z, Y(b), خواهد for خواهی.

۱۸ In Y(a), This hemistich runs as follows: که زاغی کرد پنجه باعقاب.

۱۹ I; سحرگام بگوش for بگوش ناگهان.

۲۰ P, C, Y(a), آید for آمد.

۲۱ I(a); P, R, L, Z; کشیدی for چشیدی.

۲۲ All texts & all MSS. but I; دید for یافت.

۱ R; هست, for دست.

۲ C, Y(a); یار دیگر, for باز دیگر.

۳ I(a); جویند, for خواهند.

گرم از پیش برای و بشوخی نروم^۵
 عفو فرمای که عجزست نه نافرمانی^۶
 زین سخنهای دلاویز که شرح غم تست
 خرمی دارم و ترسم بجوی نستانی
 تو که یکروز پراگنده نبوده است دلت
 صورت حال پراگنده دلان^۷ کی دانی
 نه گریزت مرا از تو نه امکان گریز
 چاره صبرست که هم دردی و هم درمانی^۸
 هم دمی بنده نوازی کن و بنشین با ما^۹
 کآتشی نیست که او را بدمی بنشانی^{۱۰}
 این^{۱۱} توانی که بیائی ز در سعدی باز
 لیک بیرونشدن^{۱۲} از خاطر او نتوانی
 سخن زنده دلان گوش کن از کشته خویش
 چون دلم زنده نباشد که تو دروی جانی^{۱۳}

۵ C, L, C, Y(a), Y(b); for توز خدمت بروم و بشوخی for خدمت نروم;
 I(a), P, L, Z, Y(b); و for تو.

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); ما for دلان.

۸ This line is omitted in I and R.

۹ I(a), P; با ما for ارچند.

۱۰ This line is omitted in I, R, Z.

۱۱ C, Y(a), Y(b); این for آن.

۱۲ I; و اینک, بیرونشدن R; لیک بیرونشدن for و نیک بیرون روی I.

۱۳ This line is omitted in I and R.

۱۷۹

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنیٰ مشکول

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری
 دل ریش عاشقانه نمکی^۱ تمام داری
 نه من اوفتاده تنها بکمند آرزویت
 همه کس سر تو دارد^۲ تو سر کدام داری
 ملکا مها نگارا صنما^۳ بتا بهارا،
 متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری
 نظری بلشکری کن که هزار بار از آن به^۴
 بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری
 صفت رخام دارد تن نرم نازنینت^۵
 دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری
 همه دیده‌ها بسویت^۶ نگران حسن^۷ رویت
 منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری^۸
 چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی^۹
 مگر آنکه ما فقیریم^{۱۰} و تو احتشام داری

۱ C, Y(a), Y(b); نمکی for نمک.

۲ I(a); دارد for دارند.

۳ Z; صنما for قمر.

۴ I, P, R, omit به : Z, C, Y(a), Y(b); بار از آن به for خون بریزی.

۵ In I, Y(a), and Z, نرم and نازنین are transposed.

۶ R; به for یا.

۷ Z; حسن for رنگ.

۸ In C, (Ya), Y(b), This line runs as follows:—

همه دیدیم برویت نگران حسن و خوبت - نه کمینه مرغم آن من که اسیر دام داری.

۹ P; مخالطت for مخالفت; C, Y(a), Y(b); مخالطت بریدی for مخالفت گزیدی.

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); مگر آنکه ما فقیریم for گدا.

بجز این گنه ندارم^{۱۱} که محبت و مهر بانم^{۱۲}
 بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری
 نظر از تو بر نگیرم همه عمر تا بمرم
 که تو در دلم نشستی و سر مقام داری^{۱۳}
 گله از تو حاش لله نکنند^{۱۴} و خود^{۱۵} نباشد
 مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری
 سخن لطیف سعدی نه سخن که قند مصری
 خجلست از آن^{۱۶} حلاوت^{۱۷} که تو در کلام داری

۱۸۰

Metre: [---|---|---|] هزج مثمن ارب مکفوف محذوف

مشتاق توام با همه جوری و جفائی
 محبوب منی با همه جرمی^۱ و خطائی^۲
 من خود بچه ارزم که تمنای تو ورزم
 در حضرت سلطان که بردنام گدائی
 صاحب نظراب لاف محبت نپسندند
 و انگه سپر انداختن از تیر بلائی

۱۱ C, Y(a), Y(b); ندارم for ندانم.

۱۲ I(a); محبت و مهر بانم for محبت تودارم.

۱۳ This line is omitted in R.

۱۴ I; نکنند for نکند: I(a); نکتم for do: C, Y(a); Y(b); نکتم for do.

۱۵ Y(b); خود for خوش.

۱۶ Z, C, Y(a), Y(b); آن for این.

۱۷ Z; حلاوت for لطافت. N. B. This Ode is omitted in L.

۱ L; جرمی for جرمیم.

۲ C; جرمی و خطای for جوری و جفای.

باید که سری در^۳ نظرش^۴ هیچ نیرزد
 آنکس که نهد در طلب وصل توپائی
 بیداد تو عدلست و جفای تو کرامت
 دشنام تو خوشتر^۵ که زیگانه دعائی
 جز عهد وفای تو که محلول نگردد^۶
 هر عهد که بستم^۷ هوسی بود و هوائی
 گرد دست دهد دولت آتم که سر خویش
 دریای سمند تو کنم نعل بهائی
 شاید که به^۸ خون برسر خاکم بنویسند
 کاین^۹ بود که بادوست بسر برد وفائی^۱
 خون دل آزرده^{۱۱} نهان چند بماند
 شک نیست که سر برکنند این^{۱۲} درد بجائی
 شرط ادب^{۱۳} آنست که بادرد بسازی^{۱۴}
 سعدی و نحوای^{۱۵} زدر خلق دوائی

۳ L, Z; سراندر for سری در.

۴ R; نظرش for قدمش.

۵ I(a); خوشتر for ام به.

۶ R, Z, Y(b); محلول for محلول; Y(a): محلول نگردد for معلول نبوده; C: محلول نگردد for محلول نگردد.

۷ P; بستم for بستیم.

۸ Y(a), Y(b); به for ز.

۹ I; کاین for این.

۱۰ This line is omitted in R.

۱۱ All texts and all MSS. but I, I(a); آزرده for بیچاره.

۱۲ C, Y(a); Y(b); این for از.

۱۳ P, and all texts; ادب for کرم.

۱۴ I; بسازی for بگیری.

۱۵ Z; نحوای for نجوئی.

Metre: [----|----|----|----] بحتث مثنیٰ مجنون مقطوع

مرادلیست گرفتار عشق دلداری
 سمن بری صنمی گلرخی جفاکاری
 ستمگری شغبی فتنه دلاشویی
 هنروری عجبی طرفه جگر خواری
 بنفشه زلفی نسربین بری سمن بوئی^۱
 که ماه را برحسنتش نماند بازاری
 همای فری و طاوس حسن و طوطی نطق
 بگاه جلوه گری چون تذور رفتاری
 دلم بغمزه جادو ربود و دوری^۲ کرد
 کنون بماندم بی او چون نقش دیواری
 ز وصل او چو کناری طمع نمیدارم
 کناره کردم و راضی شدم بدیداری^۳
 زهرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست
 چه چاره سازد در دام دل گرفتاری^۴
 در اشتیاق جالش چنان همی نالم
 چو بلبل که بماند میان گلزاری
 حدیث سعدی در وصف او چو پیهوده است
 نزد می که ندارد زبان گفتاری

۱ بوئی for بصری R.

۲ دوری for دور R.

۳ This line is omitted in R.

۴ In R this hemistich runs thus; چه چاره سازم در دشمن غم گرفتاری

۵ I, N. B. This couplet is only found in I and R. که چو I.

۱۸۲

Metre: [---|---|---|---|---] بحجت مثنیٰ مخبون مقطوع

ندانم از من خسته جگر چه می‌خواهی
 دلم بغمزه ربودی دگر چه می‌خواهی
 اگر تو بردل آشفته‌گان^۱ بیخشای^۲
 ز روزگار من آشفته‌تر چه می‌خواهی^۳
 بهرزه عمر من اندر سرو فای^۴ توشد
 جفا ز حد بگذشت ای پسر چه می‌خواهی
 شنیده‌ام که ترا التماس شعر رهی^۵ ست
 تو کان^۶ شهد و نباتی شکر چه می‌خواهی
 بعمری از رخ خوب تو برده‌ام نظری
 کنون غرامت آن یک نظر چه می‌خواهی^۷
 ز دیده و سر من آنچه اختیار کنی
 بدیده هر چه تو گوی بسر چه می‌خواهی^۸

۱ I (a), P; آشفته‌گان for بیچارگان.

۲ C, Y(a), بیخشای for نبخشای.

۳ This line is omitted in P.

۴ All texts & all MSS. but I; و فای for هوای.

۵ R, C, Y(a), Y(b); رهی ست for منست.

۶ P & all texts; شهد for قند.

۷ In I(a), P and C, Y(a), this line is differently expressed as follows:

I (a). کنون غرامت آن یک نظر که با تو مراست — ز عقل و دین و دل ای پرخطر چه می‌خواهی. do do do

P, بعمری از رخ خوب نظر چه می‌خواهی. do do do

C, & Y(a); کنون غرامت این یک نظر که بیشتر است. do do do

۸ This line is only found in I, I(a) P, R; آنچه for هر چه.

ایمن مشو که رویت آئینه ایست روشن
تا کی چنین بماند^۹ وز^{۱۰} هرکنار آهی
آخر^{۱۱} چه جرم دیدی تا دشمنم گرفتی
در خود نمی شناسم جز دوستی^{۱۲} گناهی
ای ماه سروقامت شکرانه سلامت
از حال زبردستان می پرس گاه گاهی
شیری درین قضیت^{۱۳} کمتر شده^{۱۴} زموری
کوهی^{۱۵} درین ترازو کمتر شده^{۱۶} ز کاهی
ترسم که باز گردی وز^{۱۷} دست رفته باشم
وز تشنگی نبینی^{۱۸} بر^{۱۹} گور من گیاهی^{۲۰}
سعدی بهرچه آید گردن بنه که شاید
بیش^{۲۱} که دادخواهی^{۲۲} از دست پادشاهی

۹ R, بماند for بماند.

۱۰ R, and all texts; I(a), P; از for do.

۱۱ I(a), P, and all texts; آخر for گوئی.

۱۲ I(a), دوستی for دشمنی.

۱۳ C, Y(a), Y(b); قضیت for فضیلت.

۱۴ I(a); شده for بود in both hemistiches.

۱۵ L; کوهی for گوئی.

۱۶ Y(a), Y(b); مز for چو.

۱۷ All texts از for وز.

۱۸ I(a), یابی for بینی.

۱۹ P; در for بر.

۲۰ & C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows:

(C). و رفتی نبینی در کو زمین گیاهی

Y(a). و رفتنت نبینی جز بر زمین گیاهی

Y(b). و رستی نیابی بر گور من گیاهی

۲۱ I(a); بیش for بیش.

۲۲ I, I(a); خواهی for خواهد; P; خواهند for do.

۱۸۴

Metre: [---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون محذوف

همیزم نفس سرد^۱ برامید کسی
 کنه یاد ناورد از من بسالها نفسی
 بچشم رحم^۲ برویم گهی نظر^۳ نکند
 بدست جور و جفا گوشمال داده بسی
 دلم ببرد و بجان زینهارمی ندهد
 کسی^۴ بشهر شما این کند بجای^۵ کسی
 بهر چه در نگرم جمله^۶ روی او بینم
 که دید در همه عالم بدین صفت هوسی
 بدست عشق چه شیر سیه چه مورچه
 بدام هجر چه باز سپید و چه مگس
 عجب مدار ز من روی^۷ زرد و ناله زار
 که کوه کاه شود گریز جفای خسی
 بر آستان خیالت^۸ نهاده سر سعدی
 بر آستین و صالت^۹ نبوده دست رسی

۱ R; زخم for رحم.

۲ P, R, L, Z; نظر for نظر می.

۳ I(a); کسی for بسی.

۴ R; این چنین کند : این کند بجای این نمی کند.

۵ P, R, Z, L; پیش for پیش.

۶ In I(a); P, R, خیالت and صالت are transposed.

N. B. This ode is omitted in I, Y(a), Y(b).

۱۸۵

Metre: رمل مثنیٰ مشکول 1---1---1---1---

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
 تونه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
 دگران^۱ روند و آیند و تو همچنان که هستی
 چه شکایت از فراق که نداشتم ولیکن
 تو چو روی باز کردی در ماجرا بیستی
 نظری بدوستان کن که هزار بار از آن به
 که نخیّی نویسی^۲ و هدیتی فرستی
 دل دردمند مارا که اسیرتست یارا
 بو صال مرهمی نه چو^۳ بانتظار خستی^۴
 نه عجب که قلب دشمن شکنی بروزهیجا
 تو که قلب دوستارا بمفارقت شکستی
 برو ای فقیر دانا بخدای بخش مارا
 تو و زهد و پارسائی من وعاشقی و مستی
 دل هوشمند باید که بدلبری سپارد^۵
 که چو قبله^۶ ایت باشد به از آن^۷ که خود پرستی

۱ All texts & all MSS. bnt I P; دگران for همگان .

۲ C, Y(a), Y(b); بگوئی for نویسی .

۳ I, P; چو for که .

۴ This couplet is omitted in C, and Y(a).

۵ L, Z, Y(a), Y(b); سپارد for سپاری .

۶ Y(a), Y(b); چه for چو .

۷ آن for این .

چو عنان^۸ بخت و دولت نه بدست جهد^۹ باشد
^{۱۰}چه کنند اگر زبونی نکنند وزیر دستی
 کله از فراق یاران و جفای دوست داران^{۱۱}
 نه طریق تست سعدی کم خویش گیرورستی

۱۸۶

Metre: [----|----|----|----] مضارع مثنیٰ اُخرب

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی
 الا بر آنکه دارد با دلبری و صالی
 دانی کدام دولت در وصف می نیاید
 چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی
 خرم تنی که محبوب از در فرازش آید
 چون رزق نیکبختان بی زحمت^{۱۲} اسؤالی
 همچون دو مغز بادام اندریکی خزینه
 با هم گرفته انسی وز دیگران ملالی
 دانی کدام جاهل بر حال ما بنجد
 کورا نبوده باشد در عمر خویش حالی

۸ All texts & all MSS. but I; زمام for عنان .

۹ R; بدست جهد for جهد و بجدو جهد ; L, Y(a), Y(b); خلق for جهد ; C; بخت for do.

۱۰ This line is omitted in I(a).

۱۱ All texts & all MSS. but I; روزگاران for دوستداران .

۱۲ P, R; بخت for زحمت ; L, Z, C, Y(a), Y(b); منت for do .

بعد از حبیب بر من نگذشت جز خیالش
 وز پیکر ضعیفم نگذاشت جز خیالی
 سالی و سال با او یکروز بود گوئی
 و اکنون در انتظارش روزی بقدر سالی^۲
 ایام را بماه ی یکشب هلال باشد
 و انماه دلستا^۴ را هر شب بود^۵ هلالی
 صوفی نظر نبازد جز با چنین^۶ حریفی
 سعدی غزل نگوید جز بر چنین^۶ غزالی

۲ Z, L; خیالی for خلای. A line apparently, corrupt follows this verse in P and all Texts and runs as follows: L, Z, P; اول که گوی بردی من بردی بدانش. Y(e); the same but with احتمالاً بیدوست بودی بیدولت احتمالاً. اول کسیکه بودی من بودمی بدامش - گر سودمند بودی بیدوست احتمالاً C, Y(a); روزی گرش نیم This is the I. variant for this hemistich: L, Z, have R, Y(b), روزی فراق بر من اینک بقدر سالی C, Y(a), have, باشد بقدر سال اینک for باشد the same but with

۴ C, Y(a), Y(b); دلستان for مهربان

۵ هر شب بود for هر ابروی; I, P, R, Z;

۶ L چنین for چنان. N. B. this ode is omitted in I(a).

چهار غزل زیر در نسخه کتابخانه دولتی کابل که در سال ۸۳۰ هجری
تحریر یافته موجود است.

N. B. The following four odes are only found in R. (The Manuscript from the Royal Kabul Library dated 830 A. H.) They have not been included in my text.

- ۱ -

میروم با درد و حسرت از دیارت خیرباد
میگذارم جان بخدمت یادگارت خیرباد
سر زینشت بر نمی‌آرم زدستور طلب
شرم میدارم زروی گلمذارت خیرباد
هرکجا باشم همیگویم دعا بردولت
از خداباد آفرین بر روزگارت خیرباد
گر دهد عمرم امان رویت به بینم عاقبت
ور بمیرم در غریبی زانتظارت خیرباد
گر زچین زلف تو بوئی رسد بر خاک ما
زنده بر خیزم زبوی، مشکبارت خیرباد
گر زمن یاد آوری بنویس آنجا قطعه
سعدیا آن گفتههای آبدارت خیرباد

- ۲ -

دیدی ای دل که دگر باره چه آمدیشم
 چه کنم با که بگویم چه خیال اندیشم
 کاج بر من تر سیدی ستم عشق رخت
 که فرومانده بحال دل تنگ خویشم
 دلبرا نازده در مار سر زلف تودست
 چه کند کژدم هجران تو چندین نیشم
 همچو دف میخورم از دست جفائی قفا
 چنگوار از غم هجران توسر دریشم
 آب رویم چه بری آتش عشقم بنشان
 کمتر از خاکم و برباد مده زین بیشم
 گریبان ناز کنی گر نکم در رویت
 تابدانی که توانگر دلم ار درویشم
 دمبدم در دلم آید که دم کفرزنم
 تابجان فتنه آن طره کافر کیشم
 عقل دیوانه شد از سعدی دیوانه مزاج
 باپیشانی از آن بر سر حال خویشم

- ۳ -

تا کیم انتظار فرمائی	وقت نامد که روی بنمائی
اگرم زنده باز خواهی دید	رنجه شو بیشتر چه میبائی
عمر کوتاه تراست زانکه تونیز	در درازیش وعده فرمائی
از توکی برخوردارم که در وعده	پیری گشت عمر بر نمائی
نرسیدیم در تو و بر رسید	صبر بیچاره را شکیبائی
بسر راهت آورم هر شب	دیده را در وداع بینائی
بر رخ سعدی از وصال تودست	زرگری بودوسیم پالائی

- ۴ -

هر شبی بادل و صدزاری	منم و آب چشم و بیداری
بمانده است آب در جگرم	بسکه چشمم کند گهریاری
دل تواز کجا و غم ز کجا	توجه دانی که چیست غمخواری
گفته جان بیار و عشق ببر	چشم بد دور ازین کله داری
آنکه از حال من شوی آگاه	که چومن یکشب بروز آری
بار عشق تو بر دلم خوش بود	هجر خوشتر کند بسرباری
سعدی از دست تو نخواهد شد	گر کسی ور معاف میداری

تمام است